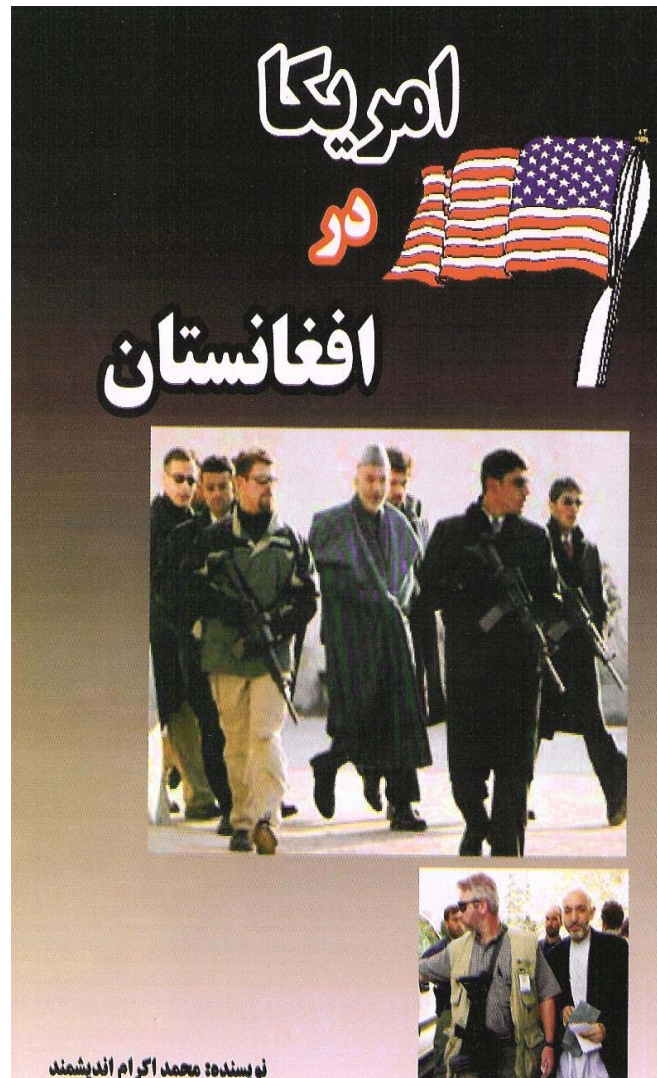
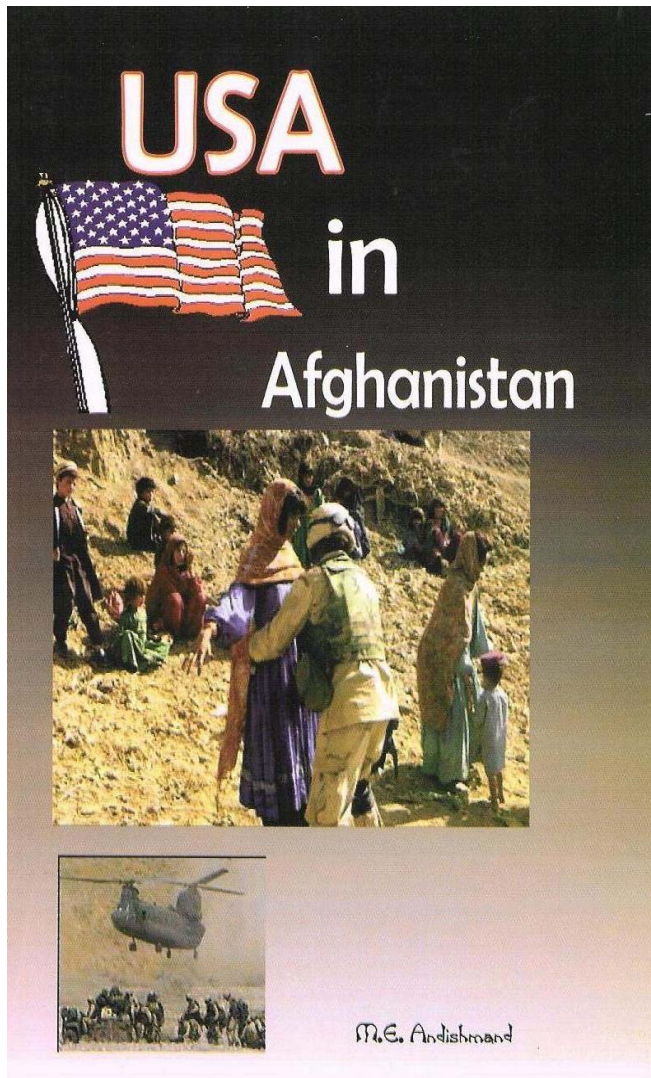




Download from: aghalibrary.com

مشخصات :

نام کتاب: امریکا در افغانستان
 نویسنده: محمداکرام اندیشمند
 نوبت چاپ : یکم
 تاریخ چاپ: 1384 هجری خورشیدی برابر با 2005 میلادی و 1426 هجری قمری
 تیراژ: 1000 جلد
 ناشر: بنگاه انتشارات میوند
 صفحه آرای و چاپ: بنگاه انتشارات و مطبعه میوند، کابل، جوار ریاست
 فارمسی مقابل مطبعه معارف
 تلیفون: 2103569
 موبایل: 070284954 و 070295214
 مراکز فروش:
 کابل: کتابخانه سبا، چهارراهی صادرات، تلیفون: 2200455
 موبایل: 079320366
 پشاور: کتابخانل سبا، دهکی نعلبندی، بازار قصه خوانی پشاور
 تلیفون: 2565520 موبایل: 03018883550
 آدرس ایمیل: maiwand@asia.com
 حق چاپ محفوظ است

پیشگفتار

رابطه های نخستین

شناسایی رسمی و روابط دیپلماتیک

افغانستان و ایالات متحده آمریکا در سالهای پادشاهی محمد ظاهر

1933 - 1973

1- روابط در عرصه سیاسی و دیپلماتیک

2 - مناسبات در بخش اقتصادی و تجاری

3 - ارتباط در امور فرهنگی و معارف

4 - روابط در عرصه ی نظامی

ایالات متحده آمریکا و جمهوریت محمداود (1973 - 1978)

روابط ایالات متحده در زمان حکومت کمونیستان و تجاوز نظامی شوروی

امریکا و حکومت حزب دموکراتیک خلق

ایالات متحده آمریکا و مجاهدین

سیاست استخباراتی و مناسبات غیررسمی

مرحله تشدید و گسترش در سیاست استخباراتی

ظهور مناسبات رسمی و مرحله ی تهاجمی در سیاست استخباراتی

ایالات متحده و افغانستان بعد از خروج قوای شوروی

امریکا و دولت اسلامی مجاهدین در کابل

ایالات متحده آمریکا و حکومت طالبان

امریکا و مناسبات با جبهه مخالف طالبان برهبری احمدشاه مسعود

1 - ایجاد رابطه بر سر خریداری ستنگر

2 - مناسبات اطلاعاتی در مورد اسامه بن لادن

حوادث سپتمبر و مقدمه چینی حمله به افغانستان

امریکا و جبهه متحد در جنگ علیه طالبان

تشدید بمباران هوایی آمریکا و سقوط حکومت طالبان

ایالات متحده آمریکا و افغانستان بعد از سقوط طالبان

1 - آمریکا و توافقنامه بن

2 - ایالات متحده آمریکا و حامد کرزی

3 - نقش زلمی خلیل زاد نماینده و سفیر آمریکا در افغانستان

4 - آمریکا و بازسازی افغانستان

رویکردها

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگفتار:

امریکا در افغانستان عنوان کتابیست که روابط ایالات متحده را با افغانستان، از شروع این مناسبات مورد تبیین و بررسی قرار میدهد. از پیشینه ی روابط امریکا با افغانستان در دوره ی سلطنت محمد ظاهر شاه و حاکمیت محمد داود بحث میکند. به مناسبات ناپایدار و زود هنگام امریکا با حکومت حزب دموکراتیک خلق نگاه می شود. از دوران دخالت ویا به تعبیر دیگر همکاری امریکا در زمان جنگ مجاهدین علیه شوروی و کمونیزم که از طریق استخبارات نظامی پاکستان آی - اس - ای انجام یافت صحبت بعمل می آید. به حمله نظامی و دخالت مستقیم ایالات متحده ی امریکا در سال 2001 میلادی که منجر به سقوط حاکمیت طالبان و تشکیل حکومت حامد کرزی گردید، پرداخته می شود.

چرا امریکا به افغانستان حمله کرد؟ آیا ایالات متحده ی امریکا در ایجاد و تقویت طالبان و حاکمیت آنها نقشی داشت؟ رابطه ی اضلاع متحده ی امریکا با دولت مجاهدین برهبری برهان الدین ربانی و احمدشاه مسعود چگونه بود؟ نقش دولت مذکور و جبهه ی متحد به عنوان نیروی نظامی آن دولت در زمان حمله ی نظامی امریکا چه بود؟ نقش امریکا در تحولات سیاسی بعد از سقوط طالبان در سه سال اخیر چیست؟ این ها و پرسش های متعدد دیگر در مباحث مختلف این کتاب مورد بحث و ارزیابی قرار میگیرد. البته ارایه ی پاسخ دقیق، روشن و همه جانبه به این پرسش ها کاریست دشوار و پیچیده. چه از یکطرف بسیاری از نقشه ها و برنامه های این حوادث و تحولات در دفترها و پرونده های استخبارات کشور های ذیدخل در این دگرگونیها ناگفته و پنهان باقی مانده است و از سوی دیگر جستجوگرانی که در پی دریافت پاسخ این پرسشها در این نوشته میباشند شاید پاسخ صحیح و درست را تنها در هماهنگی با تمایلات و خواسته های فکری خود سراغ کنند. در حالیکه پاسخ دادن به پرسشهای قابل بحث و ارزیابی حوادث و تحولات مطابق تمایل و برداشتهای افراد مختلف کاریست نامحتمل و غیر ممکن. به خصوص بررسی و نگاشتن تحلیلی و افعات و دگرگونیهای سیاسی و اجتماعی در افغانستان بسیار دشوار و پیچیده است. چون جامعه و کشور افغانستان هنوز جامعه و کشور عقب مانده و دارای ساختار قبیلهای و قومی است. نه تحولات و دگرگونیهای سیاسی و اجتماعی در این جامعه ی سنتی و بدوی شکل و سیر قانونمند دارد و نه تحولات و عوامل حوادث و وقایع بگونه ی علمی و درست مورد بررسی و ارزیابی قرار می گیرد. هر حادثه و دگرگونی را هر کسی با دید، تمایل و وابستگی فکری، قومی، زبانی، گروهی، مذهبی، سیاسی، قبیلهای و حتی محلی خود مورد ارزیابی، شناخت و تفسیر قرار میدهد. کسی و گروه قومی یا مذهبی ویا سیاسی، یک جنگ ویا حادثه ی واحد را خوب تعریف و تفسیر میکند و یکطرف را بر حق میداند، کسی و گروهی دیگر دیدگاه

معکوس آنرا ابراز میدارد. یک شخص واحد برای عده ای در افغانستان خاین و جنایتکار است و برای عده ی دیگر قهرمان و قابل افتخار. حضور نظامی امریکا از دیدگاه تعدادی کمک بی شایبه و دوستانه ایالات متحده امریکا است و برای تعدادی یک تجاوز آشکار و سیاه. آنگونه که جمعی در دوران حمله ی نظامی شوروی در پیشاپیش لشکریان سرخ روسی شمشیر میزدند و برای آنها می جنگیدند و عده ی دیگر علیه آنها و در مقابل آنها می رزمیدند. برای اولی ها لشکرکشی شوروی، کمک انترنا سیونالیستی جهت دفع تجاوز خارجی قدرت های امپریالیستی بود و برای دومی ها آن لشکرکشی و جنگ یک تجاوز ظالمانه محسوب می شد و جنگ در برابر آن یک وجبیه ی دینی و وطنی به حساب میرفت. البته آنچه را نگارنده می خواهد در تبیین حوادث و ارزیابی های خود رعایت کند فاصله گرفتن از دخالت و تاثیر تمایلات و تعلقات فکری و سیاسی است. اینکه تا چه حدی میتوان این اصل را رعایت کرد شاید قضاوت خوانند گانی که خود می توانند رعایت چنین امری را مورد توجه و عنایت قرار دهند ملاک درست دآوری باشد. با وصف آن، نگارنده معتقد است که پرداختن به بیان و تحلیل حوادث و وقایع داغ وطن ما مخصوصاً در این سه سال اخیر یک آغاز و اولین گام است. گامی که به هیچ صورت نمیتوان آنرا خالی از نقص و کاستی دانست. آرزو مندم آنانیکه گام های بعدی را در این مورد بر میدارند این کاستی هارا جبران کنند.

اندیشمند

تابستان 1384 هجری خورشیدی

برابر با 2005 میلادی

رابطه های نخستین

نخستین رابطه هامیان ایالات متحده آمریکا و افغانستان به گذشته ی کمتر از دو قرن پیش برمیگردد که بصورت غیررسمی آغاز یافت. در حالیکه آغاز رابطه ی رسمی به اندکی بیش از نیم قرن قبل برمیگردد. و هرگاه به دوره ی انکشاف و گسترش روابط ایالات متحده آمریکا، نفوذ و اثرگذاری آن به حوادث و دگرگونیهای افغانستان توجه بداریم، آغاز و گسترش این روابط و نفوذ کمتر از نیم قرن اخیر قابل بررسی و مطالعه است. به هر حدیکه ایالات متحده ی آمریکا طی نیم قرن اخیر در سیاست های جهانی و تحولات جهان حضور یافته و به هر میزانیکه این حضور قوت و گستردگی داشته است به همان حد رابطه و نفوذ آمریکا در افغانستان پیوسته بیشتر و بیشتر شده است. به گونه ایکه امروز ایالات متحده آمریکا در جایگاه یگانه ابر قدرت یک تاز نظامی و اقتصادی جهان قرار دارد، رابطه و اثر آن هم در افغانستان با نفوذ و حضور گسترده ی سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی مشخص میشود. این رابطه و اثرگذاری با هر تعبیری که در مورد آن صورت بگیرد چنان عمیق، گسترده و در عین حال سلطه گرانه است که رئیس جمهور کشورمان توسط بادیگاردان امریکایی محافظت میشود، کنترول آسمان افغانستان در دست نظامیان امریکایی قرار دارد، نفوذ و نقش آمریکا بر تمام تحولات و انکشافات سیاسی، نظامی و اقتصادی سه سال اخیر مشهود و نمایان است.

برقراری روابط غیررسمی میان دو کشور که در رفت و آمد های شخصی تعداد محدود امریکاییان به افغانستان خلاصه میشود از سال 1828 میلادی آغاز یافت. افراد امریکایی از آن زمان تا برقراری روابط رسمی و دیپلماتیک میان هر دو کشور در 1936 برای اهداف و مقاصد مختلفی که عمدتاً شخصی بود صورت میگرفت. کسب شهرت، کار تجارتي و اقتصادی، مطالعه و تحقیق جهت وقایع نگاری و تاریخ نویسی، تبلیغات دینی برای مسیحیت و گاهی کار استخباراتی و جاسوسی، این اهداف و مقاصد را تشکیل میدادند.

اولین امریکایی بنام « جوزیاه هارلان» Josiah Harlan که داکتر جراح و جنرال گفته شده است در سال 1828 میلادی (1207 هجری خورشیدی) به عنوان جاسوس مخفی شاه شجاع درانی، شاه مخلوع و فراری در لباس یک درویش وارد کابل شد. او تا سال 1841 در افغانستان و مناطق بیرون از آن در نواحی شرقی گاهی به نفع این شهزاده و گاهی به نفع آن شهزاده و زمانی به طرفداری رنجیت سنگه پادشاه سیک پنجاب در لباس داکتر، افسر، جنرال، معلم و جاسوس باقی ماند و بعداً آمریکا رفت. از مسافرت یک خانم امریکایی بنام خانم اولنی Mrs. Olney در 1910 نام برده شده است. در سال 1911 میلادی انجنیر امریکایی « ای . سی . جیوت» A.C. Jewett از طرف یک کمپنی بریتانوی استخدام گردید تا به اعمار یک دستگاه تولید برق در جبل السراج بپردازد. او هفت سال در افغانستان باقی ماند. در سال 1922 « کورنلیوس . وان . اچ . انگرت» Cornelius Van H. Engert دیپلمات امریکایی در تهران که به چین تبدیل شده بود از راه افغانستان به آن کشور رفت. هر چند او بیست سال بعد به حیث اولین وزیر مختار امریکایی به کابل برگشت. موصوف هالندی تبار بود که همیشه تصویر بسیار خوشبینانه از افغانستان و مردمش داشت. در همین سال « لوول توماس» Lowell Thomas روزنامه نگار معروف امریکایی نیز از افغانستان بازدید بعمل آورد. او بایک نفر عکاس بنام « دیودچس» David Chase و یک تاجر امریکایی به اسم « دیود ووسترکنگ» Davidwooster King همراه بود. در سال 1923 خانم امریکایی بنام « جین وانکونیر» Jeanne Vancouner سفر گسترده ای در افغانستان داشت. در سال 1926 « هاری گوت فیلد» Harry Gottfeld یک وکیل دعو از فرانسه سکو، کمپنی تجارتي افغان امریکایی را تشکیل داد. او که در انتخاب سناتور « شارترج» Shortridge از کالیفورنیا مؤثر بود از طریق وی تلاش ناموفقی انجام داد تا وزارت خارجه آمریکا افغانستان را به رسمیت بشناسد و میان دو کشور روابط سیاسی برقرار شود. همچنان « هاریگوت فیلد» در 1928 به پاریس رفت تا با امان الله خان پادشاه افغانستان در مورد امتیاز نفت مذاکره کند. در سال 1931 « ادوارد دولچین» Edward Dulchin نماینده شرکت « جان کلگ من و پسران» Gohn Klugman And Sons شرکت عمده در تجارت پوست مدتی در کابل سپری کرد تا انحصار

کلی تجارت قره قل را بدست آورد. در همین سال راپورتی «سندی ماگزین» Sunday Magazine از هیرالدترین نیویارک Herald Tribune به اسم «بن جمیز» Ben James مدتی در کابل به سربرد. در 1932 یک امریکایی بنام «دیود جوف» effoG divaD که شغل ترویج معاملات تجارتي را داشت به کابل سفر کرد. سال بعد کولونیل و خانم تیودور روزولت در کابل مهمان محمدنادرشاه بودند. از حضور اولین مبلغ مسیحی امریکایی بنام «دیوایت ام دونالدسن» Dwiht M. Donalson در 1930 سخن میرود. سپس در دهه ی 1950 میلادی تعدادی از مبلغین مسیحی در لباس مستخدمین پروژه های مختلف امدادی وارد افغانستان شدند که «کرسیتی ویلسن» Christy Wilson به عنوان معلم یکی از آن مبلغان بود که سالهای زیاد در لیسه حبیبیه ی کابل درس داد. او به ساختن کلیسای اقدام کرد که از سوی حکومت افغانستان تخریب گردید. در سال 1934 دو امریکایی برای تهیه ی فیلمی در مورد افغانستان بنام های «لارنس بیب» Laurence Bebe و «کلیر پیترز» Claire Peters وارد افغانستان شدند. همچنان از افراد دیگری در طول این سالها نامبرده میشود که با اهداف مختلفی به افغانستان سفر داشته اند. (1)

نقطه ی بارز در ایجاد و فراگرد روابط غیررسمی یک قرنه از طریق مسافرت های مذکور این بود که برخی از امریکایی ها در بازگشت، خاطرات و تصورات خود را در مورد افغانستان و مردمش نگاشتند و بدست نشر سپردند. این نوشته ها که اکثراً دید و برداشت بدبینانه ای را ارائه میکرد مبنای تصورات و شناخت امریکایی ها از افغانستان و مردمش گردید. اما آنچه در این خاطرات نویسی و برداشت ها قابل تأمل است و در عین حال شگفت انگیز و مصیبت بار تبارز کرد این بود که شناخت و تصورات امریکایی ها از افغانستان و جامعه ی افغانی که با آن نوشته ها شکل گرفت، یک قرن بعد نیز بر همان مبنا باقی ماند و باز هم به افغانستان از سوی آنها با همان دید و تصور نگاه می شد. در آن دوران به قول لیون پاولادا نویسنده، محقق و دیپلمات امریکایی در دهه ی چهل و پنجاه میلادی: «امریکائیان افغانستان را به صفت یک سرزمین دور افتاده ای که در آن به قول «کپلنگ» قبایل وحشی و ددمنشی سکنی داشتند که افراد آنان قانون شکنان، متعصبان مذهبی متنفر از بیگانگان بودند، به غلط درک نمودند.» (2)

با وصف آنکه «پاولادا» آن درک امریکایی ها را یک قرن یا ده ها سال پیش یک درک غلط خواند، اما ده ها سال بعد امریکایی ها باز هم تصور و درک مشابه از افغانستان داشتند. آنهم بعد از یک دوره جنگی را که مردم افغانستان علیه اشغال نظامی شوروی پشت سر گذاشتند و امریکایی ها در این جنگ آنها را به عنوان مبارزان راه آزادی مورد حمایت مالی و تسلیحاتی قرار دادند. اما زمانیکه مبارزه ی این مبارزان راه آزادی نیروهای اشغالگر شوروی، رقیب و دشمن امریکا را از خاک افغانستان بیرون کرد و زمینه ساز فروپاشی امپراطوری شوروی شد ایالات متحده امریکا افغانستان را در جنگ و ویرانی رها کرد. تصور امریکایی ها آن زمان که از سوی رئیس سی آی ای سیاست گزار اصلی سیاست امریکا در مورد افغانستان بیان گردید در واقع تصویری بهتر از آن چیزی نبود که «لیون پاولادا» به عنوان درک غلط امریکایی ها بیان داشت. در این مورد «ستیوکول» Steve Coll یکی از مدیران روزنامه ی معروف و معتبر امریکایی واشنگتن پست و نویسنده ی کتاب «جنگ اشباح» (GHOST WARS) می نویسد: «دو سال بعد از به قدرت رسیدن کلنتن همه کمک های انکشافی دوجانبه امریکا به افغانستان متوقف گردید. تصور «وزلی» رئیس سی آی ای از افغانستان کشوری بود که در آنجا جنگ سالاران زیاد وجود داشت. جنگ داخلی و وجود مراکز تعلیمات نظامی در آن به نظر او خطری را متوجه شمال افریقا نمیکرد. . . . «توماس نیوتن» رئیس بخش عملیاتی سی آی ای فکر میکرد امریکا در مورد میانجگری میان افغانها و تلاش برای وحدت آنها کاری از دستش ساخته نیست. . . .» (3)

چه تفاوتی میان دو تصویری که از افغانستان و مردمش ده ها سال قبل بنام سرزمینی متشکل از قبایل وحشی قانون شکن ارائه شد و تصور از سرزمینی متشکل از جنگ سالاران زیاد که ده ها سال بعد ارائه گردید، وجود دارد؟ به ویژه که پیامد و نتیجه هر دو تصور توسط امریکایی ها شکل واحد و یکسان داشت: پشت کردن به افغانستان و خودداری از هرگونه کمک و همکاری سازنده، واقع گرایانه و عادلانه.

شناسایی رسمی و روابط دیپلماتیک

در سال 1919 میلادی (1298 هجری)، سال جنگ سوم افغان و انگلیس و همچنین سال حصول استقلال افغانستان، امان الله خان پادشاه کشور هیئتی را بریاست محمد ولی خان دروازی (بدخشانی) بسوی اروپا و ایالات متحده امریکا فرستاد تا استقلال افغانستان را به سمع حکومت و مردم آن کشورها برسانند و توافق آنها را در ایجاد روابط رسمی و دیپلماتیک و تأمین روابط در سایر عرصه ها جلب بدارند. سایر اعضای هیئت عبارت بود از: میرزا محمد خان یفتلی، عبدالرحمن لودی، سردار فیض محمد ذکریا،



سردار فیض محمد ذکریا

محمد ولی خان دروازی



وزیر محمد گل مهمند



میرزا محمد خان یفتلی

محمد گل مهمند و چند تن دیگر لازم به تذکر است که محمد ولی خان دروازی بعد از همه مساعی و تلاش در راه معرفی اسفلال کشوریه دنیای خارج توسط محمد نادرشاه در اپریل 1930 به جرم توطئه برای بازگرداندن امان الله خان به پادشاهی طی یک محکمه ی نمایشی به قتل رسانیده شد. بریتانیا حق استقلال را مطابق معاهده ی گندمک که در سال 1879 با امیر محمد یعقوب خان امضاء داشت از افغانستان سلب کرده بود. معاهده ای که بر مبنای آن سیاست خارجی افغانستان تا سال 1919 در دست انگلیس ها قرار گرفت.

محمد ولی خان در سفر بسوی اروپا و آمریکا که در اوایل سپتامبر 1919 به تاشکند رسید و با نمایندگان شوروی بریاست «براوین» بصورت رسمی به مذاکره پرداخت از آن شهر پیامی را عنوانی رئیس جمهور وقت آمریکا «ورین هاردینگ» Warren Harding فرستاد. در پیام گفته شد که وی از افغانستان در کنفرانس صلح جهانی نمایندگی میکند و در ضمن خواستار همکاری با ایالات متحده آمریکا در حصول شناسایی استقلال افغانستان میباشد. (4) اما زمانیکه هیئت خواست از مسکو بسوی اروپای غربی و از آنجا رهسپار اضلاع متحده ی آمریکا شود، از ادامه ی سفر هیئت توسط جمهوریت های بالکان شوروی به اثر فشار بریتانیا جلوگیری به عمل آمد. در آن سال هیئت رسمی افغانستان نتوانست به ایالات متحده آمریکا سفر کند تا عکس العمل رسمی آن کشور در رابطه با افغانستان آشکار شود. ولی واشنگتن هیچگونه پاسخی به پیام تلگرام شده ی هیئت از تاشکند ارائه نکرد و این نشان میداد که اضلاع متحده آمریکا توجه و اعتنایی به نخستین گام ها و تلاش های افغانستان در مسیر استقلالش از استعمار و سلطه ی بریتانیا ندارد. البته این نکته را ناگفته نباید گذاشت که دولت شوروی بر رهبری لنین در عبور هیئت از جمهوریت های بالکان خود بسوی اروپا که زمینه ی حرکت هیئت را به طرف آمریکا مساعد میساخت مساعی جدی و صادقانه انجام نداد. این در حالی بود که شوروی از هیئت افغانستان استقبال گرم بعمل آورد و استقلال افغانستان را به حیث اولین کشور خارجی به رسمیت شناخت. لنین شخصاً هیئت را بروز چهاردهم اکتوبر 1919 در مسکو برای ملاقات پذیرفت و به آنها گفت: "بسیار خوشوقتم که نماینده ی مردم دوست ما افغانستان را که ظلم می بیند و برضد اسارت امپریالیستی مبارزه میکند، در پایتخت سرخ حکومت کارگران و دهقانان می بینم."

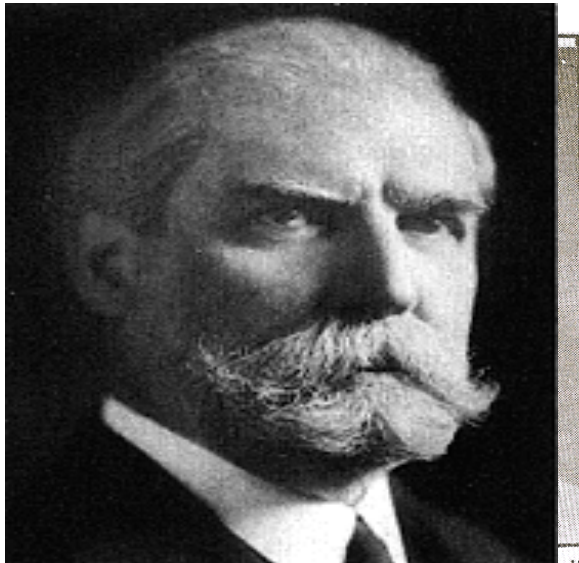
سفر هیئت افغانستان بسوی اروپا و آمریکا مخالف میل و خواست بریتانیا بود. شوروی هرگونه معامله را با هیئت بر اساس منافع و مصالح خود ارزیابی میکرد. همکاری با هیئت در سفر بسوی اروپا و آمریکا نارضایتی و عصبانیت انگلیس ها را برمی انگیزد. استقبال گرم از هیئت افغانستان برای دولت نو تشکیل بشویکی روسها بنام اتحاد شوروی که هنوز از سوی ممالک اروپایی برسمیت شناخته نشده بود یک امتیاز و گامی در جهت منفعت آن محسوب می شد. از جانب دیگر اغفال جوامع و ملت های مسلمان آسیای مرکزی و ماورای قفقاز برای گسترش نفوذ و سلطه به مناطق و سرزمین آنها هدف روسها را از این استقبال و پذیرایی تشکیل میداد. دخالت انگیزه های همکاری و حمایت مبارزه ی مردم افغانستان برضد ظلم و اسارت امپریالیستی از سوی شوروی آنگونه که در اظهارات لنین انعکاس یافت و شناسایی استقلال افغانستان در جهت این حمایت، تظاهری بیش نبود. در حالیکه شوروی استقلال افغانستان را برسمیت شناخت و در مذاکرات رسمی با هیئت کابل استقلال آینده ی بخارا و خیوه را پذیرفت (5) و لنین در مسکو خواستار کمک مسلمانان شرق به قول او در جنگ آزادیبخش کبیر روسیه ی شوروی گردید، ولی بعداً بخارا و خیوه را به اشغال دائمی روسیه شوروی در آورد و جانشینان او شش دهه بعد افغانستان را مورد حمله و اشغال نظامی قرار دادند.

بعد از اولین دور تلاش نا موفق هیئت رسمی افغانستان در سفر بسوی اروپا و ایالات متحده آمریکا، هیئت مذکور تحت ریاست محمدولی خان دروازی در سال 1921 میلادی شروع به انجام مجدد این سفر کرد. هیئت بعد از ورود به مسکو معاهده ی دوستی را در 28 فبروری 1921 با دولت شوروی به امضاء رسانید. سپس از راه پولند به برلین پایتخت کشور آلمان رسید و در آلمان موفق شد تا توافق آلمانها را برای پذیرش نماینده ی رسمی و دیپلماتیک افغانستان به برلین کسب بدارد. اعزام نماینده ی مشابه از سوی آلمان به کابل به آینده محول گردید. هیئت متعاقباً از آلمان به ایتالیا رفت و در روم توافق ایتالوی ها را در تبادله ی سفیر میان دو کشور بدست آورد. سپس هیئت افغانستان از روم به پاریس آمد تا از آنجا عازم ایالات متحده آمریکا شود. هیئت در پاریس با «والس هیو کامپبل» Wallace Hugh Campbell سفیر آمریکا مقیم آن شهر دیدار بعمل آورد و تصمیم خود را در عزیمت بسوی آمریکا با حمل نامه ی رسمی پادشاه و وزیر خارجه ی افغانستان به سمع اورسانید. هیئت در واقع از هدف خود و محتوای نامه که اعلان استقلال افغانستان و تقاضا برای شناسایی رسمی و برقراری روابط دیپلماتیک و مناسبات نزدیک در عرصه های دیگر با آمریکا بود با سفیر سخن گفت. اما سفیر آمریکا قبل از حرکت هیئت با «لورد هاردینگ» Lord Hardinge سفیر بریتانیا در فرانسه صحبت تلفونی برقرار داشت و از او ذهنیت

وسیاست دولت بریتانیا را در مورد هیئت افغانستان جویا شد. سفیر بریتانیا به سفیر ایالات متحده پاسخ کتبی داد و نوشت: «چون هیئت از طرف رئیس جمهور فرانسه ونخست وزیر فرانسوی «ام. براینده» M.Briand پذیرایی شده سفیر امریکا نمی تواند بگونه ای که قابل توجیه باشد از پذیرفتن آن استتکاف ورزد. اما حکومت بریتانیا فعالیت های این هیئت یا مساعی آنرا در انعقاد موافقت نامه ها با دیگر حکومت به چشم رضا و قبول نمی بیند. . . . (6)

در واقع نظرخواهی سفیر ایالات متحده از سفیر انگلیس که بالاتر از یک مشوره بود آغاز شکل گیری سیاست امریکا را در قبال افغانستان منعکس میسازد. سیاستی که آنزمان بر مبنای تمایلات و خواہشات انگلیس پی ریزی شد و تا آخر تا اکنون نیز در پی این تمایلات به جریان افتید.

هیئت افغانستان در 12 جولای 1921 وارد امریکا شد و در بیستم جولای با وزیر خارجه امریکا «چارلیز ایونز هیوز» Charles Evans Hughes ملاقات کرد. قبل از آن وزیر خارجه موصوف نامه ی رسمی سفیر بریتانیا در فرانسه را که مشابه آنرا به سفیر امریکا در آن کشور در مورد هیئت افغانی نگاشته بود دریافت کرد. علاوه بر آن در نامه از روابط نزدیک و دوستانه میان افغانستان و شوروی که آن زمان هنوز رژیم بلشویکی روسیه ی شوروی مورد پذیرش رسمی ایالات متحده و بریتانیا قرار نداشت تذکر داده شده بود. هیئت افغانستان حین ملاقات با وزیر خارجه امریکا در حالیکه نامه ی محمود طرزی وزیر خارجه ی کشور را تقدیم وزیر خارجه میزبان کرد از استقلال افغانستان و تأمین روابط سیاسی و دیپلماتیک میان دو کشور سخن بمیان آورد. اما تمایل و تقاضای هیئت به پاسخ منفی امریکایی ها روبروگشت و بعد از یک ملاقات کوتاه و برخورد سرد با هیئت، تأسیس روابط دیپلماتیک از حیطه ی صلاحیت کانگریس وانمود شد. هیئت افغانستان بعد از ملاقات و مذاکره ی سرد



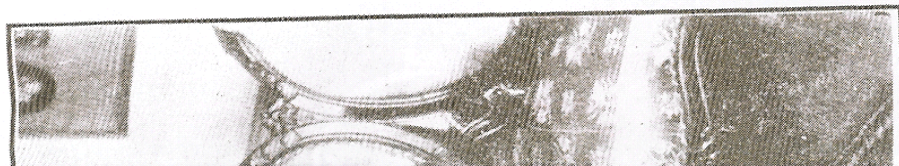
جنرال حواجه محمد خان، شاعامسی نایب السلطنت نصرالله

«چارلیز ای. هیوز» وزیر خارجه امریکا



محمود طرزی وزیر خارجه در 1921

با وزیر خارجه امریکا موفق به ملاقات با «ورین هاردنگ» Warren Harding رئیس جمهور وقت ایالات متحده امریکا شد که در آن ملاقات ضمن تقدیم نامه ی امان الله خان خواستار مناسبات نزدیک با آن کشور گردیدند. اما رئیس جمهور امریکا در این ملاقات با هیئت افغانی جواب مشابه وزیر خارجه ی خود را ارائه کرد.





Warren Harding

رئیس جمهور ایالات متحده در 1921

شاه امان الله

محمودلی خان و همراهانش در دوم آگست 1921 بعد از اخذ ویزای ورود به انگلستان از سفارت آن کشور در واشنگتن به لندن آمدند. سفر هیئت به ایالات متحده امریکا از سوی اعضای هیئت با دید و تبصره های متفاوت ارزیابی می شد. محمودلی خان رئیس هیئت، این سفر را علی الرغم عدم موفقیت خود در تأمین مناسبات دیپلماتیک با ایالات متحده یک پیروزی تلقی میکرد. نفس انجام سفر و تقدیم نامه های پادشاه و وزیر خارجه افغانستان به رئیس جمهور و وزیر خارجه امریکا که در واقع استقلال کشور را منعکس میساخت یک گام عمده در جهت پیروزی ارزیابی میگردید. البته برخورد سرد امریکایی ها با هیئت افغانستان و طفره روی آنها از شناسایی رسمی و تأمین روابط سیاسی بنا بر هر علتی چه بر اثر نفوذ انگلیس ها بروی آنان و چه هربهانه ی دیگری به عنوان آغاز یک گام نامیمون و ناسنجیده در سیاست افغانی امریکا قابل بررسی و مطالعه میباشد. مقایسه ی برخورد رئیس جمهور امریکا و برخورد لنین رهبر شوروی با هیئت افغانی هشت دهه قبل این انتباه و استنتاج را میدهد که امریکایی ها از همان آغاز، سیاست نادرست، غیر سازنده و متکبرانه در برابر افغانستان داشتند. آنها بعداً این سیاست را علی الرغم برقراری روابط دیپلماتیک در طول قرن بیستم بدون بازنگری و تغییر ادامه دادند. نه تنها در سالهای زیاد نیمه ی اول قرن بیستم به هرگونه تلاش و خواست افغانستان پاسخ منفی ارائه کردند بلکه در دهه های بعدی این قرن نیز به خواست کابل جواب رد دادند. آنها با تداوم این سیاست در طول نیم قرن اخیر بعد از تشکیل کشور پاکستان از عقب عینک زمام داران آن کشور به افغانستان نگاه کردند. در حالیکه تلاش افغانستان برای ایجاد روابط دوستی با ایالات متحده امریکا و حتی تلاش برای برقراری روابط دیپلماتیک میان طرفین از زمانی آغاز شده بود که اثر و نشانی از تشکیل و موجودیت پاکستان در تاریخ و جغرافیای منطقه و جهان وجود نداشت.

سیاست عدم شناسایی رسمی ایالات متحده امریکا و خودداری از تأمین مناسبات دیپلماتیک با افغانستان بعد از سفر محمودلی خان نیز کما کان تا سالهای دیگر ادامه یافت. تلاش هایی برای متقاعد کردن حکومت امریکا چه توسط امریکایی هایی که علاقمند به کار تجاری و اقتصادی در افغانستان بودند و چه توسط دیپلماتهای افغانستان در کشورهای دیگر تا سال 1936 میلادی به جایی نرسید. شاید در اثر اینگونه تلاش ها بود که یکبار در سال 1930 موضوع برقراری رابطه ی سیاسی در کانگریس ایالات متحده از سوی برخی اعضای کانگریس مطرح گردید اما رئیس شعبه ی شرق نزدیک وزارت خارجه

« والاس مورای » Wallace Murray به تأمین و برقراری این رابطه به مخالفت برخاست و دلایل خود را اینگونه بیان داشت: « افغانستان بدون شک متعصب ترین و خصمانه ترین کشور در جهان امروز است. در آنجا امتیازات رعایای اجانب یا حقوق بیرون مرزی وجود ندارد تا خارجیان را حمایت کند. در آنجا هیچگونه ادعایی برای تساوی حقوق میان مسیحیان و مسلمانان نیست. در آنجا هیچ بانکی وجود ندارد و کاروانهای حامل خزانه غارت میشوند. برتانویها سالها است که هر تبعه ی برتانوی سفید پوست را از ورود به افغانستان قدغن کرده اند. . . . » (7)

امان الله خان پادشاه افغانستان نیز شخصاً تلاش کرد تا با انجام سفری به ایالات متحده امریکا که تحقق پذیرفت مناسبات رسمی و دوستانه با آن کشور برقرار کند. وزیر مختار افغانستان در روم پایتخت ایتالیا در اوایل جنوری 1928 حین بازدید رسمی شاه امان الله از ایتالیا طی ملاقاتی با سفیر امریکا تصمیم پادشاه را در انجام یک سفر رسمی و دوستانه به ایالات متحده اظهار کرد. اما این تمایل و تقاضای پادشاه افغانستان از سوی وزارت خارجه ی امریکا در نامه ای که به سفارت آن کشور به روم تیلگرامی فرستاده شد رد گردید. در حالیکه در شروع نامه دلایل تردید سفر پادشاه به نبود بودجه و هزینه ی حکومتی این سفر ارتباط داده شد؛ از عدم تعامل حکومت ایالات متحده در دعوت از پادشاهان بیگانه سخن رفت و از شاه و مشاورانش خواسته شد تا این ملاحظات را مورد توجه قرار بدهند اما در پایان نامه خاطر نشان گردید که علی الرغم این ملاحظات اگر شاه به ایالات متحده بیاید درواشنگتن از او استقبال میکنند. (8)

ایالات متحده امریکا در دوره ی کوتاه پادشاهی محمدنادر خان نیز حاضر به تأمین روابط رسمی و دیپلماتیک با افغانستان نشد. هر چند که در این دوره از سوی حکومت افغانستان و عمدتاً خانواده ی شاهی که کرسی های رهبری حاکمیت را در انحصار خود داشتند اشتیاق فراوانی به تأمین این رابطه ابراز میگردد.

سرانجام در 26 مارچ 1936 میلادی موافقت نامه ی روابط سیاسی و قونسل ی میان افغانستان و ایالات متحده امضاء گردید. این موافقت نامه در پاریس توسط « جیسی ایزیدور ستر اوس » Jesse Isidor Straus سفیر ایالات متحده امریکا در فرانسه و علی محمدخان وزیر خارجه ی افغانستان به امضاء رسید. همزمان با آن، وزیر مختار امریکا در تهران « ویلیام اچ هارنی بروک » William H. Horni Brook به عنوان وزیر مختار غیرمقیم به کابل از سوی رئیس جمهور روزولت تعیین شد. اودر چهارم می 1936 اعتماد نامه ی خود را به شاه افغانستان محمد ظاهر شاه تقدیم کرد. علاوه بر « هارنی بروک » چند تن از دیپلماتهای امریکایی در نیم قاره هند نیز به عنوان دیپلماتهای غیرمقیم امریکا در افغانستان با اعتماد نامه های خود به کابل آمدند. « ویلیام اس هوول جونیر » William S. Howell Jr جنرال قنصل در کلکته، « ویلیام ام گروت » William M. Groth قنصل در کلکته، « جوزیف جی گریننگر » Joseph G. Greninger قنصل در کراچی، « لویید رگس » Lioyed E. Rigges نایب قنصل در کراچی از دیپلماتهای غیرمقیم ایالات متحده در افغانستان بودند. (9)

بعد از « هارنی بروک » در سال 1937 شارژ دافیر امریکا در تهران « کورنلیوس وان اچ انگرت » Cornelius Van H. Engert به عنوان شارژ دافیر غیرمقیم اعتماد نامه ی خود را بکابل آورد. ایالات متحده امریکا که تا سال 1942 میلادی حاضر به تعیین وزیر مختار مقیم در کابل نشد و به هرگونه تلاش حکومت افغانستان و توصیه ی برخی دیپلماتها و تاجران خود در این مورد پاسخ منفی میداد، با داخل شدن در جنگ دوم جهانی مصالح خود را در تأسیس دفتر نمایندگی سیاسی و تعیین وزیر مختار مقیم در کابل دید. امریکایی ها وقتی به نفع متحدین داخل جنگ گردیدند افغانستان را به عنوان کشوری دارای اهمیت سوق الجیشی یافتند که در صورت ضرورت می توانند از آنجا در جنگ با دول محور استفاده کنند. با انسداد راه ایران بروی شوروی توسط آلمان نازی، افغانستان می توانست به حیث دهلیز اکمالات نظامی و لوژستیک بریتانیا و امریکا از هند بسوی شوروی قابل استفاده باشد. از سوی دیگر امریکایی ها می توانستند با گشودن دفتر نمایندگی سیاسی و اقامت دیپلماتهای خود در کابل از نفوذ آلمانها در افغانستان جلوگیری کنند و نظر مثبت دولت افغانستان را در دوری از آلمانها جلب بدارند. در آن زمان یک گروه قدرتمند در داخل دولت بر رهبری محمد داود و برادرش محمد نعیم پسران کاکای شاه و عبدالمجید

ز ابلی سرمایه دار معروف و وزیر اقتصاد از مناسبات نزدیک با آلمانها و جانبداری از آنها در جنگ حمایت میکردند. از این رو برای امریکایی ها بسیار اهمیت داشت که دفتر نمایندگی سیاسی را در کابل باز کنند و با حضور دیپلماتهای مقیم به اهداف و منافع که در نظر داشتند برسند.

افغانستان و ایالات متحده در سالهای پادشاهی محمد ظاهر

1 - روابط در عرصه سیاسی و دیپلماتیک:

در سال 1933 میلادی (1312 هجری) که محمد ظاهر بعد از قتل پدرش محمد نادر شاه بر تخت سلطنت نشست نامه ای را به «فرانکلن روزولت» Franklin Roosevelt رئیس جمهور ایالات متحده فرستاد که در آن از شروع سلطنت خود و آرزوی تقویت روابط نزدیک و دوستانه میان هر دو کشور



محمد ظاهر شاه

فرانکلن روزولت

نگاشته بود. اینکه این نامه تا چه حدی در شناسایی رسمی ایالات متحده و تأمین روابط دیپلماتیک با افغانستان اثر داشت میتوان آنرا در اقدام امریکایی ها به تحقق این امر با یک تأخیر سه ساله به جستجو و ارزیابی گرفت. واشنگتن سه سال بعد از پیام محمد ظاهر شاه اقدام به تأمین روابط رسمی و دیپلماتیک با افغانستان کرد؛ زمانی را که خود برای تصمیم گیری و مصلحت در این مورد تشخیص داد. سپس با گذشت هشت سال دیگر دفتر نمایندگی سیاسی ایالات متحده در کابل تأسیس گردید و اولین وزیر مختار مقیم از سوی ایالات متحده امریکا به افغانستان «وان اچ انگرت» van H. Engert معرفی شد که در اواخر جولای 1942 میلادی (اسد 1321 هجری) اعتماد نامه ی خود را رسماً به محمد ظاهر شاه تقدیم کرد. یکسال بعد در 1943 عبدالحسین عزیز به حیث اولین وزیر مختار افغانستان به واشنگتن دی سی رفت و تا سال 1948 در این وظیفه باقی ماند.

همانگونه که در طول یک قرن گذشته و تا اکنون این ذهنیت که امریکا مطیع اهداف استعماری انگلستان و وارث و ادامه دهنده ی سیاست های استعماری آن بوده در میان بسیاری از افغانها وجود داشته است، درستی این ذهنیت در عملکرد نخستین وزیر مختار امریکایی مقیم کابل بازتاب یافت. او کار و وظایف رسمی خود را در مشورت و تفاهم نزدیک با وزیر مختار بریتانیا مقیم کابل انجام داد: «یکی از نخستین مکاتبه هاییکه انگرت بعد از مواصلت خود دریافت نمود، نامه ی پرحرارتی بود از «سیر فرانسیس وایلی» Sir Francis Wylie وزیر مختار بریتانوی در کابل که همکاری نزدیک را میان دو هیئات پیشنهاد میکرد. «انگرت» میدانست که افغانها از این ارتباط و همکاری خوشنود نخواهند شد. وزارت مختاری امریکا هم اکنون از طرف بسی افغانها به عنوان دفتر وزارت مختاری بریتانوی در مرکز شهر

یاد می شد، چون وزارت مختاری بریتانوی درخارج شهر بود. ولی از آنجا که اوبا این ماموریت مشکل، دست و پنجه نرم میکرد فهمید که همکاری نزدیک بابریتانویها نه تنها ضروری و لازمی برای اهداف متفقین میباشد بلکه به بهترین وجه به مصلحت افغانستان نیز تمام می شود. « (10)



صدر اعظم محمد هاشم در 1942

«انگرت» در دوران جنگ دوم جهانی به حیث وزیر مختار در کابل بیشتر این وظیفه را داشت تا هرگونه حسن نظرو رابطه ی افغانستان را با دول محوره به خصوص آلمان تضعیف بدارد و در عوض حمایت افغانستان را از متفقین که ایالات متحده عضو آن گروه در جنگ بود، جلب نماید. اوبا صدراعظم محمد هاشم کاکای شاه که از طرفداران متفقین در جنگ بود رابطه ی نزدیک برقرار کرد. فعالیت او که طبعاً در همسویی و اشتراک با وزیر مختار بریتانیا و دیپلماتهای آن کشور انجام میافت، بسیار مؤفّقانه بود. حمایت و جانبداری قلبی اکثریت خانواده ی سلطنت افغانستان از انگلیس ها و عضویت شوروی در جبهه انگلیس و امریکا که روابط نزدیک و فعال با کابل داشت زمینه ی مؤفّقیت وزیر مختار امریکایی را بسیار مساعد ساخته بود.

«وان اچ انگرت» از طریق گسترش ارتباط خود با افراد مختلف در دولت افغانستان و نوید همکاری های اقتصادی و غیر اقتصادی ایالات متحده تلاش میکرد تا افغانستان را هرچه بیشتر از نزدیکی و ارتباط با آلمانها فاصله بدهد. برای دولت افغانستان و بسیاری از دولتمردان آن و برای جامعه ی افغانستان و عام مردم تأمین مناسبات نزدیک با امریکا و جلب همکاری آن کشور در سطوح مختلف بسیار جالب و دلگرم کننده محسوب می شد. این روابط و مناسبات در افغانستان به عنوان گام مثبت و رهایی بخش از نفوذ و سلطه ی انگلیس ها و روس ها که از دو طرف افغانستان را زیر فشار و تهدید داشتند ارزیابی میگردد. مردم افغانستان و برخی از دولتمردان شوروی و شورویها و انگلیس ها بدیده ی شک و تردید می نگریند و به خصوص مردم به روسها و انگلیسها اعتماد داشتند. زیرا انگلیس ها سه بار در افغانستان جنگیده بودند. دولت روسیه شوروی سرزمین های مستقل و مسلمان نشین آسیای میانه به خصوص بخارا و سمرقند را در اشغال خود در آورده و با تصرف پنجاه خاک افغانستان، نیات و مقاصد باطنی خصمانه و تجاوزکارانه ی خود را در رابطه به آینده نشان داده بود. در برقراری مناسبات نزدیک و گسترش روابط در عرصه های مختلف با ایالات متحده امریکا با این دید و امید نگاه می شد که آن کشور هزاران کیلو متر دور از افغانستان واقع است و مانند انگلیس ها و روس ها هوای سلطه گری و توسعه طلبی در سر ندارد. اما برای امریکایی ها که تازه در جریان جنگ جهانی دفتر وزارت مختاری در کابل کشورند و وزیر مختار مقیم گماشتند کسب مصالح و منافع خودشان اولویت و اهمیت داشت؛ منافعی که آن زمان عبارت بود از:

- تضعیف کامل ارتباط و حضور دول محور و به خصوص جرمن ها در افغانستان.
- جلوگیری از وقوع و ایجاد هر حادثه و وضعیتی که در افغانستان به سود دول محور بیانجامد.
- جلب همکاری دولت افغانستان به سود متفقین در جنگ و در صورت ضرورت استفاده از خاک افغانستان به عنوان معبر و پایگاه اکمالات لوژستیک و نظامی علیه آلمان ها و نیروهای دول محور.
- وزیر مختار امریکایی «وان اچ انگرت» با سایر دیپلماتهای امریکایی در دوران جنگ جهانی هر چند که در تماس ها و مذاکرات خود با مقامات افغانی از انکشاف روابط و همکاری های وسیع ایالات متحده نوید میداد اما هرگونه کمک و همکاری را در راستای تأمین منافع گفته شده و در زمان خاص و محدود ادامه ی جنگ مورد توجه و ارزیابی قرار میداد. چنانچه وقتی حکومت افغانستان از او خواست تا به کمک ایالات متحده امریکا قیودات وضع شده در زمان جنگ بر صادرات و واردات افغانستان از راه هندوستان رفع شود یا تقلیل یابد و امریکا با تأمین همکاری بیشتر اقتصادی و نظامی جای خالی آلمان ها و ترک ها را پر کند، او برای جلب اقدام دولت متبوع خود توجه و عمل به این مطالبات را در چارچوب منافع و مصالح زمان تداوم جنگ مطرح کرد و به واشنگتن نوشت: «اگر کمبود حاصله، تشدد و نا رضایتی عمومی را

بوجود آرد، افغانها بر محرومیت‌های خویش، متفقین را ملامت خواهند کرد. وبه یقین محور از این احساسات بهره برداری خواهند نمود. علاوه بر این، کمبود ها در مناطق قبایلی که هم اکنون فقیر است بسیار به شدت محسوس خواهد گشت؛ جاییکه رنج و مشکل اقتصادی شکل تعرضی را بر مناطق ثروتمند تر هندی به خود خواهد گرفت. بدین صورت نیروهای بریتانوی را که در صحنه های دیگر مورد نیاز میباشند درگیر و مشغول نگه خواهد داشت. و این چیزی است که محور در انجام دادن آن تاکنون ناکام مانده است.» (11)

روابط سیاسی و دیپلماتیک ایالات متحده امریکا و افغانستان در دوره ی صدارت شاه محمود کاکای دیگر محمد ظاهر شاه انکشاف بیشتر یافت و در سال 1948 میلادی (1328 هجری) تبادل و حضور نمایندگان سیاسی هر دو طرف در کابل و واشنگتن به سطح سفرای کبار مورد توافق قرار گرفت. شاه محمود که در سال 1946 به جای محمد هاشم خان به کرسی صدارت نشست در توسعه ی روابط با ایالات متحده تلاش بیشتر به خرج داد. مرحوم صباح الدین کشکی آخرین وزیر اطلاعات و کلتور دوران سلطنت در مورد دیدگاه او از رابطه با امریکا می نویسد: « از نگاه صدر اعظم وقت، شاه محمود یگانه کشور بایک سابقه ی پاک و بی آرایش در برابر افغانستان، ایالات متحده امریکا بود که میبایست با افغانها کمک کند.» (12)

شاه محمود در مقام صدارت کار خود را در افغانستان با مدارا و اعطای آزادی و ایجاد نوعی از دموکراسی آغاز کرد. شاید شاه محمود برخلاف برادرش محمد هاشم در کرسی صدارت که با دیکتاتوری و استبداد مطلق حکومت میکرد به این سبب گام هایی را در مسیر آزادی و دموکراسی برداشت تا توجه و اعتنای ایالات متحده امریکا را به گسترش همکاری هایش با افغانستان جلب بدارد. او حتی برای جلب توجه امریکایی ها در برپایی مناسبات نزدیک و دوستانه پیوست با احراز مقام صدارت به ستایش ایالات متحده پرداخت. روزنامه نیویارک تایمز چاپ امریکا در تابستان 1946 از قول او نوشت: « مطمئن هستم که قهرمانی ایالات متحده امریکا برای ملت های کوچکی چون کشور من در صورت مورد حمله قرار گرفتن و برای تأمین امنیت آن با ارزش است. علاقمندی شدید امریکا به سرنوشت ملل کوچک امنیت کشور ما را علیه تجاوز تضمین میکند. نظر (مثبت) در این مورد اسباب نجات ما را بار خواهد آورد. ما خود را برای بار اول در تاریخ از تهدید قدرت های بزرگ که معابر کوهستانی ما را برای آمد و شد امپراتوری های خود بکار میبردند فارغ میابیم. . . . » (13)

بعد از توافق هر دو جانب ایالات متحده و افغانستان به تبادل ی سفیر، محمد نعیم شوهر همشیره و پسر کاکای محمد ظاهر شاه به حیث سفیر افغانستان در ایالات متحده گماشته شد و «ایلی ال پالمر» Ely L. Plamer سفیر ایالات متحده در کابل تعیین شد. یکسال بعد در 1949 جای موصوف را «لویس جی درای فیوس جونیر» Louis G. Dryfuss Jr به حیث سفیر در کابل گرفت. او برای دو سال در سفارت باقی ماند و در 1951 « جورج آر میریل» George R. Merrell سفیر ایالات متحده در افغانستان تعیین گردید. شاه محمود در آگست 1947 به ایالات متحده امریکا سفر رسمی انجام داد و در مذاکرات با مقامات امریکایی خواستار کمک های آن کشور در عرصه های مختلف گردید. در حالیکه امریکا به تقاضای صدر اعظم افغانستان از همان آغاز هم با جدیت برخورد نکرد سپس با بالا گرفتن تنش و بحران میان کشور نو تشکیل پاکستان بر سر خط دیورند به این بی اعتنایی افزود. ایالات متحده امریکا از گسترش مناسبات در عرصه های مختلف برخلاف سابقه ی ارتباط رسمی و غیر رسمی با افغانستان که به ده ها سال بر میگشت خودداری ورزید و در عوض با کشور نو تشکیل پاکستان رابطه ی بسیار نزدیک و دوستانه برقرار کرد. و این نشان میداد که امریکایی ها وارث و مطیع سیاست های استعماری انگلیس در منطقه میباشند. ایالات متحده امریکا در سال 1949 در برابر این مطالبه ی افغانستان که خواستار ارجاع منازعه با پاکستان بر سر خط دیورند یا موضوع پشتونستان به سازمان ملل متحد بود ایستاد و از واگذاری این موضوع به ملل متحد جلوگیری بعمل آورد. هر چند در همین سال «جورج سی مگی» George C. Mcghee معاون وزیر خارجه امریکا در امور شرق نزدیک و جنوب آسیا از افغانستان دیدار کرد. در بهار 1950 نماینده خاص رئیس جمهور امریکا "فلیپ جسوب" به کابل آمد. به نوشته ی میر غلام محمد غبار: « گفته می شد که این نماینده هر دو حکومت افغانستان و پاکستان را به شمول در بلوک نظامی

دعوت نمود و هم انصراف افغانستان را از حمایت پشتونستان به پیش کشید. همچنان بعد از آنکه در سر طرز استفاده از آب هلمند بین افغانستان و ایران اختلافی پیداشد باز ایالات متحده با کانادا و چلی به حیث میانجی در 1950 وارد موضوع شدند.» (14)

در سال 1951 معاون وزیر خارجه آمریکا باز به کابل آمد و روی موضوع پشتونستان با مقامات دولتی افغانستان از جمله با شخص محمد ظاهر شاه مذاکره بعمل آورد و تلاش کرد تا راه حلی در منازعه میان پاکستان و افغانستان دریابد که بی نتیجه بود. در همین سال شاه محمود صدراعظم افغانستان بار دیگر به ایالات متحده سفر کرد. هر چند او این بار بیشتر برای تداوی سفر کرده بود و اکثر اوقات خود را در شهر « بالتیمور » غرض درمان میگذراند اما باز هم تلاش بعمل آورد تا با دیدار و گفتگو با رئیس جمهور ایالات متحده همکاری آن کشور را با افغانستان در عرصه های مختلف جلب کند. او در اواخر اپریل 1951 با « هری ترومن » Harry S. Truman رئیس جمهور ایالات متحده و « دین اچیسن » Dean Acheson وزیر خارجه آن کشور ملاقات و مذاکره کرد. ولی علی الرغم این مذاکره و تقاضا در مورد جلب همکاریهای بیشتر و گسترده تر، پاسخ آمریکایی ها مثبت نبود: « زمانیکه شاه محمود در اپریل 1951 به واشنگتن مسافرت کرد، یک مقام وزارت خارجه ی ایالات متحده به رئیس جمهور هری. اس. ترومن گفت که آمریکا تقاضای افغانستان را دایر بر حصول سلاح رد نمی کند، ولی آنرا نادیده می گیرد. به ترومن توصیه شد تا به صدراعظم افغانستان درباره ی محدودیت آمریکا مبنی



**جورج سی مگی معاون
وزارت خارجه ایالات متحده
در امور شرق نزدیک و جنوب
آسیا در سال 1949**



**دین اچسین وزیر خارجه
امریکا در دوران ریاست
جمهوری ترومن**

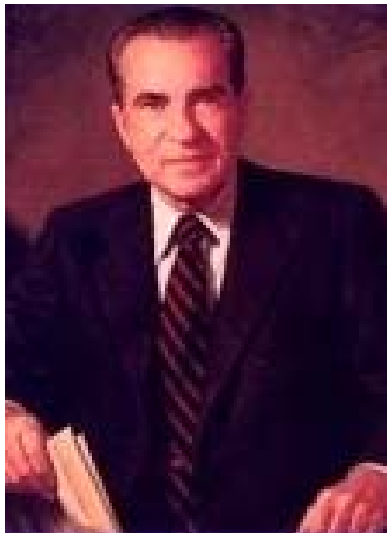


**هری اس ترومن رئیس جمهور
امریکا که شاه محمود صدراعظم
افغانستان با او در 1951 ملاقات
و مذاکره کرد.**

به تهیه ی کمک های نظامی اظهاراتی بنماید و به او درباره ی اتکاء بر امنیت دسته جمعی در چوکات ملل متحد تأکید کند. برای او امید واری هایی را در زمینه کمک مزید مالی و تکنیکی ایجاد نکند.» (15)

اخر از پست صدارت در سال 1953 توسط محمد داود پسر کاکای شاه به جای شاه محمود مناسبات با ایالات متحده را بیش از پیش به سردی کشانید؛ چون آمریکا به تقاضای جدی داود خان در همکاری با افغانستان به خصوص در عرصه ی نظامی پاسخ رد داد. وقتی محمد داود به صدارت رسید یک راپور محرم سفارت آمریکا در کابل گزارش و تحلیلی را از سیاست و عملکرد احتمالی صدراعظم جدید به خصوص در بخش سیاست خارجی به واشنگتن نوشت. در قسمتی از آن آمده بود: « آلمانها ستایش میکنند و بناً با آنها روابط نزدیک داشته و تجارت را تشویق خواهد کرد؛ انگلستان را دوست ندارد؛ با آمریکایی ها سرد میباشند لیکن تغییری در نوع روابط بین دو کشور پیش بینی نمیشود؛ روابط با فرانسه به عین شکل باقی میماند؛ کدام تمایلی بسوی اتحاد شوروی دیده نمی شود اما سیاستش در این قسمت تابع شرایط خواهد بود.» (16)

همانگونه که در راپور و تحلیل سری سفارت امریکا روابط داودخان با شوروی به تغییر اوضاع و شرایط ارتباط داده می شود، سپس این شرایط با امتناع امریکا از همکاری نظامی و گسترش روابط با افغانستان به نفع نفوذ شوروی در افغانستان ایجاد گردید. وقتی در دسامبر 1953 کمک نظامی امریکا به پاکستان



اعلان شد، داودخان آنرا برای امنیت افغانستان خطرناک

خواند. یکسال بعد ریچارد نیکسن Richard Nixon

معاون رئیس جمهور امریکا در 1954 به کابل آمد و محمد داود از او تقاضای تأمین نیازمندیهای نظامی و اقتصادی نمود که مورد قناعت و پذیرش امریکایی ها قرار نگرفت. محمد داود بعد از تیره شدن روابط با پاکستان در سال 1955 به دریافت کمک نظامی از شوروی پرداخت. دریافت این کمک ها هنوز روابط سرد ایالات متحده را با افغانستان سرد تر ساخت. سفیر امریکا در کابل «انگوس وارد» Angus Ward در یک ملاقات با محمد داود گسترش رابطه ی نظامی افغانستان با شوروی را خطرناک خواند اما صدراعظم محمد داود امریکایی ها را از کوتاهی به اعطای کمک های نظامی برای افغانستان ملامت کرد. «وارد» از سال 1952 تا سال 1956

سفیر ایالات متحده در افغانستان بود. بعداً برای سه سال دیگر از

1956 تا 1959 جای او را «شیلدون تیمیلز» Sheldon T. Mills گرفت. در جون 1959

محمد داود صدراعظم افغانستان بصورت رسمی به ایالات متحده امریکا سفر کرد و ضمن ملاقات

و مذاکره با «ایزن هاور» Dwight Eisenhower رئیس جمهور، در هر دو مجلس کانگریس

سخنرانی بعمل آورد. عبدالصمد غوث مدیر سیاسی وزارت امور خارجه این سفرو بیانییه ی مشترک

دو طرف را در پایان دیدار صدراعظم افغانستان نشانه حمایت امریکا از موقف سیاسی افغانستان و تمایل به ادامه ی همکاری در انکشاف و پیشرفت افغانستان ارزیابی میکند. (17)

در نوامبر همین سال ایزنهاور که از هند دیدار میکرد یک توقف شش ساعته در کابل داشت. او به محمد

داود فشار آورد تا روابط خود را با پاکستان بهبود بخشد. در اثر این فشار، صدراعظم برادر خود محمد نعیم وزیر خارجه را به پاکستان فرستاد. وی در پاکستان با جنرال محمد ایوب حاکم نظامی آن کشور مذاکره ی بی حاصل داشت.

در سال 1961 "جان اف کنیدی" John F. Kennedy رئیس جمهور امریکا در نامه ای به محمد

ظاهر شاه از تلاش امریکا برای حل منازعه افغانستان و پاکستان سخن به میان آورد. به این منظور از سوی

او یک دیپلمات امریکایی بنام «لینگ ستون مرچنت» Livingston Merchant

ماموریت مساعی مصالحه میان پاکستان و افغانستان گردید. ماموریتی که نتیجه ای در بر نداشت.

در این گونه مذاکرات امریکایی ها خواستار چشم پوشی طرف افغانستان از منازعه خط دیورند و قضیه ی پشتون و بلوچ بودند. چیزی را که دولت مردان افغانستان نمی پذیرفتند. در این دوران، سفیر امریکا در کابل

از 1959 تا 1962 «هنری ای بایرود» Henry A. Byroade بود. «بایرود» که روابط نزدیک

با مقامات دولتی داشت همیشه از امریکا خواستار فشار بیشتر بر پاکستان می شد تا در منازعه با افغانستان به نرمش تن بدهد.

در سال 1962 هنگام جلسه ی سالانه ی ملل متحد «جان اف کنیدی» رئیس جمهور امریکا با جنرال

ایوب حاکم نظامی پاکستان و محمد نعیم وزیر خارجه افغانستان مذاکره کرد تا راه حلی پیدا کند. او هر دو

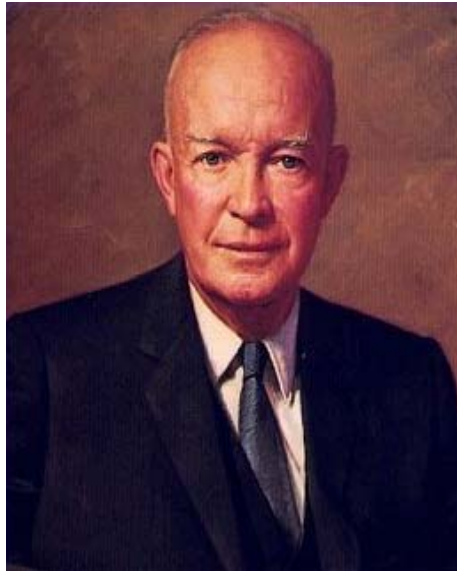
را واداشت که میانجگری شاه ایران را بپذیرند.

در بهار 1963 محمد داود از صدارت کناره رفت و دهه ی آخر پادشاهی محمد ظاهر شاه آغاز شد که به دهه

ی دموکراسی معروف بود. برخی از تحلیلگران به این باور اند که کناره رفتن محمد داود از صدارت در اثر

فشار های ایالات متحده صورت گرفت تا مانع اصلی بهبود روابط میان پاکستان و افغانستان از سر راه بر

داشته شود. امریکایی ها که پاکستان را متحد و دوست نزدیک خود در منطقه ی آسیا در برابر نفوذ روس



Dwight Eisenhower

محمد داود صدراعظم

افزون کمونیزم و توسعه طلبی شوروی می پنداشتند، هرگونه همکاری و کمک به افغانستان را به رضایت و توافق پاکستان ارتباط میدادند. و پاکستان به چیزی کمتر از شناسایی کامل و رسمی خط دیورند از سوی افغانستان به عنوان مرز قانونی و بین المللی دو کشور و صرف نظر کردن از هرگونه ادعایی در مورد آنسوی دیورند قانع و راضی نمی گردید. در میان خانواده ی سلطنتی بیشتر از همه محمد داود و برادرش محمد نعیم با حرارت از آنسوی دیورند سخن میزدند و رابطه را با پاکستان تا آستانه ی یک برخورد نظامی و جنگ، متشنج و تیره میساختند. امریکایی ها که از یکطرف مخالف رضایت پاکستان به عنوان متحد استراتژیک خود در منطقه حاضر به گسترش روابط و مناسبات دوستانه با افغانستان نبودند، از جانب دیگر نمی خواستند که افغانستان با گسترش روابط در عرصه های مختلف اقتصادی و نظامی با اتحاد شوروی بصورت کامل در حیطه ی نفوذ آن کشور درآید. مسلم بود که محمد داود در دوره ی صدارت خود آغازگر روابط نظامی با اتحاد شوروی محسوب می شد. هرچند او این رابطه را وقتی آغاز کرد که امریکا به تقاضای همکاری نظامی با افغانستان پاسخ منفی داد و ظاهراً تقصیر بدوش امریکایی ها بود. اما به هر حال ادامه ی حکومت او و سیاست تشنج آمیز با پاکستان امریکایی ها را در یک تنگنایی قرار میداد که دوری اش از قدرت موجب خوشحالی درواشنگتن می شد. حکام پاکستانی نیز در مذاکرات خود با امریکایی ها پیوسته خواستار آن می گردیدند تا به ظاهر شاه فشار بیاورند که به جای محمد داود فرد دیگری را در صدارت برگزیند. اینکه تا چه حدی فشار امریکایی ها بر تصمیم شاه در کناره نهدن محمد داود از صدارت مؤثر بود و یا داود خان خود داوطلبانه از صدارت کناره رفت تا هنوز ناروشن است. اما سفر رسمی محمد ظاهر شاه به ایالات متحده بعد از کناره رفتن محمد داود از صدارت که پس از سی سال پادشاهی و برای نخستین بار صورت گرفت می تواند گوشه ای از گپ های ناگفته در این مورد را بی سروصدا بازگوید. محمد ظاهر شاه در سپتامبر 1963 میلادی (1342 هجری) به ایالات متحده امریکا سفر کرد. در زمانیکه قانون اساسی جدید پایه های دموکراسی را که هرچند به ناکامی انجامید در کشور گذاشت. شاه در این سفر با دودست آورد نبود محمد داود در صدارت و شروع یک نظام دموکراسی به واشنگتن رفت تا در اِزاء آن، دوستی امریکا و گسترش همکاری های آن کشور را در عرصه های مختلف جلب کند. ظاهر شاه می پنداشت که ایجاد دموکراسی در افغانستان برای امریکایی ها که خود را پرچمدار دموکراسی در جهان می پندارند دلچسپ و مایه ی توجه در گسترش مناسبات و همکاری با افغانستان می شود. محمد ظاهر در امریکا به استقبال گرم «جان اف کندی» مواجه شد.



جان اف کندی رئیس جمهور امریکا در سپتامبر 1963 به محمد ظاهر شاه خوش آمدید میگوید

رئیس جمهور امریکا در ضیافتی که برای پادشاه افغانستان در قصر سفید ترتیب کرده بود گفت: «اگر چه ایالات متحده امریکا و افغانستان از لحاظ جغرافیایی هزاران میل از هم دور هستند و از نظر کلتوری، فرهنگی و تاریخی فاصله ی بسیار زیادی دارند اما من مطمئن هستم و باور دارم که اشتراکات و همسویی های بزرگی میان هر دو کشور وجود دارد. اراده و تصمیم جدی در رسیدن به مدارج عالی پیشرفت و تمدن، داشتن آزادی و امیدواری به آینده، آرمانها و باورهای مشترک هر دو ملت و مردم هر دو کشور را میسازند. و من بسیار مسرورم که اعلیحضرت در رسیدن به این آرزوها، مساعی و جد و جهد بزرگی را رهبری میکنند.» (18)

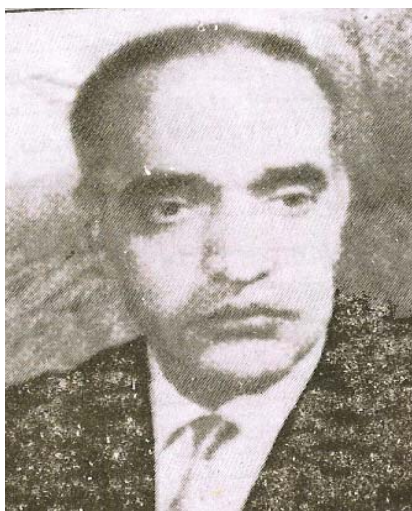
ظاهر شاه با آن خوشبینی و امیدواری از امریکا برگشت و حین بازگشت در قندهار گفت: «در هنگام مسافرتش در ایالات متحده امریکا او فهمید که امریکایی ها از فیصله ی او مبنی بر رویکار آوردن یک نظام دموکراتیک خیلی ها تحت تأثیر آمده اند و ایشان برای ما در این تهوری که نموده ایم و این مشکلاتی که پیش روداریم کامیابی میخواهند.» (19)

اما برای امریکایی ها پیش اردموکراسی در افغانستان توجه به منافع و اهداف خودشان اهمیت داشت که درخشندگی و رضایت پاکستان به عنوان متحد استراتژیک شان در منطقه هر چند با داشتن نظام غیر دموکراتیک و فاقد دموکراسی، نهفته بود.

در دهه ی دموکراسی یا آخرین دهه ی پادشاهی محمد ظاهر شاه هیچگونه تحول مهمی در روابط سیاسی و دیپلماتیک میان ایالات متحده و افغانستان بوجود نیامد. سفر شاه به امریکا و شکل گیری دموکراسی در افغانستان به انکشاف همکاری های ایالات متحده نیانجامید. به قول یک دیپلمات امریکایی: «امریکا باید این انکشاف دموکراسی را تشویق میکرد ولی، یکبار دیگر دیپلوماسی امریکا در مورد کمک به موقع به افغانستان ناکام گردید. . . .» (20)

در دهه ی دموکراسی رفت و آمد های رسمی میان طرفین امریکا و افغانستان کمتر صورت گرفت. صرف یکبار در 1967 محمد هاشم میواند وال در آخرین روز های صدارتش به ایالات متحده سفر کرد و در سال 1970 «اگنیو» معاون رئیس جمهور امریکا به کابل آمد. حین ورود او به کابل برخی از سازمان های چپی و کمونیست به خصوص جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق بر رهبری ببرک کارمل دست به مظاهره زدند و در تظاهرات و بیانات خود ورود معاون رئیس جمهور امریکا را به افغانستان تقبیح

کردند. سفرای امریکا در دهه ی دموکراسی برخلاف گذشته سالهای بیشتری بوظایف خود ادامه دادند. درحالیکه از 1948 تا 1962 درطول چهارده سال شش سفیر از سوی ایالات متحده درکابل به سفارت گماشته شد اما درطول یازده سال بعد که ده سال آن شامل دهه ی دموکراسی یا آخرین دهه ی سلطنت محمد ظاهرشاه بود دوسفیر به عنوان سفیران ایالات متحده به وظیفه ی سفارت معرفی گردیدند. «جان ام استیوز John M. Steeves از 1962 تا 1966 و روبرت جی نیومن Robert G. Neuman



محمد هاشم میوند وال



سپیرو تی اگنیو

از سال 1966 تا 1973 سفرای ایالات متحده درکابل بودند. در این سالها سفیران افغانستان در امریکا سردار محمد نعیم شارژدافیر (کاردار) از 1948 تا 1950، عبدالحمد عزیز شارژدافیر از 1950 تا 1953، محمد کبیر لودین سفیر از 1953 تا 1956، دکتر نجیب الله توریاناسفیر از 1956 تا 1958، محمد هاشم میوند وال سفیر از 1958 تا 1963، دکتر عبدالمجید سفیر از 1963 تا 1967 و تا 1977 عبدالله ملکیار سفیر افغانستان در ایالات متحده بودند. (21)

2 - مناسبات در عرصه اقتصادی و تجاری:

اولین ارتباط کلان در عرصه ی تجاری و اقتصادی ایالات متحده با افغانستان همزمان با تأمین روابط سیاسی و دیپلماتیک میان دو کشور در سال 1936 میلادی آغاز یافت. روزهای بعد از شروع این مناسبات یک کمپنی بزرگ امریکایی بر سر تفحصات پترول با حکومت افغانستان توافقنامه ای را رسماً به امضاء رسانید. کمپنی امریکایی بنام «اتلند ایکس پلوریشن آیل کمپنی» The Inland Exploration Oil Company که یک اتحادیه ی بزرگ تجاری متشکل از دوشرکت بزرگ «سی بورد آیل کمپنی» Seaboard Oil Company و «تکسیکو» Texaco و شرکت های کوچک دیگر بود از دولت افغانستان امتیاز انحصاری برای تفحص پترول را بمدت 75 سال بدست آورد. هر چند این توافق بعداً بنا بر اکتشافات پترول در کشورهای خلیج فارس که برای امریکایی ها عملیه ی تفحص، استخراج و انتقال آن، هم ارزان و هم آسان بود و از طرفی هم بنا بر وقوع جنگ دوم جهانی عملی نگردید. و امریکایی ها با توجه به طرز دید و تلقی شان بر مبنای منافع و مصالح یک جانبه در ارتباط به افغانستان، این نخستین گام را در معامله ی اقتصادی و تجاری هم ناتمام گذاشتند.

یکسال بعد در جون 1973 کمپنی «انلند» به دولت افغانستان اطلاع داد که از امتیاز تفحص نفت صرف نظرمی کند. علاوه از کمپنی های فوق الذکر امریکایی که وارد فعالیت در افغانستان شدند، کمپنی های تولید ماشین و آلات و وسایل تخنیکي نیز در طول دوران سلطنت محمد ظاهر شاه در برقراری ارتباط، بازاریابی و معامله ی تجارتي با افغانستان تلاش فراوانی بعمل آوردند. اما بسیاری از این تلاش ها در اثر سیاست خارجی ایالات متحده امریکا که به گسترش مناسبات و روابط نزدیک با افغانستان با محدودیت و بی اعتنایی برخورد میکرد به ناکامی انجامید.

در دومین سال پادشاهی محمد ظاهر که یک نمایشگاه بین المللی تجارت در کابل تدویر یافت برخی از کمپنی های امریکایی چون: جنرال موتور General Motors، جنرال الکتریک General Electric، فورد Ford و تعداد دیگری به این نمایشگاه نمایندگان خود را با نمونه هایی از تولیدات کمپنی های خویش فرستادند. از میان این کمپنی ها در سالهای بعد جنرال موتور موفق شد تا معاملاتی را در افغانستان انجام بدهد. از طرف افغانستان صادرات پوست قره قل یکی از بزرگترین فعالیت و معامله ی تجارتي با امریکا بود که سابقه ی آن به سالهای قبل از ایجاد دفتر نمایندگی دیپلوماتیک در پایتخت های یکدیگر بر میگشت. اما در سالهای جنگ جهانی دوم روابط تجارتي و اقتصادی با امریکا مختل گردید. در حالیکه ایالات متحده امریکا با توجه به اهداف خود در سالهای جنگ جهانی دوم به توسعه و گسترش مناسبات نزدیک و همکاری با افغانستان علاقمندی نشان داد اما با پایان جنگ از آن علاقه و توجه به شدت کاسته شد. در سالهای جنگ ایالات متحده کوشید تا تسهیلاتی برای صادرات و واردات اموال واجناس مورد ضرورت از راه هند که توسط انگلیسها به ممانعت و محدودیت روبرو گردیده بود فراهم کند. علاوه بر آن به اعزام محدودی از معلمین و افراد فنی خود در افغانستان توافق کرد. هر چند این تعداد نمی توانست جای خالی متخصصین آلمانی و ترکی را که تا قبل از آن در افغانستان کار میکردند پر نماید. تا شروع جنگ جهانی دوم آلمانها به عنوان افراد فنی و متخصص بیشترین حضور را در افغانستان داشتند. آن زمان بسوی آنها با همان دید و امیدی نگاه می شد که بعداً بسوی امریکایی ها نگاه شد. با این دید و امید که از وابستگی، فشار و تهدید بالقوه ی انگلیس ها و روس ها در اثر تأمین مناسبات نزدیک و همکاری های گسترده ی آلمان به حیث یک کشور قدرتمند و دور از افغانستان راه نجات پیدا شود. آلمانها با وعده و وعید های خود این علاقه و امیدواری را در افغانستان ایجاد کرده بودند. حتی در نخستین سال جنگ، فابریکه قند بغلان و فابریکه نساجی پلخمری به کمک آلمانها بکار انداخته شد. در پهلوی این دید و توقع از آلمانها که بیشتر ذهنت عمومی را میساخت، عناصر و افراد قدرتمندی از خانواده ی شاهی و همشریکان آنها در قدرت چون محمد داود و برادرش محمد نعیم، عبدالمجید زابلی و برخی دیگر به گسترش روابط با حزب نازی و آلمان هیتلری در یک پیوند فکری و سیاسی مشترک نگاه میکردند. احساس این اشتراک و پیوند قبل از آغاز جنگ با آلمان هیتلری گسترش یافته بود. به قول میر محمد صدیق فرهنگ: «این تماس ها اثرات عمیق و مثبتی در ذهن رجال دولتی افغانستان به جا گذاشت و آنان دریافتند که نظام جدید هیتلری بر سه نکته برتری خواهی نژادی، دیکتاتوری شخصی و همکاری دولت با سرمایه داران بنا یافته که هر سه بایندهای شخصی شان موافق بود و امید واربودند که آنرا به راهنمایی و کمک آلمان به شکل عصری تر در کشور تطبیق نمایند.» (22)

با شروع جنگ دولت افغانستان حالت بیطرفی اعلان کرد و به خاطر رضایت متفقین و تحت فشار آنها به خصوص روسیه شوروی، بریتانیا و ایالات متحده امریکا به اخراج اتباع آلمان، ترکیه و ایتالیا از افغانستان پرداخت. افغانستان در پایان جنگ، از ایالات متحده امریکا توقع داشت تا آن کشور همکاری خود را در عرصه های مختلف به خصوص عرصه ی اقتصادی گسترش بخشد. توقع گسترش کمک و همکاری اقتصادی در همان سطح و میزانی بود که این همکاری موجب انکشاف و پیشرفت افغانستان از یکسو و از جانب دیگر عامل قطع نفوذ و وابستگی بیش از حد به اتحاد شوروی شود. بدانگونه که از موجودیت چنین ذهنیتی قبلاً سخن رفت. اما ایالات متحده امریکا هیچگاه این توقع را برآورده نداشت و به آن توجه و اعتنای کافی و لازم بعمل نیاورد. چون سیاست امریکا در مورد افغانستان در سالهای پیش از جنگ اول جهانی بر مبنای بی تفاوتی و بی اعتنایی استوار بود در سالهای بعد از جنگ و بویژه بعد از

تشکیل کشور پاکستان براساس رضایت پاکستان به عنوان متحد استراتژیک و نگرش به افغانستان از عینک این رضایت شکل گرفت: «امریکا در سال 1951 و هم در سال 1954 ضمن رد تقاضای افغانستان مبنی بر حصول اسلحه بطور ضمنی به افغانستان خاطر نشان کرد که یک شرط دادن سلاح این خواهد بود که آن کشور اختلافات خود را با پاکستان در مورد مسئله ی پشتونستان حل کند.» (23)

همچنان بی اعتنایی ایالات متحده امریکارا به افغانستان می توان از این راپور اداره ی ستاد مشترک ارتش امریکا در سال 1949 درک کرد که در آن نگاشته می شود: «افغانستان برای امریکا دارای کدام اهمیت سوق الجیشی نمی باشد یا اینکه اهمیت بسیار کمی دارد. موقعیت جغرافیایی آن توأم با اعتراف رهبران افغانستان در مورد توانایی و قدرت اتحاد شوروی، این امکان را میگذارد که هر وقتیکه حالت بین المللی تقاضا کند، شوروی ها آن کشور را تحت کنترل خود قرار خواهند داد.» (24)

یکده بعد از صرف نظر کردن کمپنی انلند Inland امریکایی در مورد امتیاز تفحصات نفت در سال 1937، دومین رابطه ی بزرگ اقتصادی میان ایالات متحده امریکا و افغانستان در پروژه هلمند بملاحظه می رسد. دولت افغانستان که در جریان جنگ دوم جهانی به مبلغ بیست ملیون دالر امریکایی از مدرک فروش پوست قره قل و فروش میوه ذخیره کرده بود، در پایان جنگ خواست تا از آن مبلغ برای آبیاری ده هাজার هکتار زمین دروادی هلمند استفاده کند. بدین منظور پروژه ی هلمند رویدست گرفته شد و در مارچ 1946 قرارداد کار و تکمیل پروژه با کمپنی امریکایی «موریسن کنودسن» Morrison knudsen به امضاء رسید. به نوشته ی مرحوم میر غلام محمد غبار: «عقد این قرارداد و اعطای امتیاز به کمپنی، قبل از سروی علمی منطقه ی تحت نظر و هم قبل از اعلان مناقصه، بعمل آمد. در حالیکه بعدها طبق سروی و نظر متخصصین خارجی و داخلی آشکار شد که شرایط اراضی نا مساعد، و مصرف کار در این پروژه متناسب با نتایج و حاصلات آن نیست. قرارداد گفته بود سیستم آبیاری و سرک سازی را در جنوب کشور و قندهار با کمپنی در مدت سه سال بمصرف (هفده و نیم ملیون) دالر انجام میدهد. و پیش بینی شده بود که سه صد هزار هکتار زمین جدید بدست خواهد آمد. امید می شد که در سیصد هکتار زمین، پانزده هزار دهقان با فامیلش اسکان گردد و از کتله ی عظیم کوچی ها بکاهد. ولی در عمل معلوم شد که طی سالها کار و مصرف بیشتر از (صد ملیون) دالر، حاصل این پروژه بزرگ برای ملت نادار افغانستان، سی هزار هکتار زمین مزروعی جدید بود که فقط یکنیم هزار دهقان و فامیلش را در خود میگنجاند. بقیه شوره زار برآمد و حاصلگیری بیشتر در این پروژه ایجاب مصارف بیشتر را میکرد.» (25)

در جریان ادامه ی کار پروژه ی هلمند آشکار شد که هر دو طرف هزینه ی اکمال پروژه را نادرست محاسبه و ارزیابی کرده بودند. تکمیل پروژه و دسترسی به اهداف تعیین شده از آن به مبالغ بسیار هنگفتی ضرورت داشت. در مورد پروژه هلمند از آن زمان تاکنون دیدگاه های مختلفی از سوی محققین و تحلیلگران داخلی و خارجی ارائه می شود. در این نظریات به پیمانه های متفاوت هم امریکایی ها و هم حکومت افغانستان مورد انتقاد و سرزنش قرار میگیرند. میر محمد صدیق فرهنگ عملکرد امریکایی ها در پروژه هلمند و چگونگی کار و مصرف آنها را در این پروژه مخالف منافع افغانستان معرفی میکند و حکومت افغانستان را به ناآگاهی و بی خبری از سود و زیان قرارداد با امریکایی ها متهم میدارد: «سال بعد کمپنی به کار آغاز نمود و دستگاه عریض و طویل و پرمصرفی را در افغانستان بنیانگذاری کرد که مردم این کشور قبلاً نظیر آنرا ندیده بودند، زیرا در گذشته این قبیل کارها در کشور توسط خود مردم در زیر نظر تعداد اندک کارشناس خارجی صورت میگرفت که آنها هم با شرایط محیط میساختند و به سویی مردم افغانستان یا مقداری بالاتر از آن زندگی میکردند از خوراکی های محلی می خوردند و در خانه های مروجی کشور به سرمیبردند اما موریسن ندسن چنین نکرد و سعی نمود تا برای کارمندان خود در افغانستان از جمله در نقاط دور افتاده ی آن به سطح معیشت امریکا که از هر کشور دیگر بلند تر بود، شرایط بود و باش فراهم کند. و از دگرسو، وزارت خانه های افغانی که از محتویات قرارداد آگاهی درست نداشتند در خارج حوزه ی هلمند و ارغنداب نیز کارهای مختلفی را به کمپنی سپردند و کمپنی هم قرارداد آن را براساس تمام شد به اضافه ی مفاد عقد شده بود، این جریان را غنیمت شمرده دایره کار خود را در هر سمت گسترش داد. در نتیجه و جوهی که دولت جهت انجام کار نهر بغرا و وادی ارغنداب در

نظر داشت به زودی فروکش کرد، بدون آنکه هیچ یک از کارهای مورد نظربه سررسیده و یا به بهره برداری نزدیک شده باشد.» (26)

با آشکار شدن ناتوانی کمپنی امریکایی در به سرسانیدن کار پروژه و نیازمبالغ هنگفت دیگر، حکومت ایالات متحده آمریکا وارد اقدام شد. بانک واردات و صادرات آنکشوردرسالهای 1949 و 1953 میلادی دوقرضه ی بیست و یک میلیون دالری و 18,5 میلیون دالری برای به سرسانیدن پروژه هلمند اعطا کرد. بااین پول ها صرف بند دهله در دریای ارغنداب و بند کجکی به رود خانه هلمند اعمار شد و نهرهای ظاهرشاهی و بغرانیزحفرگردید. درحالیکه این نهرها و بندها بخشی از کار پروژه بود نه تمام کار پروژه که با اتمام آن باید سیصد هزار هکتار زمین برای زراعت آماده می شد. با وجودیکه پروژه ی هلمند بزرگترین رابطه ی اقتصادی ایالات متحده آمریکا با افغانستان در یک دهه ی بعد از جنگ جهانی دوم محسوب می شود اما این پروژه چهره ی ناتوانی و ناکامی این رابطه را بر میتابد. آرزوی افغانستان که بعد از جنگ جهانی به کمک های وسیع اقتصادی آمریکا چشم دوخته و دل بسته بود برآورده نشد. هرچند که برخی از جمله خود امریکایی ها این نظر را ارائه میکنند که دولت افغانستان نمی توانست کمک های اقتصادی آمریکا را در پروژه های انکشافی خود جلب کند. دولت از لحاظ برنامه ریزی و اداره فاقد چنین توانایی بود. این ادعا از سوی یک نماینده ی رئیس جمهور آمریکا در سال 1972 مطرح گردید: « جان کانلی، نماینده ی مخصوص رئیس جمهور نکسن ضمن مصاحبه ای با خبرنگاران بعد از توقف مختصرش در افغانستان در جولای 1972 گفت که پارلمان افغانستان در مورد تصویب کمک های خارجی از تعلل و مسامحه کار می گیرد. از قول او نقل شده که به رهبران افغان گفت: درحالیکه شما میدانید که به کمک نیاز دارید، این سهل انگاری شما قابل مایوسی میباشد. او علاوه کرد منابع دیگر حاضر اند کمک کنند ولی، در طول سه سال گذشته پارلمان افغانستان قراردادهای مربوط به کمک های خارجی را به تصویب نرسانیده است.» (27)

علاوه از پروژه هلمند، ایالات متحده آمریکا در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم تا پایان سلطنت محمد ظاهرشاه در برنامه های مختلف اقتصادی دیگر سهم گرفت که مهم ترین آنها عبارت بود از: اعمار میدان هوایی بین المللی قندهار که تا سال 1962 به پایه ی اكمال رسید. این فرودگاه یا میدان هوایی با هزینه پانزده میلیون دالر امریکایی ساخته شد که پنج میلیون آن از سوی ایالات متحده به شکل قرضه وده میلیون دالر دیگر به عنوان مساعدت های بلاعوض توسط اداره ی همکاری بین المللی آن کشور پرداخته شد. احداث سرک های پخته در کابل، سرک کابل- قندهار، سرک عمومی هرات، اسلام قلعه و سپین بولدک، دستگاه های برق کجکی و گرشک، معدن زغال سنگ دره صوف، سهمگیری شرکت هواپیمایی بین المللی « پان امریکن» با شرکت هوایی آریانا به میزان 49 فیصد و همچنین کمک های دیگر در عرصه ی زراعت و محصولات زراعتی به خصوص گندم. هزینه ی بخشی از کمک های ایالات متحده آمریکا در قسمت های مختلف اقتصادی از قرضه و بخشی دیگر از کمک های بلاعوض آنکشورتأدیه می شد: « تا سال 1972 میزان قرضه آمریکا به افغانستان در بخشهای غیر نظامی به 99,3 میلیون دالر و میزان کمکهای بلاعوض آنکشور به 313,5 میلیون دالر میرسید. تا سال متذکره به تعداد 105 نفر متخصص و کارشناس امریکایی در پروژه ها و بخش های مختلف غیر نظامی مصروف کار بودند.» (28)

اینکه آیا ایالات متحده آمریکا در ارائه ی آن همه کمک تنها هدف بشردوستانه و یا بالاتر از آن تأمین زمینه های مساعد برای پیشرفت افغانستان و تحقق دموکراسی داشت باید به دیده شک نگریسته شود. مسلماً امریکایی ها چه آن زمان، چه هر زمان دیگر در هر کجای دنیا هیچ کاری را بی ارتباط و بدور از منافع خود انجام نمی دهند. وقتی ایالات متحده آمریکا ده میلیون دالر کمک بلاعوض برای اعمار فرودگاه قندهار می پردازد کاری مشابه یک ترحم بشردوستانه نیست. یک روزنامه نگار امریکایی در استناد به اسناد محرم آمریکا مربوط به افغانستان از آنچه که در پشت این مساعدت ده میلیون دالری برای اعمار فرودگاه قندهار وجود داشت سخن میزند: « هدف ایالات متحده در ساختمان میدان هوایی قندهار مقصد نظامی نیز داشت تا از آن بحیث یک پایگاه مهم نظامی در موقع جنگ استفاده کند. یعنی طیارات امریکایی بتوانند بعد از بمبار دمان اهداف خود در سایبریا یا آسیای مرکزی، در بازگشت به اروپای غربی یا شمال آفریقا که فاصله ی زیادی دارد به میدان هوایی قندهار جهت گرفتن تیل مورد احتیاج فرود آیند. از آن

اسناد سری امریکا مربوط به افغانستان که بعداً از حالت سریت آن خارج ساخته شده است مطالبی به طور سری حذف گردیده که در نتیجه ی آن همین نظر که میدان مذکور اهداف نظامی نیز داشت، تأیید می شود.» (29)

3 - ارتباط در امور معارف و فرهنگی:

شروع رابطه میان ایالات متحده امریکا و افغانستان در عرصه معارف، و امور علمی و فرهنگی به ورود معلمان امریکایی غرض تدریس و عزیمت شاگردان و محصلین افغان برای تحصیل در امریکا بر میگردد. در دهه ی 1930 میلادی اولین معلمین امریکایی برای تدریس در لیسه ی حبیبیه و نجات (امانی) و دانشگاه کابل وارد افغانستان شدند. در نیمه ی دوم همین دهه اولین دسته از شاگردان و محصلین جوان برای ادامه ی تحصیل راهی ایالات متحده امریکا گردیدند. مکتب حبیبیه که در سال 1903 توسط امیر حبیب الله در شهر کابل تأسیس یافته بود، بعداً بیشتر محل تدریس معلمان امریکایی شد. در این مکتب زبان انگلیسی بیشتر تدریس می گردید و پسانها بسیاری از کسانی که غرض ادامه ی تعلیم و تحصیل به ایالات متحده امریکا رفتند شاگردان همین مکتب بودند. برخی از این افراد که با ختم دوره تحصیل و تخصص به وطن برگشتند در طول زمان سلطنت محمد ظاهر شاه به مناصب عالی حکومتی حتی تا سطح صدارت و وزارت دست یافتند. عده ای از چهره های معروف آنها عبارت بودند از: داکتر عبدالظاهر که در امریکا در رشته ی پزشکی تحصیل کرد و بعداً به وزارت و در دهه ی دموکراسی یکدوره بمقام صدارت رسید. برادرش داکتر عبدالقیوم که در رشته تعلیم و تربیه دکتورای خود را از امریکا بدست آورد و تا وزارت داخله و معارف افغانستان به کرسی حکومت دست یافت. محمد موسی شفیق آخرین صدراعظم دهه ی دموکراسی نیز مدتی در ایالات متحده امریکا در رشته حقوق به تحصیلات عالی پرداخت. دکتور عبدالمجید در رشته ی طب تخصص خود را از دانشگاه کالیفورنیای امریکا گرفت و بعداً در افغانستان تا سطح وزیر دروزارت های صحت عامه و معارف رسید. محمد کبیر لودین که در رشته ی انجینیری در امریکا تحصیل کرد و سپس به وزارت فواید عامه رسید و یک دوره از 1953 تا 1956 میلادی سفیر کبیر افغانستان در ایالات متحده امریکا بود. و همچنان دیگر افراد تحصیل کرده در امریکا که در سالهای پادشاهی محمد ظاهر شمار آنها بصورت تدریجی بیشتر می شد. ایالات متحده ی امریکا از طریق پروگرام های تعلیمی اداره ی انکشاف بین المللی خود، متعلمین، محصلین و معلمین مکاتب و دانشگاه های افغانستان را غرض ادامه ی تحصیل به دانشگاه های داخل ویا به دانشگاه های امریکایی ممالک دیگر می پذیرفت و هزینه ی آنها از بخش کمک ها ی خود به افغانستان که بصورت قرضه یا بلاعوض در اختیار حکومت افغانستان می گذاشت، تأدیه میکرد. اعزام شاگردان و محصلین افغان غرض ادامه ی تحصیل به دانشگاه ها و مراکز تعلیمی کشور های دیگر با مصرف کمک های امریکا در بخش معارف شکل دیگری از همکاری در عرصه ی معارف بود. تا سال 1972 که آخرین سال سلطنت محمد ظاهر در افغانستان میباشد در حدود 2143 نفر متعلم و محصل ویا معلم مکاتب و دانشگاه از افغانستان برای ادامه ی تحصیل به امریکا ویا از مدرک همکاری و کمک آن کشور به سایر کشورها رفته اند. (30)

البته تعلیم، تحصیل و تخصص افراد متذکره در ایالات متحده امریکا ویا کشور دیگر در رشته های مختلف صورت میگرفت. در حالیکه بیشترین تعداد آنها را مردان تشکیل میدادند عده ای از زنان کشور نیز از این امکانات تحصیلی در امریکا و کشور سومی استفاده کردند. از سال 1952 تا سال 1976 میلادی که چهار ماه بعد کودتای اپریل 1978 (ثور 1357) به پیروزی رسید 2795 نفر از افغانستان برای ادامه ی تحصیل، کسب تخصص، آموزش کوتاه مدت و همچنان به شکل مهمان مؤسسات علمی برای افزایش تجارب و اندوخته های علمی به ایالات متحده ویا کشور سومی اعزام شدند. در میان این تعداد 187 تن آنها زنان تشکیل میدادند. از مجموع این افراد 1357 نفر آن در ایالات متحده امریکا، 1332 نفر در کشور سومی و 106 تن، هم در ایالات متحده و هم در کشور سومی به تحصیل پرداختند. دانشگاه امریکایی بیروت در پایتخت لبنان یکی از کشورهای سومی بود که بیشترین افراد تحصیلات خود را از مدرک کمک های امریکا در آنجا به انجام رسانیدند. بیش از 396 نفر در رشته های تعلیم و تربیه، انجینیری، زراعت، اداره عامه، صحت عامه، پرستاری و بهداشتی در دانشگاه امریکایی بیروت تا سال 1976 به

تحصیل پرداختند. در میان رشته های تحصیلی، تعلیم و تربیه یگانه رشته ای بود که بیشترین تعداد تحصیل یا فنگان به آن اشتغال داشتند. از مجموع اعزام شدگان به تحصیل در امریکا و کشورسومی 909 تن در رشته ی تعلیم و تربیه به آموزش، تعلیم و تحصیل پرداختند. در حالیکه رشته زراعت با 340 نفر محصل، دومین رشته تحصیلی را از نگاه تعداد تشکیل میداد. علاوه از رشته های تعلیم و تربیه و زراعت بقیه ی افراد در رشته هایی چون: معدنیات، هوایی ملکی، عکسبرداری و نقشه کشی، حفظ و مراقبت راه ها، فن حمل و نقل، وسایل مخابرات، اداره عامه، مسایل مالیاتی، محاسبه، اداره ی پولیس ملکی، بانکداری، مسایل اقتصادی، قضاء، حقوق، صحت، شمارش نفوس، تجارت آزاد، پرستاری و غیره تحصیل کردند. لازم به یاد آوری است که 369 نفر برای پیشبرد کاردر پروژه ی وادی هلمند نیز جهت آموزش و تعلیم به ایالات متحده و کشور دیگر اعزام گردیدند. از جمله تنها 116 نفر به امریکا فرستاده شدند. (31)

یکی از نقطه های مهم و قابل یاد آوری در اعزام افراد فوق الذکر برای تحصیل و کسب تخصص که از سوی حکومت افغانستان صورت می گرفت اعمال نابرابری و تبعیض قومی و زبانی درگزینش و اعزام آنها بود. بیشترین تعداد افراد اعزام شده به خارج که عمدتاً آماری بالاتر از هشتاد درصد و حتی بیشتر از آن را نشان میدهد از قوم پشتون انتخاب می شدند. در میان قوم پشتون افرادی متعلق و منسوب به قبیله ی محمدزی در قدم اول از این امتیاز بهره مند می شدند. این تبعیض و نابرابری در طول سلطنت محمدظاهر شاه ادامه یافت. بگونه ای که هرگاه به شمار افراد تحصیل کرده و متخصص این دوران به خصوص در ایالات متحده و کشورهای غربی نگاه شود تعداد افراد متعلق به اقوام غیر پشتون بسیار اندک بنظر میرسد.

برخی از سازمانها و مؤسسات امریکایی چون: «ایشیا فوندیشن» Asia Foundation، « امریکن فیلد سرویس» American Filed Service و دانشگاه نبراسکا در ایالت «اوماها» در انکشاف تعلیم و تربیه و معارف افغانستان نقش مؤثری انجام دادند. دانشگاه نبراسکا در اوایل دهه ی شصت میلادی به تأسیس مرکز مطالعات افغانستان پرداخت. این مرکز در برنامه های انکشاف معارف افغانستان مساعی و مساعدت زیادی انجام داد. ایالات متحده امریکا در بخش معارف و تحصیلات عالی در طول دوران سلطنت محمدظاهر شاه علاوه بر فراهم نمودن زمینه ی تحصیل و تخصص کمک های مختلف دیگری هر چند به پیمانهای محدود در داخل افغانستان ارائه کرد. اعمار دانشگاه کابل به شمول ساختمان خوابگاه محصلین که در سال 1964 تکمیل شد و ساختمان لیسه ی حبیبیه که در سال 1965 اعمار گردید یکی از بزرگترین نمونه های همکاری ایالات متحده در بخش معارف و تعلیم و تربیه ی افغانستان بود. علاوه تعداد معلم و آموزگار امریکایی در دانشگاه کابل به خصوص در فاکولته های انجینری و زراعت و وظیفه ی آموزش دهی و تدریس داشتند. همچنان از کمک های ایالات متحده در برنامه های انکشاف معارف افغانستان در تأسیس و اعمار مکاتب در ولایات و ولسوالیها و چاپ کتب درسی برای مکاتب استفاده بعمل آمد.

4 - روابط در عرصه نظامی:

سردترین رابطه ی ایالات متحده امریکا با افغانستان از زمان برقراری روابط سیاسی میان دو کشور به بعد تا پایان سلطنت محمدظاهر شاه در عرصه ی ارتباط نظامی بود. امریکا در این دوران هیچگاه به تمایل و تقاضای دولت و دولتمردان افغانستان مبنی بر تأمین همکاری نظامی و دریافت اسلحه و وسایل حربی پاسخ مثبت ارائه نکرد. روابط سرد و منجمد در عرصه ی نظامی میان افغانستان و ایالات متحده امریکاکه از موضوع خط دیورند یا قضیه ی پشتونستان در ارتباط با پاکستان ریشه می گرفت در تمام دوره ی سلطنت و بعد از آن به مجموع رابطه ها میان دو کشور سایه افگند. به گونه ای که از دیدگاه دولت

ودولتمردان افغانستان امریکایی ها برخلاف عدالت و حقیقت، یکجانبه در حمایت پاکستان قرار گرفتند و حق افغانستان را در مورد آنسوی خط دیورند نادیده و نا شنیده انگاشتند. و اما از نگاه و برداشت امریکایی ها، افغانستان کشوری پنداشته می شد که بصورت فزاینده در ساحه ی نفوذ و سلطه ی شوروی رقیب و دشمن جهانی امریکا قرار میگرفت. اینکه دیدگاه و برداشت چه طرفی در این مورد درست بود و آیا دوجانب اصل منازعه ی دیورند یعنی پاکستان و افغانستان کدام یک حق بجانب بودند موضوعی است که بررسی و تحلیل آن مبحث جداگانه میخواید. اما آنچه را که من حیث یک نقطه ی سیاه و تاریک در دنیای امروز در عین زمان به عنوان یک واقعیت مورد توجه قرارداد این است که معیار حق و تثبیت حق و از آن مهمتر کسب حق بر مبنای صاحب حق بودن و یا مستحق بودن یک جهت و یکطرف استوار نیست. بلکه سود و منفعت توأم با زور و قدرت است که هم معیار، هم تثبیت و هم کسب حق را شکل میدهد. آیا ایالات متحده امریکا نمیدانست که در منازعه ی خط دیورند نه پاکستان، بلکه افغانستان بر حق است؟ زیرا خط دیورند برخلاف واقعیت تاریخی، اجتماعی، فرهنگی و حتی جغرافیایی بخشی از یک قبیله و خانواده ی واحد جامعه ی انسانی یکرنگ، یک فرهنگ و یک وطن را بی رحمانه و ظالمانه جدا ساخته است؟ و آیا انگلیس ها که پیش از آن این خط را ترسیم کردند نمی فهمیدند که یک کار ظالمانه و ناحق را انجام میدهند؟

سیاست ایالات متحده امریکا در مناسبات نظامی با افغانستان بر مبنای حقانیت و عدم حقانیت منازعه بر سر خط دیورند با پاکستان استوار نگردید. بلکه امریکایی ها این سیاست را بر اساس اهداف و منافع استراتژیک خود شان در منطقه پی ریزی کردند. اهداف و منفعی که در همسویی با پاکستان جستجو و ارزیابی می شد نه در مخالفت با آن. رابطه و همکاری نظامی امریکا با افغانستان یکی از نقطه های جدی مخالفت پاکستان بود که امریکایی ها تا آخر آن همسویی را با این مخالفت تعویض نکردند و حتی از تعدیل آن خودداری ورزیدند. در حالیکه چنین تعدیلی را در مناسبات نظامی میان هند و پاکستان بعدها و تا اکنون رعایت میکنند.

اشتیاق برپایی مناسبات نظامی با ایالات متحده امریکا در واقع بعد از استقلال سیاسی از انگلیس در سال 1919 نزد دولتمردان افغانستان بوجود آمد. امان الله خان به خوبی می فهمید که کاهش وابستگی به انگلیس ها در هر بخشی به خصوص عرصه ی نظامی راه مؤثر و مطمئن در استحکام استقلال و حفظ استقلالیت است. هر چند او چنین فرصتی نیافت اما سپس این فکر کم و بیش در میان دولتمردان پسین وجود داشت. برای آنها بنابر انگیزه ها و دلایلی که در مباحث پیشین از آن سخن رفت ایالات متحده امریکا کشور مطلوبی در برقراری مناسبات نظامی محسوب می شد. بنا بر این حتی قبل از تأمین روابط سیاسی میان دو کشور، قبل از تشکیل کشوری بنام پاکستان و پیش از شروع جنگ جهانی دوم تقاضای خریداری اسلحه و تأمین مناسبات نظامی با ایالات متحده از سوی دولت افغانستان ابراز گردید. این تقاضا اولین بار در سال 1935 به قونسلگری امریکا در کراچی و در سال 1939 به سفارت امریکا در تهران سپرده شد. سپس در سال 1944 که «پاتریک هرلی» Patrik Hurle نماینده «روزولت» رئیس جمهور امریکا از کابل بازدید کرد مطالبه ی کمک نظامی تکرار گردید: «و قتی که با صدراعظم هاشم خان ملاقات نمود هاشم از او پرسید که آیا امکان دریافت یک کمک نظامی جزئی یا اقلاً امکان اجازه خریداری اسلحه از ایالات متحده میباشد یا خیر؟ هرلی اظهار شک و تردید کرد ولی پس از درخواست را با وزیر مختار برتانوی در کابل در میان گذاشت تا عکس العمل برتانوی ها را معلوم نماید. وزیر مختار برتانوی معلومات را به لندن انتقال داد و در 14 اپریل 1944 زمانیکه «سیرموریس پیترسن»

Sir Maurice Peterson معاون وزارت خارجه بریتانیا از واشنگتن دیدن میکرد با «فوی کوهر» Foy Cohler و «والاس میوری» در وزارت خارجه ملاقات نمود و اظهار داشت که برتانویها با کمک نظامی با افغانستان طوریکه از «هرلی» خواسته شد مخالف اند» (32)

با پایان یافتن جنگ دوم جهانی هم تمایل و هم امیدواری افغانستان برای دریافت اسلحه و تأمین روابط نظامی با ایالات متحده امریکا بیشتر شد. شاید دولت افغانستان در نتیجه ی حالت بیطرفی خود در جنگ و اخراج اتباع دول محور که خواست متفقین و از جمله امریکابود دسترسی به این امید را نوعی از پاداش تلقی میکرد. برپایی دفتر نمایندگی سیاسی ایالات متحده در کابل و همکاری امریکایی ها در زمان جنگ

در تقلیل محدودیت ها برای تورید و صدور اموال واجناس نیز این امید را تقویت کرده بود. معهذا در دوران صدارت شاه محمود که بعد از پایان جنگ این مقام را از برادرش محمد هاشم تحویل گرفت تلاش برای تأمین روابط نظامی با امریکا بیشتر گردید. اما این تلاش ها نتیجه ای دربر نداشت. وقتی شاه محمود در سال 1948 به حیث صدراعظم افغانستان اولین بار به ایالات متحده امریکا سفر رسمی انجام داد در ملاقات با «جورج مارشال» Georg Marshal وزیر خارجه امریکا موضوع دریافت اسلحه و مناسبات نظامی را با امریکا مطرح کرد. گفتگو در این مورد میان آنها جالب بود: «مارشال از درخواست شاه محمود متعجب گردیده و پرسید که دشمن کیست؟ شاه محمود جواب داد: «روسها». آنگاه مارشال بر این مفکوره که ممکن افغانها بتوانند با قدرت نظامی شوروی مقابله کنند خنده ی تمسخر آمیزی سرداد. شاه محمود غرور جریحه دار شده خود را بلعیده و بیان داشت که اسلحه همچنان برای امنیت داخلی مورد نیاز است و اینکه اگر ضرورت افتاد افغانستان آنرا از روسها بدست خواهد آورد. اظهاراتی که مارشال به جواب آن گفت: مسلمانان خوب مانند افغانها برای کمک نزد روسهای ملحد هرگز نخواهند رفت. شاه محمود تذکر داد که اسلام خوردن گوشت خوک را منع میکند اما اگر وضع بسیار سخت گردد و زندگی به خطر افتد، خوردن گوشت خوک مجاز است.» (33)



جورج مارشال وزیر خارجه امریکا

شاه محمود صدراعظم

پاسخ یک مقام دیگر امریکایی برای سردار محمد نعیم سفیر افغانستان در امریکا در مورد تقاضای مشابه از خنده ی تمسخر آمیز جورج مارشال هم تمسخر آمیز تر بود. محمد نعیم در سال 1951 که سفارت افغانستان را در امریکا بدوش داشت با «جورج مکی» George McGhee معاون وزیر خارجه ایالات متحده در امور شرق نزدیک و جنوب آسیا موضوع مناسبات نظامی و دریافت اسلحه را در میان گذاشت. معاون وزیر خارجه امریکا از این ملاقات میگوید: «دوست خوب من سفیر افغانی شهزاده محمد نعیم بدیدن من در وزارت خارجه آمد. او گفت که آمده تا کمک نظامی ایالات متحده را مورد بحث قرار دهد. و اشاره نمود که اگر این کمک نزدیک و مشهود نباشد شاید افغانها مجبور شوند با روسها مفاهمه کنند. من با این احساس که وی از اتکای حکومت افغان بر کمک نظامی روسی که بیهودگی آن عیان و آشکار بود، لاف زده می ترساند، گوشک تلیفون را گرفتم و از سر تر خود خواستم که نمره تلیفون سفارت روسی را برایم پیدا کند. من آنرا روی یک توته کاغذ نوشته و بدست شهزاده نعیم دادم که در نتیجه ی آن هر دوی ما خندیدیم.» (34)

باری امریکایی ها در اواخر سال 1951 بنا به تقاضای مکرر مقامات عالی حکومت افغانستان چون صدراعظم شاه محمود، محمد داود وزیر دفاع، محمد نعیم سفیر در امریکا و عبدالحسین عزیز نماینده افغانستان در ملل متحد با پیش کردن شرایط دشوار و غیر عملی آمادگی خود را غرض فروش اسلحه به

افغانستان ابراز داشتند. نقاط عمده ی این شرایط که توسط سفیر امریکا « جورج آر. میریل» George R. Merrell به صدر اعظم ارائه شد عبارت بود از: « 1 - حکومت افغانستان باید مال را با پرداخت پول نقد خریداری نماید. علاوه بر پول قبل از حصول مال تحویل گردد.

2 - در صورتیکه معامله صورت بگیرد حکومت امریکا مال را در یک بندر امریکایی به جانب افغانی تحویل نموده در حمل و نقل آن به هیچ صورت کمک نخواهد کرد.

3 - باید افغانستان طی اعلامیه ی رسمی تعهد نماید که اسلحه ی خریداری شده صرف بمنظور دفاع از خود و تأمین امنیت داخلی کشورش استفاده شود و نه بمنظور تعرض. اعلامیه مذکور تحت نظر ملل متحد و با مراعات از مقررات آن سازمان تهیه گردد.» (35)

آنچه را که ایالات متحده امریکا به عنوان پیش شرط در فروش اسلحه به افغانستان مطرح کرد بصورت واضح شرایط غیر عملی بود. هر چند امریکایی ها تا سال 1951 در پاسخ های منفی که بانوعی از تمسخر و تحقیر و یا با پیش کردن شرایط غیر عملی به تقاضای مقامات افغانی دادند، دلیل و عامل اصلی امتناع از فروش اسلحه و تأمین مناسبات نظامی را با افغانستان ناگفته گذاشتند اما بعداً در سال 1954 در مورد آن به صراحت سخن گفتند. « جان فوستر



دولاس» John Foster Dulles وزیر خارجه ایالات متحده امریکا طی یادداشتی به سفیر افغانستان محمد کبیر لودین در 28 دسمبر 1954 در پاسخ به تقاضای محمد نعیم وزیر خارجه مبنی بر کمک نظامی که حین سفر رسمی اش در اکتوبر همان سال صورت گرفته بود نوشت: « بعد از رسیدگی دقیق، دادن کمک نظامی به افغانستان مشکلاتی را خلق خواهد کرد که با نیروییکه بوجود خواهد آورد جبران نمی شود. افغانستان در عوض درخواست سلاح باید منازعه ی پشتونستان را با پاکستان حل و فصل کند.» (36)

وزیر خارجه امریکا علاوه بر پاسخ رد به درخواست اسلحه و ارتباط دادن آن به حل منازعه ی پشتونستان یک کاپی این پاسخ نامه را به امجد علی سفیر پاکستان در واشنگتن فرستاد. در حالیکه این یک عمل غیر دیپلماتیک، مخالف قوانین

جان فوستر دولاس وزیر خارجه امریکا

بین الدول وحتى یک کار غیر اخلاقی بود.

اعزام محمد نعیم وزیر خارجه توسط برادرش محمداود به امریکا اولین تلاش موصوف در برپایی مناسبات نظامی با امریکا محسوب نمی شد. محمد داود که بیشتر از هر فرد حاکم خانواده ی سلطنتی سنگ داعیه ی پشتونستان را به سینه میکوبید، بیشتر از آنها مشتاق برپایی مناسبات نظامی با ایالات متحده و خواستار سلاح امریکایی بود. او قبل از صدارت و از زمانیکه در 1944 به حیث قوماندان قول اردوی مرکز مقرر شد تأمین مناسبات نظامی با امریکارا به سمع «ارنست فکس» Ernest Fox اتشه ی نظامی ایالات متحده امریکا در کابل رسانید و از او مطالبه کرد تا زمینه ی آموزش برای افسران ارتش افغانستان در امریکا مساعد شود. داودخان تا دوران صدارت خود به این تلاش بارها ادامه داد. حتی او بعد از سال 1955 میلادی که پیمان مناسبات نظامی را با اتحاد شوروی بست و پای روسها به ارتش افغانستان کشانیده شد باز هم به تلاش هایی در گسترش روابط با امریکا و از جمله تأمین مناسبات نظامی با آن کشور ادامه داد.

در حالیکه پیمان «سیاتو» که ایالات متحده امریکا عضو آن بود در سال 1956 خط دیورند را به عنوان سرحد بین المللی پاکستان با افغانستان به رسمیت شناخت و بصورت علنی در منازعه ی خط دیورند جانب پاکستان گرفته شد با وجود این، محمداود در سال 1958 به ایالات متحده سفر رسمی انجام داد و خواستار انکشاف روابط با آن کشور گردید. اما به قول مؤلف افغانستان در پنج قرن اخیر: « به علت پافشاری در مسئله ی پشتونستان نتوانست مناسبات با آن کشور قایم کند. » (37)

همچنان محمداود یکسال قبل از سفر به امریکا و علی الرغم اقدام «سیاتو» (سازمان پیمان جنوب شرق آسیا) در شناسایی خط دیورند، از هیئت امریکایی استقبال کرد که بریاست «جیمز پی ریچاردز» James P. Richards در 1957 برای جلب حمایت دکتورین رئیس جمهور «ایزنهور» به کابل آمد. دکتورین ایزنهور حمایت نظامی از شرق میانه در مقابل تجاوز و حمله ی شوروی بنام تجاوز کمونیستی بود. باآنکه مذاکرات ریچاردز نتیجه ای نداشت اما مساعی برای ایجاد مناسبات نظامی با ایالات متحده همچنان ادامه یافت. هر چند افغانستان در طول سلطنت محمدظاهر شاه نتوانست اسلحه ی امریکایی بدست آورد اما تعدادی از محصلین افغانی غرض تحصیل در رشته های نظامی به ایالات متحده اعزام گردیدند. مؤلف افغانستان در پنج قرن اخیر متذکرمی شود که تا پایان سلطنت محمد ظاهر شاه به تعداد 487 نفر از افغانستان جهت آموزش و تحصیل رشته های نظامی به ایالات متحده فرستاده شدند. (38)

مؤلف امریکایی کتاب «کشور شاهی افغانستان و ایالات متحده» شمار افرادی را که در رشته ی نظامی در دوره سلطنت به ایالات متحده غرض آموزش و تحصیل رفتند، 96 تن ذکر میکند. او در مورد ترکیب قومی این افراد و جنرالان ارتش افغانستان در زمان محمدظاهر شاه می نویسد: «از 43 جنرال عالی رتبه 35 نفر پشتون، یک نفر نورستانی، یک نفر هزاره، یک نفر پنجشیری (تاجک)، یک نفر ازبک و چهار نفر سید (باصلاح عرب) میباشد. از جمله 96 صاحب منصب که در ایالات متحده آموزش دیده اند 93 پشتون و فقط 3 تن غیر پشتون است.» (39)

در بررسی و تحلیل این امر که سیاست متشدد و غیر قابل انعطاف محمداود بر سر موضوع پشتونستان مانع تأمین روابط نظامی با امریکا و گسترش مناسبات نزدیک با آن کشور شده باشد و عامل اصلی در کشاندن پای نفوذ شوروی به افغانستان محسوب می شود، دیدگاه ها و نظریات متفاوتی وجود دارد. اینکه داودخان تاجه حدی در این موضوع مقصر است و آیا موقف او در رابطه با خط دیورند یک موقف درست بود یا نه به بحث و بررسی جداگانه ای نیاز دارد. اما آنچه که در دیدگاه و سیاست افغانی امریکا در طول دوره های این مناسبات ایجاد شد، واقعیت تلخ یک جانبه نگری ایالات متحده امریکا و حمایتش از پاکستان میباشد.

ایالات متحده و جمهوریت محمداود

محمداود پسر کاکا و شوهر همشیره ی محمدظاهر پادشاه اسبق کشور در هفدهم جولای 1973 میلادی برابر با 26 سرطان 1352 هجری خورشیدی در کودتایی بدون خونریزی قدرت را بدست گرفت و به جای اعلان سلطنت به تأسیس نظام جمهوری پرداخت. همراهان محمداود در میان ارتش که دست به کودتا زدند عمدتاً افسران میان رتبه و پائین رتبه از اعضای مخفی سازمان کمونیستی حزب دموکراتیک خلق ویا افراد متمایل به افکار کمونیستی و چپی طرفدار شوروی بودند. برخی از اعضای نخستین کابینه ی محمداود از جناح پرچم حزب مذکور ویا افراد بسیار نزدیک به آن جناح انتخاب شدند. فیض محمد وزیر داخله، پاچاگل وفادار وزیر قبایل، محمدخان جلالروزیر تجارت، نعمت الله پژواک وزیر معارف، محمدحسن شرق معاون صدارت، غلام جیلانی باختری وزیر زراعت و عبدالحمید محتاط وزیر مخابرات پرچمی ویا خویشاوندان فکری جناح پرچم بودند. به این ترتیب محمداود که از یکطرف با کودتای سازمان چپی طرفدار شوروی به قدرت رسید و تعدادی از وزیران خود را از میان آنان برگزید؛ و از طرف دیگر در دوره ی صدارتش مناسبات نزدیک نظامی با شوروی برقرار کرد، بازگشت او در قدرت از راه کودتا این حدس و گمان را ایجاد نمود که دیگر دروازه ی روابط میان ایالات متحده امریکا به عنوان قدرت رقیب و متخاصم شوروی با افغانستان بسته میشود. این حدس و گمان از آنجا نیز ناشی می شد که امریکایی ها در دوران صدارت محمداود به خاطر موقف شدید و غیر قابل انعطاف او در موضوع پشتونستان حاضر به گسترش روابط به خصوص در عرصه ی نظامی با افغانستان نگریدند. تصاحب دوباره ی انحصاری قدرت از سوی داود خان بمعنی بازگشت به همان سیاست قدیمی منازعه با پاکستان و روی گردانی ایالات متحده از همکاری و روابط بیشتر با افغانستان تلقی می شد. اما روابط و مناسبات میان افغانستان و ایالات متحده امریکا در سالهای جمهوریت محمداود همسوبا آن گمان

ها و تلقیات شکل نگرفت. هر چند در آغاز جمهوریت، محمدداود به همان سیاست پیشین تشدد و تشنج با پاکستان روی آورد و پایان جمهوریت او با کودتای خونین کمونیستان طرفدار شوروی به پایان روابط و مناسبات مختلف ایالات متحده ی امریکا با دولت افغانستان انجامید اما در سالهای جمهوریت این مناسبات کماکان با نوعی ازدلگرمی و دلچسپی دوطرف ادامه یافت.

روزهای بعد از کودتا در آگست 1973 «چارلیس هارتینگ پیرسی» Charles Hating Percy عضو مجلس سنای ایالات متحده که اکثراً ریاست کمیته ی روابط خارجی را بدوش داشت به کابل آمد. اگرچه سفر او غیررسمی بود اما با محمدداود و محمدنعیم ملاقات کرد و سپس در مورد قضیه ی پشتونستان گفت: «متکی به سفرهای من به افغانستان و ملاقاتیکه با رئیس جمهور و صدراعظم محمدداود و دیگر شخصیت های حکومت انجام دادم متیقین هستم جمهوریت جوان افغانستان مصمم است تا به مشکلات قدیم جواب های جدید را با جدیت سراغ نماید» (40)

برای امریکایی ها ارائه ی پاسخ جدید به مشکلات قدیم از سوی داودخان پاسخی در حل منازعه با پاکستان بر سر خط دیورند بود که اولین گام عمده در گشودن گره گسترش روابط محسوب می شد. پاسخی که مورد پذیرش پاکستان قرار می گرفت. محمدداود سالهای بعد در مسیر ارائه ی چنین پاسخی قدم گذاشت اما در نخستین سال جمهوریت در برابر مشکلات قدیم با همان شیوه ی قدیم بمقابله برخاست:

پاکستان را به مداخله در امور داخلی افغانستان متهم کرد. گرفتاری محمد هاشم میوندوال صدراعظم اسبق را در اولین ماه های جمهوریت (22 سپتمبر 1973) به جرم توطئه ی کودتا به تحریک پاکستان ارتباط داد. قضیه ی پشتون و بلوچ را گرم ساخت و برای تربیت نظامی افرادی از آنسوی دیورند اقدام نمود: «عده یی از جوانان و شورشیان بلوچ را در نواحی کندهار تحت تعلیم و تربیت نظامی قرار داد و یک کمپ تعلیم و تربیه ی نظامی برای جوانان پشتونستانی در دامنه کوه ولایتی نزدیک سیاه بینی کابل، تحت نظارت گارد جمهوری برپانمود. . .» (41)



هنری کیسینجر وزیر خارجه امریکا



سردار محمد نعیم برادر محمد داود

محمدداود در سال 1974 از شرکت در اجلاس سران ممالک اسلامی در لاهور پاکستان امتناع ورزید و با فرستادن عبدالرحمن پژواک در اجلاس، قضیه ی پشتونستان را توسط او مطرح کرد که مورد توجه سران کشور های اسلامی قرار نگرفت. سال بعد در تابستان 1975 (1354) شورش ناکام مسلحانه ی افراد نهضت اسلامی در پنجشیر و لغمان که به همکاری و حمایت سری پاکستان صورت گرفت باز هم تشنج با پاکستان ادامه یافت. اما محمدداود در سه سال اول جمهوریت نزاع و تشنج را به میزان سالهای صدارتش با پاکستان بالا نبرد. با آنکه روابطش با مسکو گسترش بیشتریافت، تلاش کرد تا به گرمی

روابط با واشنگتن و کشورهای اسلامی نزدیک به ایالات متحده بیفزاید. شاید اومیخواست همان سیاست "روشن کردن سگرت امریکایی را با گوگرد روسی" درپیش بگیرد و برای پیشبرد اهداف و برنامه های خود درتره قی و پیشرفت افغانستان از هر دو ابر قدرت شوروی و امریکا استفاده کند. هرچند که اودراین برنامه اش ناکام ماند و عامل عمده ای در سقوط افغانستان به چنگال کمونیزم و شوروی شد، درحالیکه خود و خانواده اش در صف اولین قربانیان این سقوط خونین قرار گرفتند.

در نوامبر 1974، دومین سال جمهوریت، وزیر خارجه امریکا «هینری کسینجر» Henry Kissinger بدعوت وزارت خارجه افغانستان به کابل آمد. قابل تذکر است که سرپرستی وزارت خارجه افغانستان را از همان آغاز محمدداود خود بدوش گرفته بود. باوجودیکه وحید عبدالله را معین سیاسی وزارت مذکور تعیین کرد، نماینده ی خاص او در بسیاری از مذاکرات با مقامات کشورها در بیرون و داخل سردار محمدنعم برادرش بود. از این رودر تمام مذاکرات رسمی و رفت و آمد های بیرون محمدنعم در واقع نقش یک وزیر خارجه ی پر قدرت و با صلاحیت را ایفا میکرد. وقتی وزیر خارجه ایالات متحده امریکا به کابل آمد سردار محمدنعم عملاً طرف اصلی مذاکره کننده در سطح وزیر خارجه بود. هر دو برادر به گرمی از وزیر خارجه امریکا استقبال کردند. وزیر خارجه نیز با آنها مذاکرات گرمی انجام داد و از افزایش کمک های اقتصادی ایالات متحده به افغانستان سخن گفت. در ضمن به آنها توصیه کرد تا روابط خود را با پاکستان بهبود بخشند و راه حلی برای منازعه با آن کشور دریابند. محمدداود برخلاف سیاست متشدد گذشته اش در این مورد به وزیر خارجه امریکا اطمینان داد که: «کشورش اکنون حاضر است قضیه ی پشتونستان را از طریق مذاکره با وساطت یک حکومت دوست حل کند.» (42)

هرچند وزیر خارجه امریکا همان تقاضای همیشگی امریکایی هارا که حل منازعه با پاکستان بود مطرح کرد اما این بار از گرمی و افزایش همکاری و مناسبات سخن گفت. به ادعای عبدالصمد غوث از مامورین ارشد وزارت خارجه ی افغانستان، امریکایی ها نه تنها خودشان حاضر به اعطای کمک های مادی و تخنیکی شدند بلکه وعده سپردند تا کشور های عربی را تشویق به مساعدت مالی به افغانستان بدارند: «سفیر امریکا "تیودور ایلپوت" Theodore Elliott در افغانستان گفته بود که در این زمینه تماس ها در سطوح مختلف ادامه دارند و یکی از کارهای روتین اودر کابل پیوسته دید و بازدید با سفرای کشور های عربی مخصوصاً عربستان سعودی بود تا توجه آنها را در زمینه معطوف نماید.» (43)

مناسبات و روابط ایالات متحده در بخش های مختلف اقتصادی و فرهنگی که از زمان سلطنت آغاز شده بود همچنان ادامه و گسترش یافت. اداره ی انکشاف بین المللی امریکا در اوایل سال 1974 میلادی (اواخر 1352 هجری شمسی) سه میلیون دالر را برای امور تعلیمی فاکولته های انجیری، زراعت، تعلیم و تربیه ی دانشگاه کابل وعده داد. همچنان در آن ایام اداره مذکور بیش از یک میلیون دالر را به پروژه ی سرشماری جمعیت و تنظیم فعالیت های احصایوی وزارت صحت عامه کمک کرد. موافقتنامه استفاده از پروگرام و مطالعات منابع اراضی از ارتقاعات ماورای جو، بین وزارت پلان افغانستان و سفارت امریکا در کابل امضاء شد. موافقت نامه ی دیگر برای کمک در پیشبرد امور نصاب تعلیمی و کتب درسی و همچنان سهمگیری در پیشبرد امور احصایه مرکزی میان دو طرف تا اوایل سال 1974 به امضاء رسید. بعد از شروع پلان هفت ساله در 1976 ایالات متحده امریکا دو میلیون دالر قرضه و سیصد و پنجاه هزار دالر کمک بلا عوض وعده کرد. در سال 1977 کمک های خود را برای تعلیم و تربیت افراد نظامی افغانستان زیاد ساخت.

هینری کسینجر وزیر خارجه امریکا برای بار دوم در آگست 1976 به کابل آمد و باز هم در مذاکرات با محمدداود و محمدنعم از سهمگیری ایالات متحده امریکا در تلاش های انکشاف و پیشرفت افغانستان سخن گفت. یکماه قبل از او محمدنعم نماینده خاص محمدداود به ایالات متحده سفر کرد و مذاکرات مشابه را در واشنگتن با وزیر خارجه امریکا انجام داد. بعد از سفر کسینجر به کابل در سپتامبر آن سال یک عضو کانگریس امریکا "مورگان مورفی" Morgan Murphy و سپس در نوامبر "لیسترولف" Lester Wolf رئیس کمیته روابط خارجی شورای نمایندگان کانگریس با یک هیئت چهار نفری وارد کابل شدند. با رفت و آمدهای امریکائیان به کابل محمدداود در بیانیه ی افتتاح لویه جرگه همین سال (1976) از افزایش دوستی با ایالات متحده امریکا سخن گفت: «روابط افغانستان با ایالات متحده امریکا از شروع

تأسیس خود بر مبنای دوستی و تفاهم برقرار بوده و از آغاز استقرار نظام جمهوری در کشور توسعه و تشدید مزید یافته است. مسافرت های دوستانه رجال دوطرف در کشور های همدیگرشان موجبات دوستی و تفاهم بیشتر را بین کشور های شان بمیان آورده است.» (44)

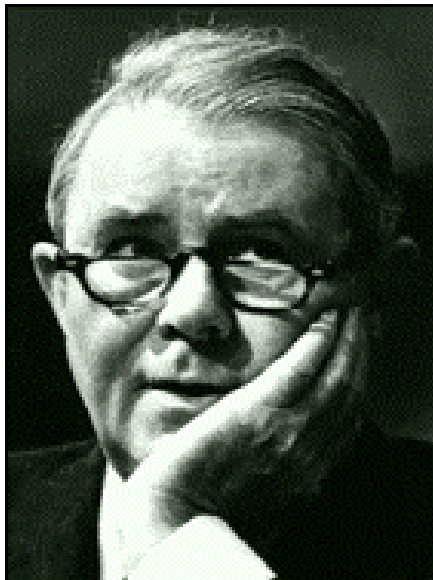
امریکایی هانیز از گسترش مناسبات دوستانه با افغانستان صحبت میکردند و به خصوص در دوسال اخیر جمهوریت از سیاست خارجی محدود اظهار رضایت می نمودند. در راپور سری سفیر امریکا " تیودور الیوت" Theodore Elliott در سال 1977 به واشنگتن در مورد سیاست خارجی محدود گفته شد که این سیاست مؤفّقانه است و در مورد روابط ایالات متحده با افغانستان تذکریافت که آن روابط فوق العاده بود. (45)

وقتی در 29 جولای 1977 عبدالواحد کریم سفیر جدید افغانستان اعتماد نامه ی خود را به "جمیز ایرل کارتر" James Earl Carter رئیس جمهور ایالات متحده تقدیم داشت، کارتر به او گفت: «ایالات متحده امریکا تأسیس قانون اساسی جدید تانرا با علاقه تعقیب نموده است و ما به خصوص از موقع که به حقوق بشر در آن داده شده است مطلع هستیم. . . و ما همچنان درست اطلاع داریم رئیس جمهور دواو دمسم است سطح اقتصادی مردم افغانستان را ارتقا بدهد. ما آماده هستیم در این مورد کمک کنیم.» (46)

گزارش محرمانه ی سفارت امریکا در 1977 و اظهارات رئیس جمهور کارتر برای سفیر افغانستان در مورد قانون اساسی زمانی صورت گرفت که محدود با طرد عناصر چپی طرفدار شوروی از حکومت، بهبود مناسبات با پاکستان و اقدام به گسترش روابط با کشورهای اسلامی نزدیک به امریکا در جهت تمایل و آرزوی ایالات متحده گام گذاشت. از این رو این سیاست از سوی سفارت امریکا مؤفّقانه تلقی شد و قانون اساسی محدود دواو هم مورد دلچسپی رئیس جمهور آن کشور قرار گرفت. در حالیکه آن قانون اساسی با ایجاد یک نظام تک حزبی و توتالیتر را برای دموکراسی در افغانستان بسته بود. و این واقعیت یکبار دیگر نشان میداد که سیاست ایالات متحده امریکا در افغانستان تنها بر مبنای خواسته ها و اهداف یکجانبه ی خودش استوار است. توفیری ندارد که این اهداف توسط یک دیکتاتور و در یک نظام دیکتاتوری بر آورده شود و یا از سوی یک زمامدار منتخب و در یک نظام مبتنی بر دموکراسی. از همین جابود که یک دیپلمات امریکایی سیاست دولت متبوعش را در دوره ی جمهوریت محدود مورد انتقاد قرار داده گفت: «دیپلماسی امریکا از دواو خودکامه نسبت به صدر اعظمان دوره دموکراسی بیشتر حمایت کرد. . . و به این صورت بر سقوط نظام شاهی و انحلال دموکراسی افغانستان صحه ی تا ئید گذاشت.» (47)

اما علی الرغم تداوم کمک های اقتصادی و فرهنگی ایالات متحده و حتی توسعه ی آن در سالهای جمهوریت و گرمی روبه تزائید مناسبات دوستانه میان دوطرف، این همکاریها و روابط قابل مقایسه با مناسبات و نفوذ فزاینده شوروی در افغانستان نبود. و در حدی نبود که امریکایی هارا به آرزوی جلوگیری از نفوذ سلطه گرانه ی شوروی و سقوط افغانستان در جبهه ی کمونیزم روسی برساند و محدود را مؤفّق به ایجاد یک توازن متناسب و معقول در مناسبات با دو قدرت رقیب جهانی و بهره گیری از این توازن در انکشاف و پیشرفت افغانستان با حفظ استقلال و حاکمیت ملی بسازد. نفوذ روسها در ارتش افغانستان با ورود سلاح و تجهیزات نظامی شوروی که از 1956 آغاز یافته بود گسترش فزاینده میافت. در حالیکه امریکایی ها با خودداری از برپایی مناسبات نظامی و فروش اسلحه به افغانستان نه از نفوذ روس ها در ارتش جلوگیری کرده می توانستند و نه خود زمینه ی نفوذ داشتند. در سایر بخش ها نیز کمک و روابط ایالات متحده با کمک ها و روابط شوروی قابل مقایسه محسوب نمی شد. جمعی از محققین انیستیتیوی شرق شناسی اکادمی علوم روسیه میزان کل مبلغی را که افغانستان برای انکشاف خود در دوران جمهوریت محدود و تا اوایل جنوری 1978 از کشورهای خارجی قرض گرفت 2859/8 میلیون دالر و انمود می کنند. به نوشته ی آنها در این میان سهم اتحاد شوروی 54 درصد و از ایالات متحده امریکا 15 درصد بود. و در سه سال اول موجودیت جمهوریت حجم بازرگانی با اتحاد شوروی سه برابر افزایش یافت. (48)

اگرچه محمداود در روزهای نخست جمهوریت خود در ملاقات با سناتور امریکایی "چارلیس پیرسی" به فکر حل منازعه با پاکستان و روابط نزدیک و دوستانه با ایالات متحده گردید و سال بعد چنین اطمینانی را به هینری کیسینجر وزیر خارجه آمریکا داد اما در نیمه ی دوم و اخیر سالهای جمهوریت خود بود که عملاً به این سیاست روی آورد. او نخست در سال 1975 به برکناری برخی اعضای چپی حکومت پرداخت. فیض محمداود از وزارت داخله، پاچاگل را از وزارت سرحدات، عبدالحمید محتاط را از وزارت مخابرات و جیلانی باختری را از وزارت زراعت برکنار کرد. در این سال که محمدنعیم به حیث نماینده داودخان غرض شرکت در مراسم تدفین پادشاه نیپال رفت با وساطت سناتور امریکایی "چارلیس پیرسی" با عزیز احمد نماینده پاکستان ملاقات نمود. در ملاقات توافق به قطع تبلیغات خصمانه میان دوطرف شد و آنرا محمداود در کابل پذیرفت. هرچند در یک مدتی بعد از قتل حیات احمد شیرپاو وزیر اعلی ایالت سرحد پاکستان در 8 فبروری 1975 تبلیغات خصمانه میان دوطرف از سر گرفته شد اما به زودی دوباره اوضاع به حالت عادی برگشت. در همین سال محمداود از ذلفقار علی بوتو صدراعظم پاکستان دعوت کرد تا از کابل بازدید نماید. اوزمانی این دعوت را بعمل آورد که بوتو بعد از وقوع یک زلزله ی شدید در افغانستان پیشنهاد کمک کرد. ذالفقار علی بوتو در جون 1976 به کابل آمد.



مذاکرات گرمی میان دوطرف صورت گرفت. از مذاکرات وحل قضایا سخن زده شد. در حالیکه محمداود دعوت بوتو را در سفر به پاکستان پذیرفت به او گفت: «به برادران پاکستانی ما توسط شما و همراهانتان اطمینان میدهم که ملت افغانستان جز دوستی و برادری با ملت پاکستان آرزوی دیگری ندارد.» (49)

محمداود دوماه بعد از سفر ذالفقار علی بوتو به کابل، عازم پاکستان شد. در پاکستان از او استقبال گرمی بعمل آمد. انکشاف مناسبات محمداود با پاکستان برای ایالات متحده امریکا دلچسپ و رضایت بخش بود. در حالیکه امریکایی ها همیشه در ملاقات و مذاکراتشان با دولتمردان افغانستان به بهبود روابط با پاکستان وحل منازعه با آن کشور تأکید میکردند بعد از سفر بوتو و داودخان به کشورهای یکدیگرشان و بهبود مناسبات، موضوع جلوگیری مواد مخدر را به عنوان یک مشکل با دولت افغانستان مطرح کردند:

سایروس وانس وزیر خارجه امریکا

«در نوامبر 1976 میلادی "ویلیام سکات" William Scott سناتور امریکایی به کابل آمد و با سردار محمداود در مورد مواد مخدر با جدیت و وضاحت حرف زد و گفت که کمک امریکامشروط به مساعی حکومت افغانستان در قسمت از بین بردن تولید مواد مخدر است. سال بعد در 1977 وحید عبدالله که غرض شرکت در جلسه ی عمومی ملل متحد عازم نیویارک شد در ملاقات با با وزیر خارجه امریکا "سایروس وانس" Syrus Vance نیز چنین پیامی را دریافت نمود. وزیر خارجه امریکا ابراز امیدواری کرد که افغانستان جلوتولید مواد مخدر را بگیرد.» (50)

البته برای محمداود تقاضای جلوگیری از مواد مخدر کار بسیار مشکلی در حد حل منازعه با پاکستان نبود. او به ایجاد یک هیئت مشترک جهت بررسی موضوع مواد مخدر با ایالات متحده موافقه کرد. اما آنچه را که محمداود از بهبود مناسبات با پاکستان می خواست جلب کمک های بیشتر و گسترده ی ایالات متحده ی امریکا و کشورهای غربی و اسلامی نفت خیز در برنامه های انکشافی افغانستان بود. او در 1976 پلان هفت ساله ی انکشافی را برنامہ ریزی کرد و سال بعد با تدوین قانون اساسی و ایجاد نظام یک حزبی و تصویب آن از طریق لویه جرگه به حیث رئیس جمهور و رهبر حزب "غورخنگ ملی" (انقلاب ملی) به تداوم حاکمیت خود لباس قانونی پوشاند. محمداود که پس از تصویب قانون اساسی در 1974 به عنوان رئیس جمهور منتخب از سوی لویه جرگه تعیین شد با پویایی بیشتر و نگرش جدید در تلاش کمک های خارجی برآمد. نگرش جدید او در سیاست خارجی بهبود رابطه اش با پاکستان،

روی آوردن به ایالات متحده آمریکا، کشورهای اروپایی و ممالک اسلامی نزدیک به آنها بود. اما این سیاست آنگونه که از سوی برخی تحلیلگران عنوان می شود معنی بریدن از شوروی را نداشت. بلکه داودخان میخواست با ایجاد تعادل در سیاست خارجی که تا آن وقت با تکیه به کمک های شوروی صورت یکجانبه گرفته بود از هر دو طرف بلوک سرمایه داری و سوسیالیستی کمک های هنگفتی در تکمیل برنامه های پلان هفت ساله ی خود بدست بیاورد. نخستین سفر او بعد از تصویب قانون اساسی و احراز ریاست جمهوری از طریق لویه جرگه انتصابی، به اتحاد شوروی انجام گرفت. و این نشان میداد که او هنوز جداً پایبند روابط و مناسبات نزدیک و گسترده با مسکو است. اما در این سفر حالتی پیش آمد که فضای مذاکره مختل شد و دورنمای روابط با شوروی در تاریکی و تردید فرو رفت. محمد داود در مذاکره با طرف شوروی که برژنف رهبر حزب کمونیست آن کشور در رأس هیئت مذاکره کننده قرار داشت به نوعی مورد اعتراض قرار گرفت که چرا کارگران و متخصصین غربی در مناطق نزدیک به سرحدات اتحاد شوروی مصروف هستند. تذکر این مطلب توسط برژنف ابراز یک شکایت بود که اعتراض گونه و شدید بیان گردید. به گونه ای که به قول صمد غوث مامور بلند پایه ی وزارت خارجه ی افغانستان و عضو هیئت مذاکره، لحن شدید برژنف حتی دیگر اعضای هیئت شوروی را نا راحت ساخت. داودخان بلا وقفه پاسخ داد: « ما هیچگاه این حق را به شما نخواهیم داد تا به ما امر کنید که چگونه امور کشور خود را پیش ببریم یا اینکه کی را در افغانستان استخدام کنیم. اینکه به چه شکل و در کجا متخصصین خارجی را به کار می اندازیم مربوط به صلاحیت دولت افغانستان میباشد. اگر لازم باشد افغانستان غریب اما آزاد در تصمیم و اعمال خویش خواهد ماند. همینکه سخنان خود را تمام کرد، بلا معطلی از میز مذاکره برخاست و با همراهان خود بسوی در اتاق راهی شد. برژنف، کاسگین و پودگورنی به زودی بدنبال هیئت افغانی شتافتند و صرف بعد از اصرار وحید عبدالله، داودخان لحظه ی توقف کرد تا با جانب شوروی خدا حافظی کند.» (51)

شاید محمد داود بعد از این پر خاش با برژنف در فکر آن شده باشد که هر چه زودتر به مناسبات مختلف و نزدیک خود با شوروی پایان ببخشد. و شاید او میخواست زمینه های عملی چنین تصمیم و سیاستی را در سفر رسمی به ایالات متحده آمریکا با مقامات آن کشور مورد مذاکره و بررسی قرار بدهد. سفریکه بر مبنای دعوت رسمی وزارت خارجه ایالات متحده در تابستان 1978 صورت می گرفت. این دعوتنامه از سوی "سایروس وانس" وزیر خارجه ایالات متحده آمریکا در اکتوبر 1977 به وحید عبدالله در شهر نیویارک تحویل داده شده بود. اما این سفر تحقق نیافت چون محمد داود قبل از آنکه به ایالات متحده برود در کودتای اپریل 1978 توسط حزب کمونیستی طرفدار شوروی (حزب دموکراتیک خلق) با برادر و بیست تن اعضای خانواده اش بقتل رسید. اینکه آیا امریکایی ها حاضر می شدند تا به محمد داود با چنان دست باز و سخاوتمندانه ای کمک نمایند که کاملاً از اتکا و وابستگی به شوروی نجات پیدا کند پاسخی جز منفی نمی تواند ارائه شود. چون برای امریکایی ها که هر نوع سیاست و عملی را در چارچوب اهداف و منافع خود به سنجش و ارزیابی می گیرند، افغانستان در آن زمان ارزش پرداخت آن همه هزینه ی هنگفت را نداشت. و از سوی دیگر ایالات متحده سالها قبل افغانستان را در قلمرو نفوذ شوروی محسوب کرده بود و هرگونه تلاش برای بیرون ساختن افغانستان از این قلمرو نیز موافق با منافع ایالات متحده تلقی نمی شد: « گزارش وزارت خارجه ایالات متحده آمریکا در سال 1972 نتیجه گیری می کند که: افغانستان با روسیه روابط طبیعی سیاسی، اقتصادی، تجارتی و کلتوری دارد. هر تلاشی که در جهت کاهش روابط افغان- شوروی برای پائین تر شدن از سطح طبیعی آن صورت گیرد، خلاف منافع هر دو طرف بوده، حالت بدست آمده دیری دوام نخواهد کرد.» (52)

این پرسشها نیز به بررسی و پاسخ نیاز دارد که آیا محمد داود به خوبی می توانست درک کند که امریکایی ها کیسه ی سخاوت خود را فوراً برای او باز نمیکنند؟ آیا بر خورد و پاسخ محمد داود در برابر اظهارات برژنف درست و منطقی بود؟ محمد داود برای بیرون رفتن عاجل از زیر بار نفوذ و وابستگی شوروی با آن پاسخ خود به برژنف، بدون کمک های هنگفت غرب و ممالک نفت خیز اسلامی چه طرحی می توانست داشته باشد؟ در حالیکه تا آن وقت افغانستان را با سیاست های افراطی و نوسانی خود در تمام عرصه های حیات در اتکا و وابستگی به شوروی کشانیده بود. و یا اینکه موصوف آن واقعه را در مذاکره با

برژنف جدی تلقی نمی‌کرد. میر محمد صدیق فرهنگ مؤلف افغانستان در پنج قرن اخیر به بخشی از این پرسشها اینگونه پاسخ ارائه می‌کند: «این پیش آمد که با موجود بودن یک نفر دیکتاتور خودخواه در رأس امور اتحاد شوروی عواقب بس ناگوار برای افغانستان در پی داشت، آیینی حقیقت نمای خوی و خصلت محمد داود بود که بارها در مجالس خانواده ی شاهی و سایر گردهماییها ظاهر شده و اکنون در سطح بین المللی پدیدار گردید. در این شکی نیست که مداخله ی مغرورانه ی رئیس هیئات شوروی باید از جانب رئیس هیئات افغانی تردید می شد، اما این تردید باید به استناد بر مواد معاهدات دو کشور به شکل مستدل و منطقی صورت می‌گرفت نه با عصبانیت و ترک مجلس. . . .» (53)

محمد داود زمام داری بود که به ترقی و پیشرفت افغانستان علاقه ی مفرط داشت. اما او این پیشرفت را تحت زعامت و رهبری خودش می خواست. و در عین زمان او یک زمام دار مطلق العنان، دیکتاتور، متلون مزاج، احساساتی و کینه توز بود. او در سیاست خود با بی ثباتی و چرخش های ناگهانی و بدون سنجش عمل می‌کرد. در حالیکه بر سر قضیه ی پشتونستان و خط دیورند چند بار با پاکستان تا مرز جنگ و برخورد نظامی پیشرفت اما در اواخر حاکمیتش به پاکستان رفت و از دوستی و برادری با آن کشور سخن گفت. در این شکی نبود که خط دیورند یک عمل ظالمانه ی استعمار انگلیس محسوب می شد اما این معلوم نبود که محمد داود در مورد آن سوی دیورند چه می خواست؟ او بر سر این موضوع، افغانستان را در ساحه ی نفوذ و سلطه ی شوروی قرار داد و زمینه های بعدی تجاوز و اشغال شوروی را مساعد کرد اما در سفرش به پاکستان و مذاکراتش با ذالفقار علی بوتو نشان داد که همچون سلفش حاضر به پذیرش دیورند است: «... داود در یک ملاقات در کابل به سران پشتون و بلوچ اظهار داشت که تمام هشت هزار چریک و ناراضیان آنها که در افغانستان پناه گزین بودند باید الی 30 اپریل (1978) به وطن شان مراجعت نمایند. یکی از سران پشتون، اجمل ختک بمن گفت که داود با اشاره به اینکه ضیاء محبوسین پشتون و بلوچ زمان بوتو را رها می‌سازد، از تصمیم خویش دفاع می نمود. ختک افزود داود بما گفت که نباید تشویش را به خود راه داد. زیرا ما حقوق خویش را در حکومت ضیاء الحق بدست خواهیم آورد. ما برایش اظهار داشتیم که ضیاء مرد متقلب و دغل باز است. ما بر نمی گردیم. ختک اظهار داشت که از خیانت داود افسران پشتون به سرعت آگاه شده و با امین کمک کردند که شبکه ی زیرزمینی اش را در قوای مسلح توسعه بخشد و مستحکم سازد.» (54)

روابط ایالات متحده آمریکا و افغانستان در زمان حکومت

کمونیستان و تجاوز نظامی شوروی

امریکا و حکومت حزب دموکراتیک خلق:

کودتای اپریل 1978 (ثور 1357) در افغانستان برای ایالات متحده آمریکا حادثه ی ناگهانی و تکان دهنده نبود. چون امریکایی ها در جریان مناسبات بسیار نزدیک نظامی میان شوروی و افغانستان قرار داشتند و شاهد نفوذ فزاینده ی روسها در ارتش افغانستان بودند. آنگونه که قبلاً تذکر داده شد ایالات متحده، روابط گسترده و نفوذ فزاینده ی شوروی را یک امر طبیعی نیز تلقی می‌کرد. این تلقی بصورت واضح نشان میداد که امریکایی ها در برابر نفوذ شوروی تا سرحد سلطه به افغانستان نیز بسیار حساسیت ندارند. حتی از راهپوشورای امنیت ملی امریکا در اوایل دهه ی پنجاه برمی آید که نه تنها امریکایی ها خودشان پیش از پیش افغانستان را به عنوان بخشی از قلمرو طبیعی نفوذ و سلطه ی شوروی پذیرفته بودند، بلکه به مقاومت مردم افغانستان نیز در صورت تجاوز نظامی شوروی باور نداشتند: «در اوایل سال 1951 شورای امنیت ملی واشنگتن گفت: کرملین ظاهراً به منابع نا چیز نسبی در افغانستان بسیار اهمیت نمیدهد و فکر می کند که افغانستان را در صورتیکه اهداف وسیعتر مسکو ایجاب کند، به آسانی اشغال کرده می تواند. در این امر چندان شکی وجود ندارد که افغانستان به آسانی فتح شده می تواند و اراده ی مردم آن مبنی بر مقاومت در برابر تهاجم بسیار مؤثر واقع نمی شود. در صورت حمله بر افغانستان امکان دارد که بعضی از عناصر مخصوصاً قبایل پشتون به مقاومت دوام بدهند.» (55)

نکته‌ی قابل توجه و شگفت‌انگیز در نتیجه‌گیری شورای امنیت ملی امریکا است که در صورت وقوع حمله‌ی شوروی، مقاومت را تنها به قبایل پشتون منحصر می‌سازد. شاید راپور شورای امنیت ملی ایالات متحده در 1951 بر اساس دید و سیاست انگلیس‌ها تهیه شده باشد. چون انگلیس‌ها در دوران حکمرانی و تسلط‌شان به نیم‌قاره هند چند بار بصورت محدود از نواحی شرقی و جنوبی افغانستان دست به تجاوز و لشکرکشی زدند و در آن مناطق که عمدتاً محل سکونت قبایل پشتون بود به مقاومت روپرو شدند. علاوه‌تاً قبایل پشتون در آنسوی دیورند بصورت نیمه مستقل و خارج از سیطره‌ی امپراطوری بریتانیا در نیم‌قاره هند به سر می‌بردند. و این ذهنیت و برداشت را به امریکایی‌ها انتقال دادند که در صورت تجاوز شوروی ممکن است تنها پشتونها به مقاومت دست بزنند. هرچند که انگلیس‌ها در مقاومت‌های مردم افغانستان در دوران استعمار به خوبی شاهد گسترش مقاومت و مبارزه‌ی تمام مردم اعم از پشتون و غیرپشتون بودند و این مقاومت در مناطق شمال کابل که عمدتاً محل سکونت تاجک‌ها محسوب می‌شد حتی بیشتر از هر منطقه‌ی دیگر بود، اما عمداً آن مقاومت‌ها را نادیده گرفتند و یا کم‌اهمیت پنداشتند تا سیاست ایالات متحده در برپایی روابط و مناسبات آینده در افغانستان بر مبنای آن تصور ذهنیت شکل بگیرد.

ایالات متحده علی‌الرغم گزارش سال 1951 شورای امنیت ملی، در اوایل دهه‌ی پنجاه که دکتورین رئیس‌جمهور ایزن‌هاور مبنی بر حمایت شرق میانه از تجاوز کمونیستی بوجود آمد در رابطه به افغانستان فعالیت‌های حساس ترشد تا در برابر نفوذ روزافزون شوروی ایستادگی کند. به نوشته‌ی "هنری برادشر" نویسنده و محقق امریکایی: «وزارت خارجه‌ی ایالات متحده، افغانستان را به حیث یک منطقه‌ی عملیات اضطراری تعیین کرد و در سال 1959 به مطالعه‌ی شیوه‌های آغازکرد که بر مبنای آن بتواند با شورویها در افغانستان در محل رقابت قرار بگیرد.» (56)

شیوه‌های را که بعداً امریکایی‌ها در رقابت با نفوذ شوروی در افغانستان بکار بردند از مؤثریت و مؤفقیتی در این رقابت برخوردار نشد. روس‌ها بصورت گسترده و فزاینده با برپایی مناسبات نظامی، ارتش افغانستان را در این نفوذ نشانه گرفتند و هم‌چنان با ارائه‌ی کمک‌های هنگفت مالی، اقتصاد افغانستان را نیز تحت تأثیر وابستگی خویش درآوردند. اما ایالات متحده امریکا کمک‌های خود را آنهم بصورت محدود در عرصه‌ی اقتصادی و تعلیم و تربیه اختصاص داد که در این عرصه نیز آنگونه که



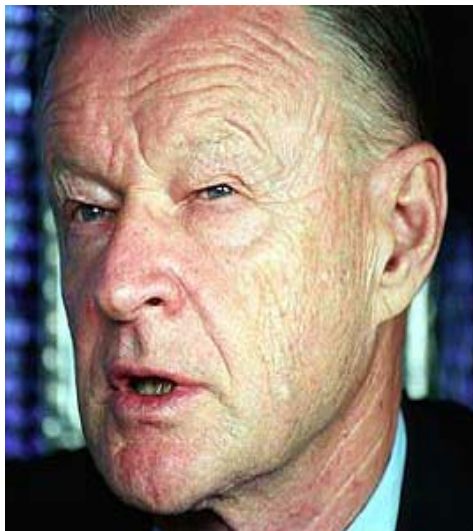
در مباحث پیشین اشاره شد قابل مقایسه با میزان کمک و سهمگیری شوروی نبود. شاید امریکایی‌های فهمیدند که شیوه‌ی رقابت آنها در جلوگیری از نفوذ شوروی به افغانستان ناقص و غیر مؤثر است و به احتمال بسیار قوی گزارش شورای امنیت ملی و ذهنیت طبیعی تلقی کردن افغانستان در قلمرو نفوذ شوروی در شکل دادن آن شیوه‌های ناقص و ناکام نقش اصلی داشته باشد. اما ایالات متحده در کاربرد شیوه‌ی مورد نظر چیز زیادی تا مرز عقیم ساختن و عقب زدن نفوذ روس‌ها نمی‌خواست. امریکایی‌ها توقع داشتند تا این رقابت بتواند افغانستان را در موقعیت دوران رقابت‌های بریتانیا و روسیه‌ی تزاری به حیث منطقه‌ی حایل قرار بدهد و یا کم‌از کم از سیطره‌ی کامل شوروی به این کشور جلوگیری کند. حتی امریکایی‌ها بعد از کودتای حزب دموکراتیک کراتیک خلق در اپریل 1978 چنین توقعی را از سر بیرون نکردند. چنانچه وزارت خارجه‌ی ایالات متحده‌ی امریکا

در روزهای نخست کودتای اپریل 1978 در یادداشت و تحلیلی نوشت **جمیز کارتر رئیس‌جمهور امریکا**: «ما ضرورت داریم تا یکجا شدن ناسیونالیزم و کمونیسم را در محاسبه بگیریم و راه‌های را جستجو کنیم تا از پیش رفتن رژیم و به آغوش کشیدن آن توسط اتحاد شوروی، جلوگیری بعمل آید.» (57)

با توجه به همین تحلیل و سیاست بود که وقتی کودتای اپریل 1978 از سوی کمونیستان طرفدار شوروی به پیروزی رسید و حکومت حزب دموکراتیک خلق تشکیل شد، ایالات متحده بدون یک تأخیر طولانی و بدون یک ملاحظه‌ی جدی در ششم می 1978 حکومت مذکور را به رسمیت شناخت. با وجودیکه آن حکومت از مجرای غیرقانونی با یک کودتای خونین نظامی بوجود آمده بود.

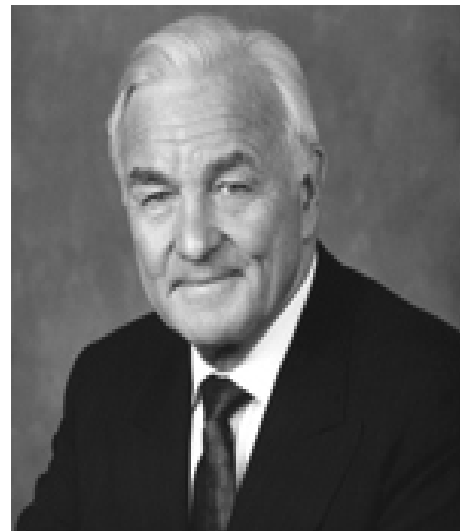
جمیزکارتر James Carter اظهارداشت: «هرچند در نتیجه‌ی کودتا، افغانستان بیشتر به شوروی مایل شده اما گمان نمی‌رود که دولت جدید حیثیت دولت دست‌نشانده را اختیار کند. لوی دوبری افغانستان شناس امریکایی در روزنامه‌ی نیویارک تایمز نوشت که: "برچسپ کمونیست بر رژیم جدید افغانستان نا جایز است."» (58)

البته عامل تأیید و پذیرش حکومت حزب دموکراتیک خلق توسط ایالات متحده امریکا به آسانی وبدون ملاحظه‌ای در مورد طبیعی بودن نفوذ شوروی به افغانستان بر نمی‌گشت. ناکامی‌های ایالات متحده در جلوگیری از نفوذ کمونیسم و شوروی در آسیای سه دهه‌ی بعد از جنگ دوم جهانی، اوضاع بی‌ثبات و ناآرام کشورشاهی ایران بمثابه‌ی ژاندارم ایالات متحده در منطقه که اندکی بعد در آنجا حکومت ضد امریکایی بوجود آمد از عواملی بود که امریکایی‌ها را به شناخت رسمی وزود هنگام حکومت محصول کودتای اپریل 1978 و مطیع شوروی در افغانستان واداشت. نه تنها ایالات متحده در گزارش و راپور سال 1951 شورای امنیت ملی خود سلطه‌ی شوروی را حتی از طریق حمله‌ی نظامی پذیرفته بود بلکه در حدود سه دهه بعد از آن با کودتای 28 اپریل 1978 و تشکیل حکومت کمونیستان طرفدار شوروی خود را ناتوان ترو عاجز تر از آن احساس میکرد که مانع لشکرکشی شوروی به افغانستان شود: «به گفته‌ی وزیر خارجه آنوقت فرانسه، سیروس وانس Syrus Vance وزیر خارجه امریکا به او گفت: "اگر شوروی به افغانستان لشکر بکشد باید محتاط بود، زیرا از دست ما هیچ کاری ساخته نیست"» (59)



Zbigniew Bzezinski

مشاور امنیت ملی



Stansfield Turner

رئیس سی.آی.ای از مارچ 1977 تا جنوری 1981

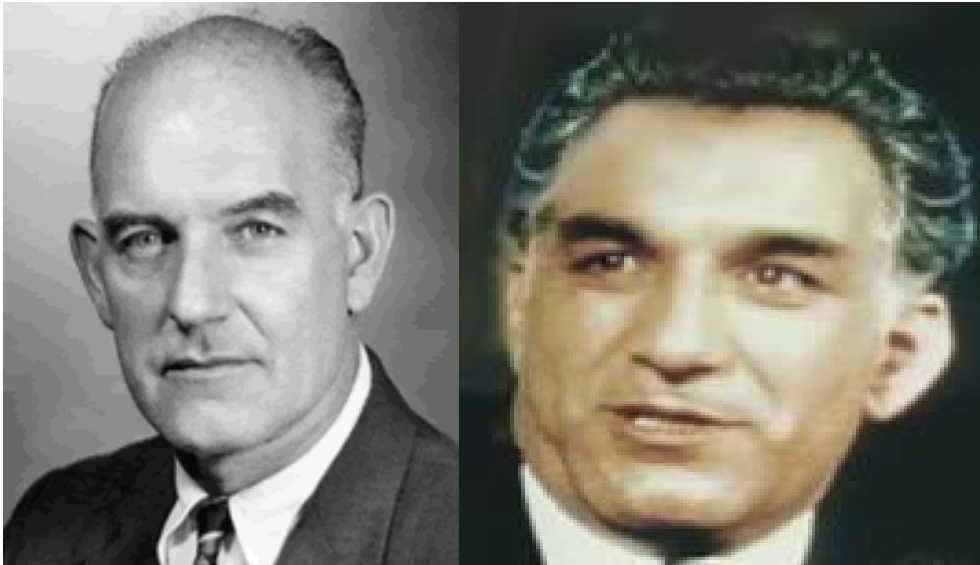
هرچند میان سیروس وانس وزیر خارجه و زبگنیو برژنسکی Zbigniew Bzezinski مشاور رئیس جمهور در امور امنیت ملی بر سر اتخاذ سیاست آن کشور در مورد کودتای اپریل در افغانستان اختلاف نظر وجود داشت: «برژنسکی می‌پنداشت که کودتای اپریل قدم اول اتحاد شوروی در تطبیق ماسترپلانش در جهت بدست آوردن تفوق و برتری در جنوب غرب آسیا بوده است. او استدلال میکرد که اتحاد شوروی در قدم دیگر افغانستان را در مدارش داخل خواهد ساخت و در نهایت کشور های تیل خیز خلیج فارس را از طریق تدابیر نظامی و سیاسی تحت فرمان خویش قرار خواهد داد. لیکن "وانس" این استدلال را رد میکرد. زیرا شواهد دست داشتن اتحاد شوروی در کودتا موجود نبود. . . .

رئیس C.I.A "ستانس فلیدترنر" Stansfield Turner نسبت به "برژنسکی" محتاط تر بود و میگفت که چیزی از دست ما برنمی آید. اما برژنسکی از برافروختگی اتحاد شوروی باکی نداشت، زیرا فکر میکرد که روسها به هر حال زمام امور افغانستان را بدست گرفتند.» (60)

علی الرغم اختلاف نظر میان وزارت خارجه و مشاور رئیس جمهور در امور امنیت ملی، ایالات متحده علاوه بر اینکه حکومت حزب دموکراتیک خلق را برسمیت شناخت، همچنان به کمک های اقتصادی اش با حکومت مذکور و حتی به رابطه ی نظامی که به تربیه ی افسران محدود می شد، ادامه داد.

وزارت دفاع امریکا به کانگریس پیشنهاد نمود که در سالهای مالی 1980 - 1979 مبلغ 310 هزار دلار به تربیه ی افسران افغان مصرف گردد. معاون وزیر دفاع امریکا "دیوید نیوسم" David Newsam به عنوان نخستین مقام بلند پایه ی امریکایی در جولای 1978 به کابل آمد و بارهبران حزبی و دولتی مذاکره کرد. همزمان با این مذاکرات "آدولف دبس" Adolph Dubs به حیث سفیر ایالات متحده در کابل توظیف شد. سفیر در اختلاف نظر میان وزارت خارجه و مشاور امنیت ملی بر سر افغانستان بیشتر پایبند و معتقد به نظریات وزارت خارجه بود. او ترجیح میداد که به جای مقابله با رژیم طرفدار مسکودر کابل سیاست نزدیکی و همکاری در پیش گرفته شود. او میگفت: «واشنگتن باید نه تنها از احتیاط کار بگیرد، بلکه از پرتاب نمودن رژیم جدید در دامن اتحاد شوروی اجتناب ورزد. ولی بعد از مدتی یک موقف مثبت ایالات متحده امریکا سطح موجود نفوذ اتحاد شوروی را در کابل پائین خواهد آورد ولی هیچگاه از نگاه سیاسی و یا از نگاه ملحوظات دیگر در شمار اقمار اتحاد شوروی در نخواهد آمد. نباید سعی نمایم که بر آن برچسپی بزنیم. او (امین) نمی تواند به اندازه ی مارشال تیتو حتی بعد "چای سیسکو" پیش برود.» (61)

در حالیکه سیاست رسمی ایالات متحده به تداوم روابط و حتی نزدیکی با حکومت حزب دموکراتیک خلق بنا یافته بود و هیچگونه نشانه ای از تغییر این سیاست به چشم نمی خورد، حادثه ی قتل سفیر ایالات متحده در کابل ذهنیت و سیاست امریکایی هارا در مورد این روابط دگرگون کرد. آدولف دبس Adolph Dubs صبح روز چهاردهم فبروری 1979 توسط چهار نفری که آزادی بحرالدین باعث، اسماعیل اکبر و چند تن دیگر را از زندان حکومت می خواستند به گروگان گرفته شد. باعث از رهبران سازمانی بود که طاهر بدخشی از مؤسسين حزب دموکراتیک خلق بعد از جدایی از حزب مذکور بنام محفل انتظار بوجود آورد. اما آنها با مطرح کردن موضوع ستم ملی در کشور به گروه ستم ملی معروف شدند. حفیظ الله امین بعد از کودتای ثور و در ماه های نخست کودتا که به تصفیه ی جناح پرچم از حکومت پرداخت اقدام به دستگیری و سرکوبی جریان ستم ملی نیز کرد. بدخشی و باعث و تعدادی از رهبران و کدرهای جریان مذکور را زندانی و سپس به قتل رسانید. هواداران باعث سفیر امریکارا از جاده میدان هوایی گروگان گرفته به هتل کابل در جوار جنوبی قصر ریاست جمهوری انتقال دادند و خواستار آزادی همفکران خود از زندان شدند. حفیظ الله امین فرمان محاصره و سپس تیراندازی را بروی گروگان گیران بدون توجه به مطالبه و خواست آنها و بدون مشوره با دیپلماتها و کارمندان سفارت امریکا صادر کرد. دبس با چهارتن گروگان گیرها به قتل رسید. نظریه ی رسمی ایالات متحده امریکا که بعداً در راپورت تحقیقات وزارت خارجه ی آن کشور در مورد قتل دبس منتشر شد این بود که در جریان این حادثه مشاورین شوروی حضور و نقش داشتند: «چار مشاور شوروی در محل با پولیس و یک مشاور دیگر با سید داود ترون (قوماندان پولیس) مصروف مفاهمه و مشوره بودند. شورویها ظاهراً سلاح تهیه میکردند. یکی آن در قسمت آماده کردن سلاح کمک میکرد و دیگری آمادگی میگرفت که چه وقتی اشاره فیر به وی داده میشود. اعتراضات دیپلماتهای امریکا نادیده گرفته شد و پولیس با مشاورین شوروی به اتاق هتل حمله بردند. دبس و دو اخطاف کننده در داخل اتاق کشته شدند و دو نفر دیگر بعداً بصورت جداگانه توسط پولیس به قتل رسیدند.» (62)



آدولف دبیس Adolph Dubs

حفیظ الله امین

در حالیکه ایالات متحده آمریکا بصورت رسمی شوروی را در اجرای قتل سفیر خود متهم به دخالت کرد و خواهان توضیح شد اما مسکو هیچگونه مسئولیتی را در این مورد نپذیرفت. از آن بعد نگرش و سیاست رسمی آمریکا در مورد دولت حزب دموکراتیک خلق تغییر یافت و به نظر می رسید که دیدگاه های "برژنسکی" مشاور امنیت ملی جانشین سیاست وزارت خارجه می شود. کاهش و تنزیل روابط سیاسی با کابل آغاز یافت. در جولای 1979 ایالات متحده با ادعای نامساعد بودن شرایط امنیتی بسیاری از دیپلماتها، متخصصین و کارگران فنی خود را از پروژه های مساعدتی و بخش های معارف و دانشگاه افغانستان خارج کرد. کمتر از یکماه بعد در چهاردهم آگست 1979 جمیز کارتر **James Carter** لایحه ای را به امضاء رسانید که بموجب آن کمک به افغانستان تا تحقق شرایط وضع شده از سوی واشنگتن ممنوع گردید. مطابق این شروط حکومت افغانستان میبایست حقایق لازم را در مورد قتل "دبس" بدسترس ایالات متحده میگذاشت، مسئولیت قتل را به عهده میگرفت و از واشنگتن معذرت می خواست. البته حفیظ الله امین که فرد اصلی قدرتمند در دولت علی الرغم موجودیت تره کی به عنوان رهبر حزب و دولت بود به جای معذرت خواهی و پذیرفتن مسئولیت قتل، جناح پرچم را مسئول معرفی میکرد. او این مطلب را چند بار به "جی. بروسو امستوتز" **J. Bruce Amstutz** معاون دبس و سپس شارژ دافیر سفارت آمریکا در کابل اظهار نمود. اما پس از تجاوز شوروی و قتل امین در پایان سال 1979 که ببرک کارمل رهبر جناح پرچم به جای امین در رهبری حزب و دولت قرار گرفت، حفیظ الله امین را به عنوان نماینده امپریالیست ها مسئول قتل سفیر آمریکا خواند. وزارت خارجه افغانستان در اواخر مارچ 1980 در توضیحات قتل دبس بیان داشت که اختطاف کننده گان امین را به حیث نماینده امپریالیزم می شناختند و می خواستند تا دبس سفیر ایالات متحده روابط مخفی خود را با سفارت آمریکا افشاء کند. امین در جلوگیری از افشای این روابط به قتل دبس و گروگانگیران پرداخت. مسلم بود که این توضیح در مورد قتل سفیر برای واشنگتن از سوی حکومت کارمل که با تجاوز نظامی شوروی بمیان آمده بود یک موضوع مضحک و مسخره محسوب می شد.

ایالات متحده آمریکا بعد از تجاوز شوروی از تأمین روابط با حکومت افغانستان به عنوان حکومتی که هیچگونه مشروعیت و قانونیت ندارد، خودداری کرد. نخست سفارت عربستان سعودی را در کابل حافظ منافع خود به صفت قیم تعیین نمود اما بعداً سعودی نیز با تجاوز نظامی شوروی به افغانستان سفارت خود را در کابل بست. ایالات متحده آمریکا نیز بعد از تجاوز شوروی هرگونه مناسبات اقتصادی، فرهنگی، نظامی و سیاسی را با کابل به حالت تعلیق در آورد، سفارت خود را مسدود کرد و در عوض توجه خود را بسوی نیروهای مخالف حکومت مذکور معطوف نمود. در حالیکه آمریکا بعد از قتل سفیر خود در 1979 دیگر دیپلماتی را برای افغانستان در کابل توظیف نکرد و دروازه سفارت خود را تا

سقوط حکومت طالبان در سال 2001 نگشود، کابل برعکس سفارت خود را درواشننگتن تا سطح کارداریا شارژدافیر بازگذاشت. از آن زمان تا سال 1995 که طالبان حکومت رادر کابل بدست گرفتند کارداران سفارت افغانستان در واشنگتن عبارت بودند از: نوراحمد نورسفیر از 1980 تا 1981، داکتر محمدسالم اسپارتک شارژدافیر از 1982 تا 1984، محمد حیدررفق شارژدافیر از 1984 تا 1987، میاگل شارژدافیر از 1988 تا 1990، عبدالغفور جوشن شارژدافیر از 1990 تا 1992، انجنیر عبدالرحیم شارژدافیر از 1992 تا 1994، انجنیر یارمحمد محبت شارژدافیر از 1994 تا 1995. (63)

واشننگتن با تجاوز نظامی شوروی نه تنها با رویگردانی از حکومت برسر اقتدار در کابل و روی آوردن به مخالفین، حکومت مذکور را تحت فشار و تهدید گذاشت بلکه به اعمال فشارهایی در برابر شوروی پرداخت که با حمله ی نظامی به افغانستان موجب ایجاد حکومت مذکور شده بود. جمیز کارتر تجاوز نظامی شوروی را به عنوان بزرگترین تهدید صلح پس از جنگ جهانی دوم خواند و برای مجازات شوروی این تعذیرات را در جنوری 1980 وضع نمود: تعویق افتتاح تسهیلات امور جدید قنصلی شوروی در نیویارک، به تأخیر انداختن مبادلات کلتوری و اقتصادی، وضع قیودات شدید بر تجارت با شوروی، لغو امتیازات برای کشتی های ماهیگیری شوروی در آبهای امریکا، منع فروش گندم به شوروی و تحریم بازیهای المپیای تابستانی در مسکو.

ایالات متحده بعد از تجاوز نظامی شوروی به هرگونه تقاضا و توضیحاتی که از سوی وزارت خارجه ی افغانستان ارائه می شد وقعی نمیگذاشت. حتی در صورت ضرورت تماس و مذاکره با دولت افغانستان به جای آن دولت با مقامات شوروی به مذاکره می پرداخت. با آنکه واشنگتن در مذاکرات غیرمستقیم ژنومیان دولت افغانستان و پاکستان سهم گرفت و وزیر خارجه ایالات متحده دریای اعلامیه ی تضامین بین المللی موافقت نامه ژنو با وزیر خارجه شوروی امضاء کرد اما از هرگونه تماس رسمی با مقامات دولتی افغانستان در طول این سالها خودداری نمود. مذاکرات ژنو که از 16 جون 1982 میان دولت افغانستان و پاکستان بصورت غیرمستقیم توسط سازمان ملل متحد با نظارت ایالات متحده امریکا و شوروی آغاز شد و تا مارچ 1988 با 12 بار اجلاس رسمی ادامه یافت در 14 اپریل 1988 به امضای موافقت نامه ی ژنو انجامید.

ایالات متحده امریکا و مجاهدین

وقتی از جهاد و مجاهدین افغانستان بعد از کودتای حزب دموکراتیک خلق و تجاوز نظامی شوروی سخن بمیان می آید این پرسش مطرح میگردد که چه کسی پای چه کسی را به وقایع خونین این دوره کشانید و چه کسی مسئولیت اصلی را در این حوادث بدوش دارد؟ برخی از تحلیلگران و محققین، کمونیستان وفادار به کمونیزم روسی و امپراطوری شوروی و همچنان برخی اعضای حزب دموکراتیک خلق و به ویژه جناح پرچم پاسخ این پرسش را در سیاست و موضع گیری "برژنسکی" مشاور رئیس جمهور امریکا در امور امنیت ملی جستجو میکنند. "برژنسکی" در سال 1998 طی یک مصاحبه ی مطبوعاتی گفت: «بر اساس اطلاعات رسمی، سازمان "سیا" (C.I.A) کمک به مجاهدین افغان را از سال 1980 یعنی بعد از حمله نظامی شوروی به افغانستان در 24 دسمبر 1979 آغاز کرد. اما حقیقت امر تا کنون مخفی نگهداشته شده است. واقعیت این است که در سوم جنوری 1978 آقای کارتر رئیس جمهور دستورالعملی را امضاء نمود که برطبق آن باید به مخالفان دولت شوروی در افغانستان بصورت مخفی کمک می شد. در آن روز من یاد داشتی تقدیم رئیس جمهور نمودم و در آن شرح دادم که به نظر من این کمک مخفی به دخالت نظامی شوروی در افغانستان منجر خواهد شد.» (64)

اگر کشانیدن پای شوروی در افغانستان با توجه به آنچه که برژنسکی میگوید مطرح باشد، نقش اصلی را قبل از آنکه وی با کمک های مخفی اش و مجاهدین با آغاز جنگ شان بازی کرده باشند، رهبران حاکم حزب دموکراتیک خلق به خصوص حفیظ الله امین بدوش داشته است. چون این امین بود که بارها و به تکرار و التماس گونه از مسکو خواست تا نیروی نظامی به افغانستان اعزام کند. حفیظ الله امین این تقاضا را نه بعد از برکناری تره کی و غصب کامل قدرت بلکه مدت ها پیش از آن و یکجا با تره کی انجام داد.

تقاضاهائیکه در آغاز، بارها از سوی روسها تردید شد: «به نخست وزیر جمهوری دموکراتیک افغانستان، حفیظ الله امین اطلاع بدهید که درخواست افغانستان مبنی بر تحویل 15 تا 20 فروند هلیکوپتر رزمی با پرسنل نظامی شوروی به حکومت شوروی فرستاده شد. بگوئید که ما به افغانها قبلاً توضیح داده بودیم که شرکت آشکار یگانهای رزمی شوروی در سرکوب ضدانقلابیون در جمهوری دموکراتیک افغانستان مصلحت نمی باشد. . . .» (65)

بعداً که نخستین قطعات نظامی ارتش سرخ شوروی در دسامبر 1979 وارد افغانستان شد بدرخواست حفیظ الله امین بود: «باید به اساس این پیشنهاد (از سوی حفیظ الله امین) ده هزار تن از منسوبان اردوی شوروی در میدان های هوایی افغانستان جابجا و در مواقع لازم از آنها استفاده میگردید. به همین سبب در بیانیه ها و اسناد هر دو جانب افغانستان و شوروی فورمول بندی "قطعات محدود نظامی اتحاد شوروی" بکار میرفت.» (66)

حفیظ الله امین علاوه بر آنکه با حرارت و اصرار بارها از شوروی اعزام نیروی نظامی را به افغانستان تقاضا میکرد، روابط نزدیکی با سفارت ایالات متحده آمریکا در کابل برقرار کرده بود. او به گفته ی "بروس فلاتین" Bruce Flatin قنصل سیاسی سفارت آمریکا در کابل تا پیش از کشته شدن سفیر "دبس" چهارده بار با سفیر مذکور ملاقات کرده بود. دبس در مورد اولین ملاقاتش با امین گفت: "این رهبر افغانها درباره ی خودش چنین فکری کند که وی گویا یک (کمونیست ناسیونالیست است) و نمی خواهد بیش از حد مجبوریت به اتحاد شوروی متکی باشد. "دبس" چندین بار گفت که لهجه امین درباره مسکو آشوبگرانه و آمیخته با نوعی لافزنی بود. نامبرده گمان میکرد که امین آماده است با ایالات متحده آمریکا زودتر از آن روابط خود را توسعه بخشد که احتیاط مقتضی آن است.» (67)

با توجه به اینکه حفیظ الله امین از یکطرف دعوت کننده ی ورود قوای شوروی به افغانستان بود و اولین بار قطعات نظامی شوروی بدعوت او وارد شد و از جانب دیگر روابط نزدیکی با سفارت آمریکا در کابل داشت آیا میتوان به ادعای مسکو در زمان تجاوز نظامی به افغانستان و ادعای ببرک کارمل رهبر جناح پرچم که امین را عضو C.I.A خواندند باور کرد؟ این پرسش نیز بمیان می آید که بین سیاست برژنسکی مشاور امنیت ملی ایالات متحده که در سالهای حکومت امین و تیره کی مصروف ارائه ی کمک مخفی به نیروهای مخالف حکومت بود و سیاست وزارت خارجه آمریکا که از طریق سفارتشان در کابل روابط نزدیک با امین داشتند علی الرغم تضاد ظاهری چه تباری و هماهنگی های پنهانی وجود داشت؟ آیا هر دو سیاست یک هدف واحد یعنی کشاندن پای شوروی را به افغانستان تعقیب نمیکردند؟

جناح پرچم و هواداران ببرک کارمل برای تیرئه ی خود از نقشی که در تجاوز نظامی شوروی بازی کردند عضویت حفیظ الله امین را در C.I.A مطرح میکنند تا هم مسئولیت تجاوز نظامی شوروی بدوش امین بیفتد و هم روسها در این تجاوز حق بجانب وانمود شوند. و این درحالیست که هر دو جناح پرچم و خلق و به خصوص آنده اعضای آنها که هنوز لشکرکشی شوروی را تجاوز نمیدانند، ایالات متحده آمریکا را عامل اصلی جنگ و حمله ی نظامی شوروی تلقی میکنند. برای آنها سندی بالا تر از ادعای "برژنسکی" مشاور امنیت ملی ایالات متحده وجود ندارد که جنگ را مداخله آمریکا قبل از حمله نظامی شوروی علیه جمهوری دموکراتیک افغانستان بوجود آورد. البته هیچ ادعایی نمی تواند توجیه گرتجاوز نظامی

شوروی در دسامبر 1979 باشد و از مسئولیت حزب دموکراتیک خلق اعم از جناح خلق و پرچم در این تجاوز بکاهد. تثبیت وصحت عضویت حفیظ الله امین در C.I.A بمعنی معصومیت جناح پرچم و حقانیت شوروی نیست. اگر امین عضو C.I.A باشد با آشکار بودن جنایات او در دوره ی حاکمیت و هواداری اش از شوروی، میزان معصیت او دوبرابر رهبران دیگر حزب دموکراتیک خلق است. اگر قرار باشد که معیار مسئولیت ها و معصیت ها در حوادث خونینی پس از کودتای اپریل 1978 بر مبنای شناسایی عامل اصلی وقوع جنگ سنجیده شود، این عامل قبل از همه در عملکرد زمام داران حزب دموکراتیک خلق قابل مطالعه و بررسی است. عملکرد کودکانه، غیر عقلایی و جنایتکارانه ی آنها بود که به شورش و قیام های مسلحانه در بسیاری از نقاط کشور انجامید. در آن زمان از کمک های مخفی "برژنسکی" خبری نبود. حتی در بسیاری از قیام ها گروه های اسلامی و رهبران شان نقشی نداشتند. اینکه بعداً از مخالفت ها و قیام های مردم چه کسی و چگونه استفاده کرد موضوع جدا گانه ای است که باید از همان زاویه به بحث

و تحلیل گرفت. آنچه را برژنسکی از تصمیم و ابتکار خود در مورد کشاندن پای شوروی به افغانستان و سپس هزیمت و فروپاشی آن میگوید بیشترین لافزنی است. در اینکه برژنسکی و هموطنان امریکایی اواز جنگ و جهاد علیه حاکمیت حزب دموکراتیک خلق و تجاوز شوروی بهره گیری فراوانی کردند و تا حدی انتقام ویتنام را از شوروی گرفتند تردیدی وجود ندارد.

"زبیگنیو برژنسکی" Zbigniew Breezinski پولندی الاصل، یکی از چهره های معروف و سرسخت ضد کمونیزم و ضد شوروی در دستگاه قدرت ایالات متحده امریکا بود. "برژنسکی" پولندی تبار، دوره ی جوانی خود را در فرانسه و جرمنی سپری کرد و تحصیلات خود را در علوم سیاسی در کانادا به سر رساند. او دکتورای خود را در این رشته در سال 1953 از دانشگاه هاروارد Harward ایالات متحده امریکا گرفت. در سال 1958 تابعیت ایالات متحده را بدست آورد. در دهه ی شصت سمت مشاوریت را در حکومت های جان اف کندی و لیندون جانسون Lyndon Johnson رؤسای جمهور ایالات متحده به عهده داشت. و در همین دوره به داشتن نظریات و موضع گیری های شدید ضد کمونیزم و ضد شوروی معروف شد. او سپس در سال 1976 مشاور امنیت ملی در اداره رئیس جمهور جمیز کارتر تر وظیف گردید و نقش عمده ای را در سیاست خارجی ایالات متحده در این دوره به خصوص در مورد افغانستان بازی کرد. برژنسکی در مورد روابط با حکومت حزب دموکراتیک خلق برخلاف سیاست وزارت خارجه نظریه ی به انزوا کشاندن و فشار بر حکومت موصوف را تا کمک به مخالفین حکومت مطرح میکرد. از نظر موصوف برپایی و تداوم مناسبات و کمک با کابل نمی توانست هدف ایالات متحده را در جلوگیری از سلطه ی فزاینده ی شوروی و سقوط کامل افغانستان بر آورده سازد. او این سقوط را بعد از کودتای اپریل 1978 انجام یافته تلقی میکرد و پیشنهاد می نمود که در جلوگیری از پیشروی های بیشتر شوروی بسوی آبهای گرم و ذخایر انرژی شرق میانه، شوروی را در افغانستان تحت فشار قرار باید داد. آنچه که در زمان ارائه ی نظریات برژنسکی مایه ی تأیید و کمک دیدگاه ها و ادعاهای او شد همانا عملکرد سرکوبگرانه و ظالمانه ی حکومت حزب دموکراتیک خلق و بروز مخالفت های گسترده ی مردم در برابر رژیم بود. عقد قرارداد دوستی پنجم دسمبر 1978 میان کابل و مسکو که به نحوی مداخله نظامی شوروی را مجاز میدانست زمینه را برای جایگزینی دیدگاه برژنسکی به جای سیاست وزارت خارجه آماده ساخت. یکماه ماه بعد از این قرارداد که رژیم شاهی طرفدار امریکا در ایران سرنگون گردید، نگرانی و آشنگتن در دسترسی شوروی به منابع نفت شرق میانه و آبهای گرم افزایش یافت. قتل سفیر ایالات متحده در فبروری 1979 و توضیح شک بر انگیز و غیر قابل قبول در این مورد حادثه ی دیگری بود که زمینه را بیشتر از پیش برای پذیرش نظریات برژنسکی در قصر سفید و تغییر سیاست ایالات متحده مساعد کرد. برژنسکی بعداً در کتاب خاطرات خود نوشت: «من بصورت منظم رئیس جمهور را تشویق می نمودم که از صلاحیت های "وانس" (وزیر خارجه) بکاهد. توانستم که رئیس جمهور را قانع بسازم که سی. آی. ای را از ساحه ی صلاحیت کمیته ی غور برپالیسی که رئیس آن وزیر خارجه بود بکشد و در ساحه ی صلاحیت کمیته خاص هماهنگی شورای امنیت ملی که تحت ریاست مشاور رئیس جمهور کار میکرد، بگذارد.» (68)

سیاست استخباراتی و مناسبات غیر رسمی

با چیره شدن نظریات و دیدگاه های برژنسکی مشاور رئیس جمهور ایالات متحده امریکا در امور امنیت ملی به سیاست وزارت خارجه در مورد افغانستان، سیاستی در چگونگی مناسبات با افغانستان شکل گرفت که آنرا می توان سیاست استخباراتی در چارچوب یک مناسبات غیر رسمی نام گذاشت. سیاست استخباراتی ایالات متحده همانا ورود "C.I.A" (Central Intelligence Agency) به حوزه ی سیاست آن کشور در مورد افغانستان بود: «در نهم جنوری 1980 درواشنگتن در اتاق S-407، در قسمت سنای ساختمان کنگره (که بیش از اندازه دستگاه های الکترونیکی حفاظتی در داخل و نیروهای مسلح در خارج آن جهت جلوگیری از درز احتمالی اطلاعات وجود دارد) طی تعطیلات کریسمس کنگره، گروهی از سناتور ها حاضر شدند. نمایندگان "سیا" در این جلسه معاون رئیس C.I.A "فرانک سی کارلوسی" Frank C. Carlucci، معاون عملیات "جان مک ماهون" بعضی مردان شماره یک



فرانک سی کارلوسی معاون

سی.آی.ای از 1957 تا 1981

عملیات مخفی بودند. فقط یک موضوع در دستور کار این جلسه وجود داشت که عبارت بود از مطرح ساختن برنامه هایی برای انجام عملیات شبه نظامی مخفی C.I.A در افغانستان. سناتور ها هیچگونه مخالفتی اساسی نداشتند. روز بعد معاون سی.آی.ای (کارلوسی) نتیجه ی اجلاس رابه کاخ سفید تسلیم نمود و رئیس جمهور کارتر دستوری مبنی بر شروع عملیات براندازی در افغانستان صادر نمود. . . .» (69)

سیاست استخباراتی ایالات متحده امریکا در مشارکت با سازمانهای استخباراتی و جاسوسی دولت های متحد ممالک اسلامی و غیر اسلامی به خصوص استخبارات پاکستان و عربستان سعودی عملی میگردید. این سیاست نگاه به افغانستان را از عینک زمام داران

پاکستان و بخصوص استخبارات نظامی آن کشور در سرلوحه ی اجراآت و عملکرد خود قرار داد. سی.آی.ای در حالیکه نقش عمده در عملیات پنهانی و بعضاً نیمه آشکار علیه قوای شوروی و حکومت مورد حمایت شان در افغانستان از طریق سر از پر کردن کمک های وسیع به مجاهدین ایفا میکرد اما شیوه ی استفاده و صورت توزیع آنرا در اختیار و صلاحیت پاکستان و آ.اس.آی گذاشت. این امر یک معامله ی دوجانبه در کسب منافع بود. علی الرغم آنکه برای پاکستان قرار گرفتن این کشور به عنوان مرکز و پایگاه اکملات نظامی و لوژستیکی عقب جبهه در جنگ علیه قوای شوروی و حکومت مورد حمایت آن یک ریسک خطرناک محسوب می شد. پاکستان اطمینان نداشت که آیا با سر از پر شدن صدها هزار تن نیروی ارتش سرخ با مدرنترین اسلحه ی تهاجمی بسوی پاکستان، ایالات متحده امریکا عمل بالمثل انجام میدهد؟ اما پاکستان با قبول این ریسک منافع زیادی نصیب شد. در این سالها پروژه ی اتمی پاکستان با موفقیت پیش رفت و تا پایان دهه ی هشتاد آن کشور به یک قدرت اتمی تبدیل شد. در حالیکه ایالات متحده مقارن با تجاوز شوروی به افغانستان کمک های خود را به پاکستان بدلیل نظامی بودن پروژه ی اتمی آن کشور قطع کرده بود. ولی امریکایی ها بعداً بخاطر نقش پاکستان در جنگ افغانستان نه تنها از کنار پروگرام اتمی پاکستان با سکوت گذشتند بلکه کمک های بیشتر نظامی دیگر که شامل تانک و هواپیمای F-16 می شد در اختیار آن کشور گذاشتند. در آن سالها که سلطان محمد سفیر پاکستان در واشنگتن بود باری گفت: «ما ارتباط مسئله پروگرام اتمی پاکستان و قضیه افغانستان را چندین بار، به چندین طریق برای امریکا توضیح و روشن ساختیم.» (70)

ایالات متحده امریکا نیز از معامله با پاکستان بر سر جنگ افغانستان اهداف مشخصی می خواست. ویتنامی ساختن جنگ افغانستان برای شوروی و استفاده از خاک پاکستان (ایالت سرحد) در نصب تأسیسات و وسایلی که آزمایش موشک های شوروی را در آسیای میانه تحت کنترل داشته باشد نکات اساسی این اهداف را تشکیل میداد. ایالات متحده تا قبل از سقوط شاه ایران در نصب این تأسیسات از خاک آن کشور استفاده میکرد، اما سقوط شاه این زمینه را برای امریکایی ها غیر عملی ساخت. در این جا یک نقطه ی بسیار مهم را نباید ناگفته گذاشت که سقوط حکومت شاه ایران و ایجاد حکومت اسلامی ضد امریکایی همزمان با تجاوز نظامی شوروی در افغانستان یک فرصت بزرگ طلایی برای پاکستان بود. رژیم اسلامی ایران با سیاست های ضد امریکایی اش زمینه ساز تمام مصیبت ها و بحرانی های گردید که از دخالت و تسلط پاکستان بر جنگ و امور مربوط به افغانستان بوجود آمد و تا اکنون نیز ادامه دارد. پاکستان از این فرصت طلایی و استثنایی حداکثر استفاده را برد. باری در شروع شکل گیری سیاست استخباراتی ایالات متحده امریکا در مورد افغانستان در فبروری 1980 آغاشاهی وزیر خارجه پاکستان به "برژنسکی" گفت: «حقیقت این است که امریکا به ما احترام نمیگذارد. از ما میخواهد که حیثیت یکی از دولت های اقمار را اختیار نمائیم. ما به خوبی میدانیم که شما چطور کوشش میکردید که با استفاده از شاه (شاه ایران) ما را به حیث یک دولت دنباله رونگه دارید.» (71)

آغاشاهی زمانی این مطلب را به برژنسکی مشاور امنیت ملی اظهار داشت که او در اواخر جنوری 1980 سفر خود را به پاکستان در راستای تحقق سیاست استخباراتی ایالات متحده در مورد افغانستان آغاز کرده بود. برژنسکی در سوم فبروری به



دره ی خیبر و در یک قرارگاه نظامی مرز پاکستان با افغانستان رفت و در آنجا با ماشیندار کلاشینکوف چینیایی رو بسوی افغانستان عکس گرفت. برژنسکی با مقامات پاکستانی از جمله با جنرال ضیاء الحق مذاکراتی زیادی انجام داد تا توافق آنها را در همکاری با مجاهدین افغانستان جلب کند و پاکستان دهلیز اکمالات نظامی ولوژستیکی جنگ علیه قوای شوروی و حکومت مورد حمایت شان قرار بگیرد. پاکستان این توافق را در بدل کسب منافع و اهداف مهمی انجام داد: «ضیاء خواستار کنترل بر سلاح و پولی بود که از طریق امریکا به مجاهدین ارسال می شد و این امتیاز برایش داده شد. طبق این توافق هرتفنگ و دالری که به مجاهدین داده می شد باید از طریق پاکستان (آی.اس.ای) توزیع می

"زیگنیو برژنسکی" با نظامیان پاکستانی در یک قرارگاه نظامی واقع دره خیبر منطقه ی مرزی با افغانستان در سال 1980

گردید و پاکستان تصمیم می گرفت که برای کدام گروه چه مقدار بدهد. ضیاء نمی خواست که سی.ای.ای پروگرام پادشاه سازی خود را در خاک پاکستان عملی کند. این درخواست های ضیاء برای افسران C.I.A که هنوز از داغ روانی جنگ ویتنام رنج میبردند یک انتخاب مناسب بود.» (72)

جنرال اختر عبدالرحمن رئیس I.S.I که از طرف ضیاء الحق موظف به تأمین روابط و انجام کارها با سی.ای.ای در مورد افغانستان بود، بعداً مطالب مشخصی را در مورد تسلط آی.اس.ای ارائه کرد که از سوی سی.ای.ای پذیرفته شد. توافق سی.ای.ای در مورد پذیرش آنها در واقع مبنای سیاست استخباراتی ایالات متحده قرار گرفت. آن نکات و مطالب در ملاقاتهای دایمی میان "هوارد هارت" Howard Hart



رئیس بخش سی.ای.ای در سفارت امریکا در اسلام آباد با جنرال اختر رئیس آی.اس.ای مشخص گردیده بود: «1- هیچ امریکایی، افراد سی.ای.ای و یا ارگانهای دیگر حق ندارند از خاک پاکستان، وارد افغانستان شوند.

2- توزیع و انتقال سلاح تنها توسط افسران آی.اس.ای صورت می گیرد.

3 - تعلیمات نظامی برای مجاهدین در کمپ های آی.اس.ای و توسط افسران آن سازمان در امتداد مرز با افغانستان صورت خواهد گرفت.

4 - مامورین سی.ای.ای اجازه ی تعلیم مجاهدین را ندارند.

5 - در صورت معرفی سیستم سلاح های جدید مامورین **هوارد هارت رئیس دفتر C.I.A در اسلام** آن سازمان معلمین آی.اس.ای را تعلیم خواهند داد. « (73) **آباد که در سال 1981 به این وظیف** اعطای اختیارات کامل از سوی ایالات متحده در چارچوب سیاست **گماشته شد** استخباراتی اش به استخبارات نظامی پاکستان (آی.اس.ای) بطور شگفت آور پرسش برانگیزی وسیع و گسترده بود.

در حالیکه سی.آی.ای پول های بیشمار و مقادیر هنگفت اسلحه و تجهیزات نظامی را بنام مجاهدین سرار زیر میکرد اما هیچ نوع نظارتی به چگونگی توزیع و تنظیم این امکانات نداشت. آی.اس.آی بگونه ای که خود میخواست تمام پول و اسلحه ی باد آورده را توزیع می نمود و خطوط سیاست پاکستان را بروی آن ترسیم میکرد. رئیس دفتر افغانی آی.اس.آی صورت توزیع اسلحه و مهمات را در سال 1987 به هفت تنظیم مجاهدین که مستقر در پشاور بودند توضیح میکند: « فیصدی تخصیص عمده ای که در سال 1987 به احزاب داده می شد از این قرار بود: حکمتیار 18 تا 20 فیصد، ربانی از 18 تا 19 فیصد، سیاف از 17 تا 18 فیصد، خالص از 13 تا 15 فیصد، نبی (مولوی محمد نبی) از 13 تا 15 فیصد، گیلانی از 10 تا 11 فیصد و مجددی از 3 تا 5 فیصد» (74)

آنچه که آی.اس.آی در مورد توزیع امکانات و گویا رسمیت تنظیم ها و احزاب مجاهدین بمنظور سهم بردن از کمک های نقدی و تسلیحاتی در طول دهه ی هشتاد انجام داد، بر مبنای سیاست و خط مشی آن سازمان در مورد چگونگی آینده ی قدرت و حاکمیت در افغانستان پی ریزی گردید. سیاستی که هدف از آن ایجاد حکومت تک قومی و انحصاری پشتونها بود. آی.اس.آی در حالی هفت تنظیم مجاهدین را بر رسمیت شناخت و مورد حمایت قرار داد که در میان آنها فقط یک تنظیم (جمعیت اسلامی برهبری برهان الدین ربانی) دارای رهبر تاجک و فارسی زبان بود. تنظیم های دیگر از رهبری پشتونها و عمدتاً باهوا داران و مجاهدین پشتون تشکیل شده بود.

توزیع کمک و امکانات بدست آمده بنام جهاد و مجاهدین در دهه هشتاد بر مبنای ارقام فوق الذکر برای احزاب مذکور بمعنی سپردن بیش از هشتاد فیصد کمک ها به مجاهدین و احزاب پشتون بود. این یک بی عدالتی آشکار و ایجاد تبعیض قومی در کشوری متشکل از اقوام مختلف محسوب می شد. کشوری که از اقلیت های قومی تشکیل شده است؛ چون تعداد جمعیت هیچ قومی بالاتر از پنجاه فیصد جمعیت کل کشور نمیباشد. سیاست آی.اس.آی یک سیاست تنظیم شده و رسمی از بالا و رهبری حاکمیت در پاکستان بود. "جورج آر نی" خبرنگار رادیو بی بی سی که در سالهای اخیر دهه ی هشتاد در پاکستان بود میگوید: « جنرال ضیاء الحق به کمک به اقوامی چون تاجک، ازبک و هزاره های شیعه کمترین علاقمندی نداشت. زیرا به عقیده ی او آن اقوام با مردم پاکستان روابط فرهنگی یا تاریخی کمتری داشتند.» (75)

علاوه بر این، آی.اس.آی هیچگونه استقلالی را برای مجاهدین و تنظیم های جهادی مدنظر قرار نمیداد و با هر عنصر و نیروی مستقلی که از برنامه ها و اهداف آی.اس.آی سرپیچی میکردند با خصومت برخورد می نمود. مخالفت و خصومت آی.اس.آی با احمد شاه مسعود عمده ترین چهره ی مستقل جهاد و مجاهدین، در دهه ی هشتاد و دهه ی نود از همین سیاست های آی.اس.آی ریشه می گرفت. این سیاست و روش آی.اس.آی از نظر امریکایی ها و سی.آی.ای پنهان نمی ماند. اما امریکایی ها که به چیزی غیر از کشتن بیشتر روسها و گرفتن انتقام شکست ویتنام نمی اندیشیدند، هر ناز آی.اس.آی را می خریدند و از هر غلطی و بی رحمی آن در رابطه با افغانستان اغماض میکردند. یک چشم دید نگارنده در مورد اعطای اختیارات سی.آی.ای به آی.اس.آی و عملکرد آن (آی.اس.آی) تا سرحد قتل یک عنصر مستقل در جهاد افغانستان می تواند تصویری روشنی از سیاست استخباراتی ایالات متحده امریکا باشد: سی.آی.ای در نیمه دوم دهه ی هشتاد یک دستگاه امریکایی فرستنده موج کوتاه رادیو را با قدرت ده کیلووات برای مجاهدین تهیه کرد. طبق معمول این فرستنده به آی.اس.آی تحویل داده شد. آی.اس.آی با استخدام تعدادی از افراد حزب اسلامی گلبدین حکمتیار، نشرات رادیو را بنام رادیو صدای افغانستان آغاز کرد. بعد از خروج قوای شوروی در 1988 که حکومت مؤقت مجاهدین تحت ریاست صبغت الله مجددی بوجود آمد رادیوی مذکور به وزارت دعوت و ارشاد حکومت سپرده شد. ریاست رادیو را در وزارت دعوت و ارشاد سید رسول به عهده داشت. سید رسول یکی از نویسندگان و محققین سرشناس مجاهدین بود که بعد از تجاوز شوروی تحصیلات خود را در رشته ی حقوق در کشور هندوستان نیمه تمام گذاشت و به مجاهدین پیوست. در حالیکه رئیس رادیو در حکومت مؤقت به عهده ی سید رسول گذاشته شده بود اما کنترل فرستنده ی رادیو در کوه های جاجی در مرز میان افغانستان و پاکستان در دست آی.اس.آی قرار داشت. سید رسول که شخص وطن دوست و ناسیونالیست بود از تسلط افسران آی.اس.آی که وسایل و پرزده های مورد ضرورت

فرستنده را نزد خود نگه میداشتند شکایت میکرد و خواستار پایان یافتن تسلط آنها بود. یک روز در دفترش واقع "تاوان" پشاور که اتفاقاً نگارنده به حیث رئیس مطبوعات وزارت دعوت و ارشاد نشسته بودم با دو افسر آی.اس. آی که یک نفر امریکایی همراه شان بود به شدت مناقشه و پرخاش کرد. افسران آی.اس. آی برای شنیدن شکایت سیدرسول وحل مشکل بدفتر او آمده بودند. گفته می شد که فرد امریکایی یکی از کارمندان سی. آی. آی مرتبط به امور مخابره و رادیو با آی.اس. آی بود. سیدرسول افسران آی.اس. آی را سرزنش کرده که لیاقت و شایستگی آنها ندارند تا به آزادی و استقلال افغانها خدشه وارد کنند. وقتی آنها از دفتر رئیس رادیو خارج شدند، سیدرسول گفت من عمداً افسران آی.اس. آی را در محضر بادر امریکایی شان سرزنش کردم تا امریکایی ها درک کنند که افغانها غلامی پاکستان و آی.اس. آی را نمی پذیرند. اما ماه های بعد که سیدرسول در زادگاهش ولایت لوگر بمجاهدین به سر میبرد در اثر انفجار مایینی که به شکل کتاب درآورده شده بود به شهادت رسید. این ماین کتاب مانند از پاکستان برایش فرستاده شده بود. اوبه کتاب علاقه ی فراوانی داشت و دوستان او همیشه کتاب تازه ای را که بدست می آوردند برایش میفرستادند. نزدیکان سیدرسول قتل او را کار آی.اس. آی پنداشتند.

مرحله تشدید و گسترش در سیاست استخباراتی

سیاست استخباراتی ایالات متحده امریکا بعد از پایان یافتن ریاست جمهوری جمیز کارتر و آغاز دوره ی ریاست جمهوری "رونالد ریگان" Ronald Reagan وارد مرحله جدید گردید. گسترش دامنه و ابعاد این سیاست از طریق افزایش کمک های نقدی و تسلیحاتی برای تشدید جنگ و ضربه زدن هرچه بیشتر به شوروی در افغانستان از ویژه گی این مرحله بود. در دوران ریاست جمهوری کارتر سیاست استخباراتی ایالات متحده با احتیاط عمل میکرد و در میان تمام سیاست گزاران دستگاه به سر اقتدار، این تنها برژنسکی بود که با حرارت و جدیت طرح و برنامه ی کمک به مجاهدین را در جنگ علیه شوروی و حکومت حزب دموکراتیک خلق دنبال می نمود. حتی رئیس C.I.A "ستان فیلد ترنر" Stanfield Turner و معاون سی. آی. آی در تشدید و گسترش جنگ، اشتیاق و ذوق برژنسکی را نداشتند. "ترنر" گاهی این پرسش را مطرح میکرد که: «آیا مجاز است که برای برآورده ساختن منافع سیاسی امریکا حیات مردم دیگر در مخاطره انداخته شود؟ وی خیلی ناراحت بود که پالیسی امریکا این بود که جنگ باید تا آخرین افغان دوام یابد. ولی سرانجام نامبرده از جنگ افغانها حمایت میکرد.» (76)

وزارت خارجه امریکا که "سایرس وانس" در رأس آن قرار داشت نیز با برژنسکی بر سر گسترش کمک ها برای تشدید جنگ موافقت چندانی نشان نمیداد.



وانس "همانگونه که در کودتای اپریل 1978 دست مستقیم شوروی را نمی دید تا نظریات برژنسکی را در مخالفت علیه دولت کودتا بپذیرد، همانسان به دیدگاه برژنسکی در مورد پیشروی ارتش سرخ بسوی آبهای گرم و منابع تیل در شرق میانه با شک و تردید نگاه میکرد. اما با پیروزی رونالد ریگان از حزب جمهوری خواهان در انتخابات ریاست جمهوری، سیاست استخباراتی ایالات متحده در مسیر موافق با دیدگاه برژنسکی قرار گرفت. هر چند که برژنسکی دیگر در مقام مشاور رئیس جمهور در امور امنیت ملی نبود.

ریگان بعد از احراز مقام ریاست جمهوری، شوروی را امپراطوری شیطان خواند و برای کمک بیشتر به مجاهدین وارد عمل شد. در سال 1980، آخرین سال

رونالد ریگان

ریاست جمهوری کارتر که این کمک به سی میلیون دالر بالغ می شد در سال 1981 و 1982 این مبلغ به هشتاد میلیون دالر رسید و تا سال 1985 در حدود 280 میلیون دالر از دیاد یافت. در حالیکه به همین مقدار و حتی بیشتر از آن توسط عربستان سعودی پرداخته می شد. بعداً میزان این کمک های نقدی تا خروج قوای شوروی از گذشته هم بالا تر رفت. «پس از سال 1985

چک سفیدی در اختیار "سیا" گذاشته شد تا هر نوع و هر قدر اسلحه می خواهد تهیه کند. در سال 1987 مبلغ 660 ملیون دالر برای کمک به مجاهدین تخصیص داده شد که یک افزایش 4000 فیصد را نسبت به سال اول آغاز جنگ نشان میداد.» (77)

مهمترین شریک در سیاست استخباراتی ایالات متحده که نیم هزینه را تأمین میکرد، عربستان سعودی بود. این کار در سعودی نیز توسط سازمان استخباراتی آن کشور انجام میافت که در ریاست آن شهزاده ترکی فیصل قرار داشت. عربستان سعودی حتی بیشتر از ایالات متحده امریکا به اختیار و صلاحیت پاکستان و آی.اس.آی در توزیع امکانات سر ازیر شده به مجاهدین و جهاد افغانستان اعتماد و دل بستگی داشت.

در واقع سیاست استخباراتی ایالات متحده امریکا در نمای یک مثلث استخباراتی شکل گرفته بود که همکاری و پیوند این مثلث در آن دوران و سالهای بعد در مورد افغانستان ادامه یافت. البته این مثلث



ویلیام کیسی **جنرال اختر عبدالرحمن** **شهزاده ترکی فیصل**
همکاری و همسویی بسیاری از دستگاه های استخباراتی کشورهای غربی و اسلامی دوست و متحد را با خود داشت. سه چهره ی معروف که در رأس این مثلث استخباراتی قرار داشتند "ویلیام کیسی" **William Casey** ، جنرال اختر عبدالرحمن و شهزاده ترکی فیصل رؤسای استخبارات ایالات متحده امریکا، پاکستان و عربستان سعودی بودند.

سی.آی.ای تا ختم سال 1991 که صلاحیت قانونی آن برای پیشبرد عملیات مخفی در افغانستان پایان یافت در حدود پنج میلیارد دالر به مصرف رسانید. مصرف عربستان سعودی به همین مقدار تخمین می شود. اینکه این همه پول های هنگفت در جریان سیاست استخباراتی ایالات متحده از سوی سی.آی.ای بمصرف می رسید چگونه و از چه مدارک قانونی در سیستم پیچیده ای آن کشور بدست می آمد بدرستی مشخص نبود. "جورج آر نی" خبرنگار رادیو بی بی سی به نقل از یک نشریه ی امریکایی می نویسد: «سیا به بهای ملیونها دالر، نوت های جعلی افغانی می ساخت و بین مجاهدین توزیع می نمود تا با آن مصارف ترانسپورتی و دیگر امور خود را تکافو نمایند.» (78)

برخی از نویسندگان و محققین دیگر تهیه ی بخشی از این پول ها را از فروش مواد مخدر مطرح میکنند که توسط ادارات مبارزه با مواد مخدر و دستگاه های امنیتی ایالات متحده امریکا در دهه ی هشتاد صادره و ضبط می شد: «هنوز سه روز از داخل شدن ریگان به کاخ سفید نگذشته بود که مهمان خاصی به ملاقاتش رسید. این مهمان "الکسندردی میرانچ" رئیس سازمان استخبارات خارجی فرانسه بود. در این ملاقات وزیر دفاع، مشاور امنیتی ریگان و مشاور امنیت ملی امریکا نیز حضور داشتند. مجله ی تایم در شماره 13 جون 1992 مصاحبه ای داشت با "دی میرانچ" که در آن از این ملاقات نیز ذکر بعمل آمده بود.

در اثنای این ملاقات "دی میرانچ" از ریگان می پرسد: آقای رئیس جمهور! آیا میتوانم بپرسم که با اشیای ضبط شده از طرف مؤسسات مربوط به مبارزه با مواد مخدر چه می کنید؟ ریگان پاسخ میدهد: بصورت دقیق نمیدانم که با آنها چه می شود. ولی حدس میزنم که باید زیر مراقبت شدید به آتش کشیده شوند. "دی

میرانچ" میگوید: آقای رئیس جمهور این یک اشتباه است که شما مرتکب می شوید. ضبط آن چیزها برای من قابل فهم است ولی سوختاندن آن برایم قابل فهم نیست. من پیشنهاد مینمایم که یک قسمت این موارد را به اردوگاه های ارتش شوروی به افغانستان بفرستید تا از این راه نیروی رزمی سربازان ارتش سرخ را به تحلیل برید. آقای رئیس جمهور! آیا این همان شیوه ای نیست که مقاومت ملی ویتنام علیه ارتش شما استفاده کرد و معنویات آنرا بزمین کوفت؟ من پیشنهاد می کنم که بخش باقی مانده ی آنرا در بازارهای جهان بفروش رسانید تا مصارف جهاد افغانستان را تأمین نمایند. ریگن با شنیدن سخنان رئیس استخبارات خارجی فرانسه لحظه ای در تفکر فرو رفت و سپس گفت: من تا هنوز چنین اندیشه ای بلند و پیشنهاد مهمی را از هیچکس نشنیده ام. این را گفت و گوشی تلفون را برداشته با "ویلیام کیسی" رئیس سیا در تماس شده از او خواست تا به پیشنهادات جالب مهمان فرانسوی گوش فرادهد. فردای همان روز "ویلیام کیسی" با "دی میرانچ" ملاقات نموده و در زمینه ی تطبیق عملی پیشنهاد موصوف تبادل افکار نمودند. (79)

"ویلیام کیسی" رئیس سی.ای.ای مانند برژنسکی خصومت شدیدی با شوروی و کمونیسم داشت. کیسی



متعلق به یک فامیل کاتولیک ایرلندی در شهر نیویارک تولد یافته بود. او در رشته ی حقوق تحصیل کرد و وظایف مختلفی را در مؤسسات اکادمیک و اطلاعاتی ایالات متحده انجام داد. کیسی در دوره ی اول ریاست جمهوری "رونالد ریگن" در اواخر 1980 مسئول کمپاین تبلیغاتی او بود. وی پس از پیروزی "ریگن" در 28 جنوری 1981 بریاست C.I.A گماشته شد و تا 29 جنوری 1978 در این سمت باقی ماند. او نفوذ زیادی به "ریگن" رئیس جمهور ایالات متحده داشت و برخلاف تعامل به عضویت کابینه ی رونالد ریگن درآمد: «این کار که رئیس سی.ای.ای کرسی در کابینه داشته باشد و در طرح پالیسی مستقیماً سهم بگیرد بی سابقه بود. کیسی یک کار بی سابقه ای دیگر را هم انجام داد و آن این بود که توانست

ویلیام کیسی در جوانی، سال 1942

در مجاورت محوطه قسمت غربی قصر سفید متصل با دفتر شورای امنیت ملی در تعمیر دفتر کابینه برای خود دفتری بگیرد. "مارتین اندرسن" که درباره ی کیسی بمنظور خاص خودش مطالعه میکرد میگوید که کیسی به حیث یک تن از همکاران خیلی نزدیک ریگن گاهی در این دفتر ستراتیژیکش در مجاورت قصر سفید کار میکرد و گاهی به مرکز سی.ای.ای واقع در "لانگلی ویرجینیا" Langley Virginia میرفت. "اندرسن" می نویسد که کیسی بر مشاورین رئیس جمهور در امور امنیت ملی تسلط داشت و تمام امور استخباراتی را بشمول فعالیت های مخفی سی.ای.ای در کنترل خود داشت. (80)

نقش کیسی در پیشبرد سیاست استخباراتی ایالات متحده بسیار عمده و مهم ارزیابی میشود. روزنامه نیویارک تایمز در 1988 عملیات مخفی C.I.A را در افغانستان پس از جنگ ویتنام بزرگترین نوع عملیات در جهان خواند: «عملیات مخفی سیا در افغانستان، پس از جنگ ویتنام بزرگترین نوع خود در جهان بود. در کانگریس امریکا همبستگی فوق العاده ی هر دو حزب در مسئله افغانستان به نمایش آمد. در پیشاپیش این نمایش سیاستمدارانی از قبیل "چارلیس ولسن"، نماینده تکزاس در کانگریس قرار داشتند. پس از سال 1983 کانگریس از راه انتقال تخصیصات وزارت دفاع به حساب "سیا" نسبت بدرخواست حکومت پول بیشتری را برای کمک با مجاهدین افغان منظور کرد. در عین حال، ویلیام کیسی رئیس اداره ی سیا از نفوذ خود استفاده کرده حکومت های دیگر را تشویق می نمود که کمک های شان به مجاهدین افغانی را از کانگریس و وزارت خارجه امریکا مخفی نگهدارند. عربستان سعودی بزرگترین مددکننده پس از ایالات متحده بود. در اواخر 1981 ریاض موافقه نمود که در جنگ مقدس علیه کمونیسم در برابر هر دال امریکا یک دالر مصرف کند و در عوض سیا موافقت نمود علی الرغم مخالفت کانگریس اجازه خریداری پنج فروند هواپیمای مراقبت کننده ی آواکس به آن کشور داده شود. چنانچه

از آن به بعد طبق بعضی گزارش ها عربستان سعودی بیش از نیم بلین دالربه حساب بانکی سیا در سویزرلند و جزایر کیمان تنها در دو سال 1984 و 1985 انتقال داد.» (81)

سیاست استخباراتی ایالات متحده تنها به اعطای پول نقد برای جنگ افغانستان خلاصه نمی شد. فراهم آوری اسلحه و مهمات بخشی عمده ای از کار سی.ای.ای در این پروسه بود. به ادعای رئیس دفتر افغانستان در آی.اس.ای، پول های که برای خریداری اسلحه از سوی سی.ای.ای و عربستان سعودی بکار میرفت جدا از مقداری بود که به عنوان کمک های نقدی پرداخته می شد: «اگر یک دالرا از طرف ایالات متحده تهیه می شد، دالردیگر از جانب حکومت عربستان سعودی جمع می شد. این وجوه آمیخته که سالیانه بالغ بر چندین صد ملیون دالرمی شد از طرف سی.ای.ای به حسابهای مخصوص در پاکستان تحت کنترل آی.اس.ای انتقال داده می شد. این مبالغ از پولیکه جهت خریداری اسلحه مصرف می شد بکلی جدا و علیحده بود.» (82)

اینکه آیا واقعاً آن همه کمک های نقدی و تسلیحاتی به مجاهدین در داخل افغانستان می رسید و یا مجاهدین در جریان این زدو بند ها و عملیات استخباراتی قرار داشتند به بحث جدا گانه ای نیاز دارد. در این جا تنها به این حقیقت اشاره باید کرد که عام مجاهدین که همانا بخش بزرگی از مردم افغانستان بودند نه در آغاز جهاد و جنگ شان علیه مظالم کمونیستان حاکم و تجاوز قوای شوروی و نه در تداوم این مقاومت از آن همه کمک ها و زدو بند های پنهانی در پس کوفته های استخبارات اطلاع داشتند و نه جهاد و مقاومت را برای کسب پاداش سازمانهای جاسوسی دنیا انجام میدادند. بنا بر این مسلم بود که همه امکانات و کمک های سر از پر شده بسوی مجاهدین در دست آنها قرار نمیگرفت. بیشترین سود و بهره را از این امکانات در گام اول آی.اس.ای و پاکستان میبرد. فدراسیون عملیات افغانی در امریکا در سال 1987 اظهار داشت:

«از جمله 1,1 میلیارد دالری که کانگریس برای مجاهدین افغان تخصیص داده بود کمتر از چهل فیصد آن واقعاً در دسترس مجاهدین گذاشته شده بود.» (83)

در حالیکه آی.اس.ای به مقدار هنگفت کمک های تسلیحاتی و نقدی فراهم شده به مجاهدین دستبرد میزد، گاهی به فروش اسلحه ی فرسوده و کهنه پاکستانی نیز میپرداخت تا دالرهای را که از سوی امریکا و عربستان سعودی برای خریداری اسلحه اختصاص داده می شد تصاحب کند. و همچنان سلاح نسبتاً جدید خریداری شده به مجاهدین را در دیپو های پاکستان ذخیره می نمود و به جای آن سلاح کهنه و قدیمی خود را توزیع میکرد: «در سال 1983 یک کشتی که در سنگاپور ثبت شده بود یکصد هزار تفنگ را از بندر کراچی بارزد پس از گذشت چند روز باز به بندر آورد تا نشان دهد که سلاح را از بیرون آورده است. اما مرمی ها، مارک پاکستان را در خود داشت، استخبارات نظامی پاکستان (آی.اس.ای) مجبور شد تا مارک را با پول خود پاک کند.» (84)

سیاست ایالات متحده در تهیه ی اسلحه و تجهیزات جنگی به مجاهدین در نیمه ی اول دهه ی هشتاد علاوه بر اینکه با احتیاط و با پنهانکاری زیادی اعمال می شد، بر مبنای خودداری از تأمین اسلحه ی امریکایی به مجاهدین نیز قرار داشت. سی.ای.ای اسلحه ی ساخت شوروی و یا کاپی آنرا از کشورهای مصر، چین و اسرائیل خریداری میکرد. مصر صاحب مقدار هنگفت سلاح و مهمات ساخت شوروی بود که از دوران جمال ناصر که با مسکو روابط نزدیک داشت باقی مانده بود. بعد از مرگ ناصر جانشین او انور السادات بسوی ایالات متحده و غرب روی آورد. سلاحی را که سی.ای.ای از اسرائیل خریداری میکرد سلاح روسی بود که اسرائیل در جنگ 1982 در لبنان از نیروهای سوریه به غنیمت گرفته بود. سلاح چینیایی کاپی شده از سلاح روسی بود که در جنگ افغانستان بصورت گسترده قابل استفاده محسوب می شد. علاوه بر این C.I.A به تولید سلاح های مشابه روسی می پرداخت: «در صورتیکه اسلحه ی ساخت شوروی به اندازه کافی از کشورهای دیگر تهیه شده نمی توانست "سیا" ترتیبات تولید آنرا بگیرفت. به اساس معلومات منابع استخباراتی ایالات متحده، قسمتی از سلاح هایی که از مصر بدست آورده شد به یک فابریکه ی تحت کنترل سیا که در نزدیکی قاهره قرار داشت، برده شده در آنجا کاپی آنها ساخته شد. همچنان فابریکه های غرب و وسطای امریکا توپ های بی پسلگد و راکت های زمین به زمین پیمان وارسا و کمپنی هوا پیماسازی هیو راکت های ضد هوایی نوع سام 7 ساخت شوروی را با کیفیت بهتری کاپی می نمود.» (85)

مهمات و وسایل نظامی از طریق کشتی به بندر کراچی وارد میگردید و گاهی توسط هواپیما به اسلام آباد انتقال داده می شد: «سی.آی.ای باربندی و پول کشتی را ترتیب داده و ما (آی.اس.آی) را در مورد تاریخ رسیدن آن مطلع میساخت. آی.اس.آی به مجرد مواصلت کشتی، مواد انباشته را تسلیم و آنرا توزیع می نمود. مطبوعات جهان همیشه واضح میساخت که چین اسلحه را از طریق زمینی بواسطه ی شاهراه قراقرم یعنی راه قدیم ابریشم تهیه مینماید. لیکن این موضوع چنین نبود. یک مرمی نیز از این راه نیامده گرچه این خط السیری بود که از طریق آن صدها قاطر برای ما میرسید. درچنان موارد اسلحه در طیاره های چینیایی، امریکایی، سعودی و یا قوای هوایی پاکستان به اسلام آباد رسانده می شد.» (86)

سی.آی.ای در سفارت ایالات متحده آمریکا در اسلام آباد دفتر و کارمندان مشخصی داشت که برای تنظیم و پیشبرد کارها در تماس پیوسته و دائم با آی.اس.آی قرار داشتند. علاوه بر آن ویلیام کیسی رئیس سی.آی.ای به سفرهای متعددی میان واشنگتن، اسلام آباد و ریاض میپرداخت تا سیاست استخباراتی ایالات متحده را در سرانجام کردن پول و اسلحه ی بیشتر به جنگ افغانستان عملی بسازد. کیسی رئیس سی.آی.ای نه تنها در اسلام آباد با جنرال اختر عبدالرحمن رئیس آی.اس.آی دیدار و مذاکره میکرد بلکه با جنرال ضیاء الحق زمامدار نظامی پاکستان روابط بسیار نزدیک و صمیمانه داشت.

ظهور مناسبات رسمی و مرحله تهاجمی در سیاست استخباراتی

در نیمه ی اول دهه ی هشتاد میلادی سیاست استخباراتی ایالات متحده آمریکا در چوکات مناسبات غیررسمی و از طریق سازمان جاسوسی ارتش پاکستان (آی.اس.آی) بصورت مخفی و پنهانی اعمال می شد. سی.آی.ای که در رهبری این سیاست قرار داشت، با وجود فراهم آوری کمک های هنگفت پولی و تسلیحاتی با رهبران احزاب و فرماندهان مجاهدین به ندرت مناسبات نزدیک و مستقیم برقرار میکرد. از وارد کردن سلاح امریکایی در جنگ خودداری می شد و تلاش جدی صورت میگرفت تا روند اعمال سیاست استخباراتی از انظار مخفی بماند. اما در پایان نیمه ی اول و شروع نیمه ی دوم دهه ی هشتاد تغییراتی در سیاست استخباراتی ایالات متحده بوجود آمد. تغییر در روش پنهانکاری و اقتدای کامل به آی.اس.آی، تماس و برقراری روابط مستقیم هر چند بصورت محدود با رهبران و قوماندانان مجاهدین، در پیش گرفتن روش تهاجمی با وارد کردن موشک امریکایی سنگین در جنگ، ارائه ی کمک در عرصه های دیگری چون تعلیم و تربیه برای مجاهدین، میزبانی از رهبران تنظیم های جهادی در قمرسفید، اعزام سفیر رسمی برای مجاهدین در پاکستان در اواخر دهه ی هشتاد از تحولات در مرحله ی جدید سیاست استخباراتی ایالات متحده بود. در راستای مرحله ی جدید در سیاست استخباراتی، رؤسای دفتر سی.آی.ای در اسلام آباد اقدام به تماس های مستقیم و نزدیک با قوماندانان مجاهدین نمودند. سی.آی.ای به توزیع بخشی از کمک های نقدی خود مستقیماً به قوماندانان مجاهدین پرداخت. بسیاری از قوماندانان مشهور تنظیم ها پول نقد را یا خودشان و یا نماینده های شان از مامورین سی.آی.ای در پاکستان دریافت میکردند. تماس و گفتگوهای مستقیم با قوماندانان و رهبران تنظیم ها که هر چند در گذشته به ندرت و دور از انظار صورت میگرفت، بیشتر و علنی تر شد. از میان رهبران تنظیم ها گلبدین حکمتیار بیشترین سهم در محور این تماسها و رابطه ها قرار داشت. به نوشته ی مؤلف کتاب جنگ اشباح: «مامورین سی.آی.ای در پاکستان و آنهای که در مرکز آن سازمان با قضیه ی افغانستان سروکار داشتند، گلبدین حکمتیار را به حیث متحد قابل اعتماد و مؤثر قبول نموده بودند. استخبارات پاکستان، سی.آی.ای را تشویق به نزدیکی با حکمتیار میکرد و سی.آی.ای بصورت مستقل نیز به این نتیجه رسیده بود که حکمتیار در کشتن شورویها شخص بسیار مؤثر بود. "ویلیام پکینی" رئیس دفتر سی.آی.ای در اسلام آباد یکجا با مامورین سی.آی.ای و اعضای کنگره برای دیدن حکمتیار در یک کمپ در سرحد میرفتند.» (87)



موشک های ستگر



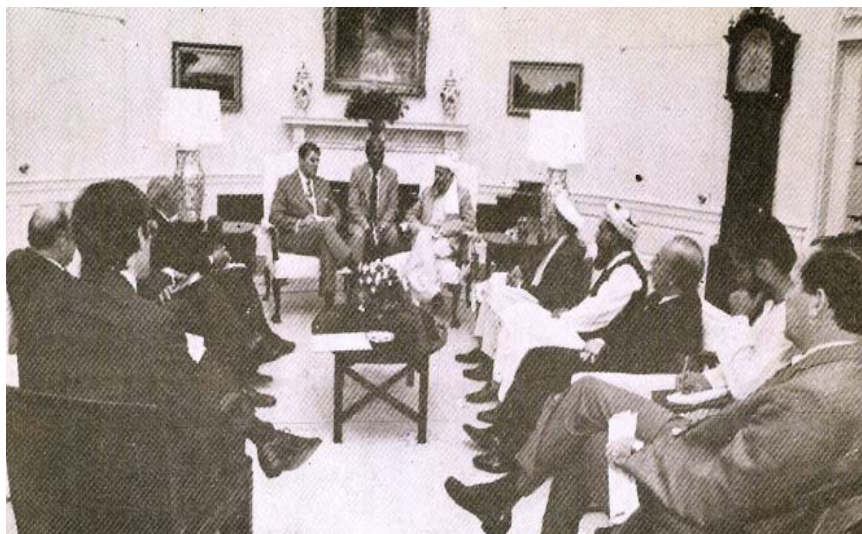
ویلیم کیسی رئیس C.I.A حین بازدید از یک کمپ
مجاهدین در ایالت سرحد پاکستان در 1986

از میان قوماندانان مجاهدین قوماندان عبدالحق، مولوی جلال الدین حقانی و سایر قوماندانان هم مرز بپاکستان بیشتر از همه در تماس های مستقیم و نزدیک با مامورین سی.ای.ای بودند: «هوارد هارت رئیس بخش سی.ای.ای در سفارت امریکادر اسلام آباد که در سال 1981 مقرر شده بود با قوماندان عبدالحق روابط نزدیک ایجاد کرد. ملاقات او با عبدالحق برای بار نخست در پشاور توسط یک عضو ام.ای 6 انگلیس (بخش خارجی استخبارات انگلیس) آماده شد. عبدالحق به حیث رابطه میان سی.ای.ای و "ام.ای 6" با جبهات مجاهدین در اطراف کابل کار میکرد. بعداً راه بلد "هارت" در افغانستان شد. . . . مامورین C.I.A در جایی یک مرکز مخابراتی برای مجاهدین تأسیس نمودند. این مرکز نزدیک کمپ عرب های جهادی قرار داشت. کمپ بن لادن نیز آنجا بود. با وجود منع ورود مامورین امریکایی بداخل، مامورین سی.ای.ای با افراد سی.اس.ای و افغانهای قابل اعتماد به آن کمپها و مراکز میرفتند. . . سی.ای.ای سلاح و مهمات و کمک های بشری زیادی را به پکتیا که در آنجا عرب هادر حال توسعه ی نفوذ خود بودند ارسال نموده و سعودی هارا نیز تشویق به چنین کاری می نمود. جلال الدین حقانی در مرکز این فعالیت ها در سرحد قرار گرفته بود. حقانی با بن لادن و افسران سی.اس.ای تماس مستقیم داشت. حقانی مورد اعتماد کامل سی.ای.ای قرار داشت.» (88)

سیاست استخباراتی ایالات متحده در نیمه ی دوم دهه هشتاد با امضای دستور العملی بنام مقرر ه ی امنیت ملی از سوی رئیس جمهور ریگن مبنی بر افزایش و گسترش کمک به مجاهدین برای راندن قوای شوروی از خاک افغانستان وارد مرحله ی تهاجمی گردید. این دستور العمل در زمانی صادر شد که مذاکرات غیر مستقیم ژنرال سوزی ملل متحد برای دریافت راه حل مشکل افغانستان و خروج قوای شوروی ادامه داشت. دستور العمل از سوی ویلیام کیسی در همراهی با تند روان ضد شوروی کانگریس ترتیب شده بود. کیسی به مساعی ملل متحد که موجب خروج قوای شوروی از افغانستان شود باور نداشت. او به جنگ می اندیشید و تلاش میکرد تا زمینه های قانونی از دیاد کمک برای تشدید جنگ را فراهم کند: «ویلیام کیسی به کمک محافظه کاران ضد کمونیست در اواخر 1984 پلانی را بنام NCDD166 تدوین کرد که اساس حقوقی را برای کارهای سی.ای.ای در افغانستان فراهم میکرد. این پلان منطق افزایش بی سابقه ی کمک های امریکا به مجاهدین را در اواخر 1984 توجیه میکرد. پلان مذکور دادن سلاح پیشرفته ی امریکایی به مجاهدین، آموزش مجاهدین در تکنیک های عملیاتی و آماده کردن آنها به حملات مستقیم علیه صاحب منصبان شوروی را توصیه میکرد. برای تطبیق پلان کمیته ای بنام کمیته ی پلانگذاری و هماهنگی در مورد افغانستان بوجود آمد. در مارچ 1985 (بهار 1364) طرح های این کمیته را ریگن امضاء کرد. از آن بعد برای اولین بار "سی.ای.ای" معلومات بدست آمده از میدانهای جنگ را که توسط اقمار گرفته شده بود در اختیار مجاهدین قرار میداد. امریکا وسایل پیشرفته ی مخابره را به مجاهدین داد که روسها قادر به کشف پیام ارسالی آن نبودند.» (89)

بعد از امضای پروگرام NCDD166 توسط رئیس جمهور ایالات متحده ، میزان کمک های امریکا برای مجاهدین بطور بی سابقه ای بالا رفت: «کمک های نظامی ایالات متحده برای مجاهدین در سال مالی 1986 به 360 میلیون دلار و در سال مالی 1987 به 470 میلیون دلار افزایش یافت. مزید بر آن، مؤسسه ی انکشاف بین المللی ایالات متحده امریکا پروگرام "غیر جنگی" را آغاز نمود که در سال مالی 1988 به 40 میلیون دلار رسید.» (90)

پروگرام مؤسسه ی انکشاف بین المللی ایالات متحده عمدتاً در بخش تعلیم و تربیه صورت گرفت که به موجب آن صدها مکتب ابتدایی در داخل افغانستان در مناطق تحت تسلط مجاهدین تأسیس گردید. ایجاد مکاتب و تدوین نصاب درسی توسط دفتری بنام "مرکز تعلیمی افغانستان" در پشاور با تمویل مالی ایالات متحده صورت می گرفت. نصاب تدوین شده از سوی این مرکز برای مکاتب یک نصاب جنگی بود. حتی در کتاب های ریاضی دوره ی ابتدایی، عملیه ی چهار گانه ی ریاضی با کشتن و زخمی کردن عساکر روسی بیان می شد. علاوه از مرکز تعلیمی، مؤسسات تبلیغاتی و فرهنگی چون شورای ثقافتی جهاد افغانستان در اسلام آباد



و مرکز خبری افغان در پشاور و مؤسسات دیگر با پول ایالات متحده ایجاد و فعال گردیدند.

در سال 1985 رونالد ریگن در قصر سفید از رهبران بسیاری تنظیم های هفت گانه ی مجاهدین پذیرایی کرد که این امر در واقع بصورت رسمی حمایت ایالات متحده را

رهبران مجاهدین بر ریاست برهان الدین ربانی رهبر جمعیت اسلامی افغانستان حین ملاقات با ریگن در قصر سفید در سال 1985

از مجاهدین در جنگ و جهادشان علیه

قوای شوروی و حکومت کابل منعکس می ساخت. سال بعد در اپریل 1986 سید احمد گیلانی رهبر تنظیم محاذ ملی با جورج بوش معاون ریگن رئیس جمهور امریکا ملاقات نمود. در خزان 1986 موشک های ستینگر Stinger به آی.اس.آی داده شد تا در دسترس مجاهدین قرار داده شود. آی.اس.آی مطابق برنامه و سیاست خود نخست این موشک ها را در اختیار قوماندانان حزب اسلامی حکمتیار در ننگر هاروپکتیا گذاشت.



موشک های سنتگر در ولایات ننگرهار و پکتیا

علاوه از سنتگر موشک های "پلوپایپ" Blowpipe ساخت انگلستان و راکت های چینیایی نوع BM-1 و BM-2 بدست مجاهدین قرار گرفت. سنتگردها فروند چرخ بال روسی را سرنگون کرد و مجاهدین را در یک حالت بهتر جنگی علیه قوای شوروی قرارداد. حالت تهاجمی در سیاست استخباراتی امریکا تا پایان خروج قوای شوروی و حتی تا آخر دهه ی هشتاد ادامه یافت. و در آن زمان با تعیین سفیر رسمی در امور مجاهدین مناسبات رسمی در کنار سیاست استخباراتی شکل علنی به خود گرفت.

ایالات متحده و افغانستان بعد از خروج قوای شوروی

ایالات متحده ی امریکا یکی از دو طرف تضمین کننده ه گان بین المللی موافقت نامه ی ژنیو بود. در طرف دیگر شوروی قرار داشت که به حیث ضامن درپای موافقت نامه امضاء کرد. در تضمین نامه آمده بود: «



حکومت های اتحاد جماهیر شوروی و سوسیالیستی و ایالات متحده امریکا، با ابراز حمایت از اینکه جمهوری افغانستان و جمهوری اسلامی پاکستان یک حل و فصل سیاسی از طریق مذاکره را بمنظور عادی ساختن مناسبات و تأمین حسن همجواری میان دو کشور و همچنان تقویت صلح و امنیت بین المللی در منطقه عقد نموده اند. با آرزومندی به اینکه به نوبه ی خود در راه نیل به اهدافی که جمهوری افغانستان و جمهوری اسلامی پاکستان برای خود تعیین نموده اند و با در نظر داشت تأمین احترام برای حاکمیت استقلال، تمامیت ارضی و عدم انسلاک آنان، متقبل میشوند که بطور قطعی از هرگونه مداخله و دخالت در امور داخلی جمهوری افغانستان و جمهوری اسلامی پاکستان خود داری ورزند و تعهدات مندرج در موافقت نامه ی دوجانبه بین جمهوری افغانستان و جمهوری اسلامی پاکستان درباره ی اصول مناسبات متقابل بخصوص در مورد عدم

مداخله و عدم دخالت را احترام نمایند. از تمام دول تقاضا مینمایند **جورج شولتز وزیر خارجه ی ایالات متحده که با وزیر خارجه ی شوروی** تا آنان نیز چنین عمل نمایند. این اعلامیه بتاريخ 15 می 1988 **تضمین نامه را امضاء کرد** نافذ میگردد. محل امضای وزیران خارجه ی اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا «(91)

در حالیکه "جورج شولتز" George Shultz وزیر خارجه ایالات متحده به عنوان یکی از تضمین کنندگان درپای سند ژنیو امضاء کرد اما اظهار داشت: «امریکا قصد ندارد کمک نظامی خود به نیروهای مقاومت را کاهش بخشد. تسلیم دهی سلاح به نیروهای مقاومت (مجاهدین) تا وقتی جریان خواهد داشت که شوروی به کابل اسلحه بفرستد.» (92)

برای ایالات متحده تطبیق و رعایت موافقت نامه ی ژنیو از سوی آن کشور و متحدینش یک عقب نشینی و شکست در جنگ افغانستان علیه قوای شوروی پنداشته می شد. زیرا موافقت نامه میان دولتین افغانستان و پاکستان صورت گرفته بود که در آن به قطع مداخله در امور داخلی طرفین تأکید میگردد. مداخله گران از دیدگاه حکومت کابل و شوروی، ایالات متحده، پاکستان و کشورهای کمک کننده به مجاهدین بودند. امضای پاکستان درپای این تعهد دوجانبه با حکومت حزب دموکراتیک خلق و امضای ایالات متحده امریکا به عنوان یک طرف تضمین کننده در موافقت نامه از یکسو حقانیت حکومت تحت حمایت شوروی را در جنگ مشترک آن حکومت و قوای شوروی علیه مجاهدین نشان میداد و از سوی دیگر رسمیت و قانونیت حکومت مذکور را تثبیت می نمود. تطبیق موافقت نامه ژنیو در واقع ادعای شوروی و حکومت دست نشانده اش در کابل را تأیید و توجیه میکرد که در زمان ورود قوای شوروی برای جلوگیری از مداخلات امپریالیستی بدعوت رسمی حکومت افغانستان عنوان می شد. بازگشت قوای

شوروی بر اساس توافقات ژنیو و اجرای توافقات بمعنی توقف آن مداخلات در یک توافق و تضمین بین المللی بود که در نتیجه ی آن حکومت محصول تجاوز و مورد حمایت شوروی بجای خود باقی میماند. شگفت آور این بود که در توافقات ژنیو هیچ گونه نقشی برای مجاهدین بعنوان طرف اصلی جنگ با قوای شوروی و کمونیستان حاکم در نظر گرفته نشده بود. علاوه بر آن بر مبنای توافقنامه ی مذکور، مجاهدین از دریافت هر گونه کمک کشورهای خارجی محروم می شدند. اگر مداخله گرجارجی از دیدگاه مسکو و کابل، ایالات متحده امریکا، پاکستان و کشورهای دیگر کمک کننده به مجاهدین بودند، این مداخله گرازدیدگاه امریکایی ها و متحدینش در جنگ افغانستان، شوروی بود که با دخالت و تجاوز نظامی، حکومت دست نشانده را بصورت نامشروع و غیرقانونی بوجود آورد. در حالیکه توافقنامه ی ژنیو جلومداخلات امریکایی ها را میگرفت اما به حکومت محصول دخالت نظامی روسها مجال بقا و مشروعیت میداد. شوروی 9 سال قبل برای ابقای حکومت حزب دموکراتیک خلق دست به یورش نظامی زده بود ولی 9 سال جنگ در افغانستان نه تنها توقع و هدف شوروی را برآورده نساخت بلکه برعکس، حکومت کمونیستان طرفدار مسکودر کابل به مخالفت هایی به مراتب بیشتر و گسترده تر از پیش روبرو گردید. و جنگ در افغانستان به یک قیام و مقاومت ملی و جهاد تبدیل شده بود. و این امر، جز به معنی ناتوانی و به تعبیر دیگر شکست روس ها در جنگ چیزی دیگری تلقی شده نمی توانست. اما روس ها با تطبیق موافقت نامه ی ژنیو، جنگی را که در واقع باخته بودند به آسانی میبردند. این یک پیروزی بزرگ برای شوروی و حکومت دست نشانده و مورد حمایت آن ها در کابل بود. چیزیکه برای ایالات متحده امریکا و متحدینش قابل پذیرش محسوب نمی شد. به ویژه ایالات متحده ضعف شوروی را که بسوی بحران اقتصادی و اجتماعی میرفت میدانست؛ از ناتوانی و ناکامی روس ها در جنگ افغانستان اطلاع داشت و از تصمیم مسکودر خروج عساکر خود از افغانستان چه با امضاء و چه بدون امضای موافقت نامه آگاه بود. اینکه ایالات متحده چرا به حیث ضامن دریای موافقت نامه ی پر از نواقص و معایب و توافقنامه ی غیر عملی و غیر قابل پذیرش امضاء کرد و سپس برخلاف امضای خود عمل نمود، باید گفت که امریکایی ها از آغاز جنگ و جهاد افغانستان برنامه ی سیاسی در مورد حل سیاسی مشکل افغانستان و پروگرامی برای تشکیل حکومت در این کشور نداشتند. و به عبارت دیگر امریکایی ها فاقد یک استراتژی مشخص و شفاف در مورد افغانستان بودند. به خصوص کمک آنها در جنگ برای جانشین ساختن مجاهدین به عوض کمونیستان طرفدار مسکودر حکومت نبود. علاوه بر این، ایالات متحده علی الرغم کمک های مالی و تسلیحاتی سالهای اول به مجاهدین، به خروج روسها و سرنگونی حکومت طرفدار آنها در کابل باور نداشت. مذاکرات ژنیو از دید امریکایی ها به ویژه از نظر سیاستگزاران سیاست استخباراتی آن کشور در مورد افغانستان بیشترین تبلیغات روس ها برای اغفال اذهان جهانی بود. امریکایی ها به این باور نبودند که مذاکرات ژنیو منجر به خروج قوای شوروی از افغانستان می شود. و از طرف دیگر آنها علاقه و تمایلی هم به بیرون رفتن زودهنگام روس ها از معرکه افغانستان نداشتند. اگر امریکایی ها بسوی مذاکرات ژنیو با این علاقه و باور نگاه میکردند، سیاست استخباراتی خود را مبنی بر کمک پولی و تسلیحاتی به مجاهدین و جنگ علیه قوای شوروی کنار میگذاشتند. وقتی در مذاکرات ژنیو روشن شد که مسکو واقعاً خواهان بیرون بردن قوای خود از افغانستان است و مذاکرات بسوی شکل گیری توافقاتی در این مورد پیش میرود، امریکایی ها از لحاظ سیاسی غافلگیر شدند و از لحاظ نظامی حالت تهاجمی گرفتند. سیاست استخباراتی خود را تشدید کردند و به کمیت و کیفیت کمک های پولی و تسلیحاتی برای مجاهدین افزودند. در آغاز تجاوز نظامی شوروی و مقاومت علیه آن در افغانستان توقع امریکایی ها به کشتن شورویها و ضربه زدن به آنان خلاصه می شد اما در سالهای بعد که ضعف روس ها نمایان گردید توقعات امریکایی ها هم بالا رفت. خروج قوای شوروی از افغانستان، فروپاشی امپراطوری شوروی، سرنگونی حکومت طرفدار شوروی در کابل شاید امیدها و رویا هایی میبود که مشغله ی ذهنی دولتمداران امریکا را میساخت. رویاهای که بسیار زود از حد گمان و انتظار آنها به واقعیت پیوست.

در حالیکه ایالات متحده بدون توجه به توافقنامه ی ژنیو کما کان به حمایت نظامی مجاهدین در جنگ علیه حکومت نجیب الله ادامه داد، اما در بُعد سیاسی این حمایت فاقد موضع گیری مشخص و روشن و درگیر نظریات متفاوت دولتمداران و ارگانهای حکومتی بود. همان اختلافاتی که پیش از تجاوز نظامی شوروی و در اوایل وقوع این تجاوز میان وزارت خارجه و مشاور امنیت ملی و سپس C.I.A بر سر نحوه سیاست امریکا در مناسبات با افغانستان پیش آمد، اختلافات مشابه مجدداً بعد از خروج قوای شوروی تبارز کرد. در آن دوران ریاست سی.آی.ای را در ایالات متحده "ویلیام ویبستر" William Webster به عهده داشت که در می 1987 جانشین "ویلیام کیسی" شده بود. نخست این اختلاف میان "ادموند



مکیویلیم" نماینده خاص وزارت خارجه در سفارت ایالات متحده در اسلام آباد برای افغانستان و "بیردین" رئیس دفتر سی.آی.ای در سفارت بوجود آمد. نماینده ی وزارت خارجه که روابط مستقیم با افراد و گروه های مختلف مجاهدین در پشاور و کوئته برقرار کرده بود از تسلط سی.آی.اس در امور مجاهدین و همسویی سی.آی.ای با آن انتقاد میکرد. به خصوص برنامه ی سی.آی.اس را در به قدرت رسانیدن گلبدین حکمتیار زیر سوال میبرد. او دیدگاه ها و تحلیل خود را به واشنگتن انتقال داد. اما مسئول سی.آی.ای در سفارت با نظریات او موافقت نداشت. بعداً این اختلاف نظر میان "پیتر تامسن" Peter Tamsen سفیر ایالات متحده برای مجاهدین و رئیس سی.آی.ای در سفارت ادامه یافت. تامسن در بهار 1989 مقارن با خروج قوای شوروی از

افغانستان با موافقت مجلس کانگریس امریکا به حیث سفیر نزد مجاهدین توظیف **پیتر تامسن** شد. تعیین نماینده در سطح سفیر به پیشنهاد و تلاش سناتور "گوردن همفری" Gordon Humphery از طرفداران جدی مجاهدین در کانگریس انجام شد. هر چند تعیین پیتر تامسن همزمان با تشکیل حکومت مؤقت مجاهدین بر هیری صبغت الله مجددی در پشاور صورت گرفت، اما ایالات متحده از شناسایی رسمی حکومت مذکور خودداری کرد. تامسن در رفت و آمد میان واشنگتن و پاکستان بود و در ملاقات و مذاکرات دایمی با گروه های مختلف مجاهدین به سر میبرد. در حالیکه سی.آی.ای در تصمیم و پلان مشترک با سی.آی.اس از سرنگونی حکومت نجیب الله از راه نظامی پشتیبانی میکردند و سی.آی.اس گلبدین حکمتیار را به عنوان جانشین نجیب الله در حکومت آینده انتخاب کرده بود که سی.آی.ای مخالفتی به آن نشان نمیداد، پیتر تامسن از ایجاد حکومت وسیع و با نقش محمد ظاهر پادشاه سابق حمایت میکرد. تامسن در پاکستان بصورت علنی موضوع شاه سابق را مطرح می نمود و به نفع او تبلیغ میکرد. این نظریات و موضع گیری موصوف به مخالفت تنظیم های مجاهدینی که بنیاد گرا خوانده می شدند قرار می گرفت. و به خصوص گلبدین حکمتیار و عبد رب الرسول سیاف از اظهارات تامسن نا رضایتی نشان میدادند. باری در سرمقاله ی هفته نامه صبح پیروزی ارگان نشراتی حکومت مؤقت خطاب به تامسن نوشته شد که: آقای تامسن! سفارت میکنید یا آمریت؟ در مقاله از موضع گیری های تامسن در مورد شاه اسبق به شدت انتقاد بعمل آمد. دفتر سی.آی.ای در اسلام آباد با نظریات تامسن مخالفت میکرد و دیدگاه های او را برای سرنگونی حکومت نجیب الله از راه نظامی که برنامه ی سی.آی.ای بود، اخلاص کننده تلقی می نمود. سی.آی.ای و برخی دیگر از مقامات امریکایی سرنگونی حکومت نجیب الله را در فردای خروج قوای شوروی پیش بینی میکردند. شکست مجاهدین در جنگ جلال آباد در بهار 1989 (1368) با طرح و حمایت وسیع سی.آی.اس که پشتیبانی سی.آی.ای را با خود داشت، نخستین ضربه را بروی افکار و دیدگاه های راه حل نظامی وارد کرد. این شکست به همان حد حکومت مؤقت مجاهدین را بی اعتبار ساخت. علی الرغم آن سی.آی.ای به طرح سرنگونی نجیب الله از راه نظامی در کنار سی.آی.اس باقی ماند و سال بعد برای یک حمله ی نظامی برنامه ریزی شد: «افسران سی.آی.ای در زمستان سال 1990 با افسران سی.آی.اس به خاطر آمادگی برای حمله پیش بینی شده بارها ملاقات نمودند. آن ها همچنان با

حکمتیار ملاقات رودر و نموده برای او امکانات آماده کردند. قرار بر آن شد تا نیروهای حکمتیار با آغاز عملیات میدان هوایی بگرام راتحت حملات راکتی قرار دهد. در این عملیات سی.آی.ای نقشی برای مسعود در نظر گرفته بود. "گیری شرون" (رئیس دفتر سی.آی.ای در اسلام آباد) به پشاور رفته و از طریق مخابره با مسعود صحبت نمود. وعده نمود تا برای بند ساختن شاهراه سالنگ مبلغ پنجاه هزار دالر بپردازد. پول پرداخته شد. سی.آی.ای فکر میکرد با مسعود شدن سالنگ و آغاز حملات بر خوست و کابل رژیم نجیب توان دفاع از خود را نخواهند داشت. اما نیروهای مسعود مطابق به خواست سی.آی.ای عمل ننمودند. سی.آی.ای بسیار قهر بود و از نارضایتی اش مسعود را مطلع ساخت. «(93)

مسلم بود که احمد شاه مسعود در طرح سی.آی.ای برای به قدرت رسانیدن گلبدین حکمتیار مشارکت نمیکرد و برعکس جلوه گر گونه اقدامی را در حاکمیت حکمتیار می گرفت. مسعود خواستار روابط مستقل با ایالات متحده امریکا بدور از چشم و نفوذ سی.اس.آی.ای بود. این رابطه در نیمه ی اول دهه ی هشتاد ایجاد نشد و در نیمه ی دوم هر چند مامورین امریکایی در سی.آی.ای و وزارت تماس های غیر مستقیم با او برقرار کردند اما این تماس ها تا سطح نادیده گرفتن دیدگاه ها و نظریات سی.اس.آی.ای در مورد مسعود پیش نرفت. چون پالیسی ایالات متحده امریکا بر مبنای خشنودی و رضایت پاکستان در مورد افغانستان استوار بود. این پالیسی نه تنها در دهه ی هشتاد میلادی در دوران جهاد بلکه مدت ها قبل از آن در سر لوحه ی سیاست امریکا قرار داشت. و حتی تا اکنون نیز که ایالات متحده در خاک افغانستان هزاران نیروی نظامی دارد پالیسی مذکور به همان قوت خود باقی است. در دهه ی هشتاد که سی.اس.آی.ای ترسیم کننده ی سیاست افغانی پاکستان بود، سی.آی.ای هم بدنبال آن حرکت میکرد. بعد از خروج قوای شوروی که سی.اس.آی.ای در صدد حاکمیت گلبدین حکمتیار بجای نجیب الله در کابل برآمد سی.آی.ای به قول مؤلف کتاب "جنگ اشباح" علی الرغم صداها ی دشمنانه از میان سی.اس.آی.ای و گروه های نزدیک در میان مجاهدین مخالفتی نشان نداد: «وزارت خارجه امریکا فکر میکرد تلاش پاکستان برای به قدرت رسانیدن اسلام گراها سبب ادامه ی ناآرامی و بی ثباتی در افغانستان می شد. اما تحلیلگران سی.آی.ای به قضیه ی افغانستان به شکل بدبینانه می نگریستند. آنها فکر میکردند که صلح به افغانستان به آسانی بر نخواهد گشت و بعضی از مامورین سی.آی.ای نفوذ پاکستان در افغانستان را اجتناب ناپذیر می خواندند. آنها می گفتند با وجود اظهارات دشمنانه ی سی.اس.آی.ای و احزاب جهادی نزدیک آن بر علیه امریکا، این کشور نباید علیه تلاش پاکستان برای پخش نفوذ خود در افغانستان ممانعت ایجاد کند.» (94)

برای ایالات متحده امریکا سرنگونی حکومت نجیب الله در واقع تکمیل پیروزی آن کشور در جنگ علیه قوای شوروی و کمونیسم محسوب می شد. هر چند هم نجیب الله و هم روس ها تلاش کردند تا بعد از خروج قوای شوروی و واشنگتن را قانع بسازند که از حکومت کابل در برابر بنیادگرایی اسلامی مجاهدین حمایت نکند اما امریکایی ها بقای حکومت نجیب الله را با موجودیت شوروی خطرناکتر از سرنگونی آن حکومت می پنداشتند. بویژه که امریکایی ها شاهد تقویت گسترده ی نظامی حکومت نجیب الله مقارن با خروج قوای شوروی با ارسال سلاح های پیشرفته و خطرناکی چون موشک های اسکاد و لونا بودند. از همین جهت بود که امریکا با وجود یک توقف کوتاه کمک نظامی چند ماهه از دسمبر 1988 تا جولای 1989 به مجاهدین، این کمک هارا دوباره آغاز کرد تا حکومت مورد حمایت و دست نشاندۀ شوروی در نبود قوای شوروی به اریکه قدرت باقی نماند.

تلاش های مشترک سی.آی.ای برای سرنگون کردن حکومت نجیب الله از راه نظامی همچنان ادامه داشت که کودتای شهنواز تنی وزیر دفاع در کابل در مارچ 1990 (حوت 1378) بوقوع پیوست. این کودتا بصورت مشترک با گلبدین حکمتیار به همکاری سی.اس.آی.ای برای به قدرت رسانیدن حکمتیار برآه انداخته شده بود. با آنکه سی.آی.ای تا آنوقت در برنامه ی سرنگونی حکومت نجیب الله از راه نظامی بدنبال سی.اس.آی.ای میرفت ولی بنظر میرسد که سی.اس.آی.ای کودتای شهنواز تنی و حکمتیار را از سی.آی.ای پنهان کرده باشد. مؤلف کتاب "جنگ اشباح" در حالیکه این پنهانکاری را تأیید میکند کودتای تنی را پروگرامی برای حاکمیت گلبدین حکمتیار میدانند که مصارف پولی آنرا اسامه بن لادن پرداخته بود: «با نزدیک شدن بهار سی.آی.ای اطلاعاتی بدست آورد که سی.اس.آی.ای بطوریکه جانیه داخل اقدام شده تا حکمتیار را در کابل به قدرت برساند. اطلاعات حاکی از آن بود که یک شیخ ثروتمند عرب

بنام اسامه ملیونها دالر برای عملی شدن این کار در اختیار آی.اس. آی قرار داده است. ستیشن سی. آی. آی در اسلام آباد این معلومات را به مرکز مخابره نمود. روز 7 مارچ 1990 دسیسه ی طرح شده در کابل برملا شد. کودتای تنی بوقوع پیوست. این حادثه بسیاری از مامورین سی. آی. آی را معتقد ساخت که آی.اس. آی در رابطه با حکمتیار با اوصادق نبوده است.» (95)

ناکامی کودتای تنی و حمایت علنی گلبدین حکمتیار از کودتا ضربه ی مهمی برای آی.اس. آی بود. بی اعتنایی و بی اعتمادی سی. آی. آی از آن به بعد در مقابل آی.اس. آی بیشتر شد. هر چند تا یکسال دیگر (اواخر دسمبر 1991) که صلاحیت قانونی سی. آی. آی در مورد پیشبرد عملیات مخفی در افغانستان به پایان رسید، سی. آی. آی همچنان به طرح سرنگونی حکومت نجیب الله از راه نظامی با آی.اس. آی پایبند بود اما تا آنوقت حرارات و ذوق قبلی را در رفاقت و دوستی با آی.اس. آی نداشت. تبلیغات سایر تنظیم ها و رهبران مجاهدین در مورد کودتای تنی و حکمتیار بیش از پیش نظرو طرح آی.اس. آی را زیر سوال برد و موقعیت سی. آی. آی را در حمایت بی چون و چرا از طرح و سیاست آی.اس. آی تضعیف کرد. حکومت مجاهدین بعد از کودتای ناکام تنی که همزمان با خروج قوای شوروی ایجاد شده بود تابا سرنگونی حکومت نجیب الله از طریق نظامی قدرت را بدست بگیرد از اهمیت و اعتبار افتاد. پیتر تامسن سفیر ایالات متحده نزد مجاهدین و کسانی که در امریکا از نظریات او پشتیبانی میکردند بیشتر از گذشته موقف سی. آی. آی را مورد انتقاد قرار دادند. تامسن در صدد حمایت از شورای سرتاسری قوماندانان مجاهدین بجای تنظیم ها و رهبران شان برآمد. سی. آی. آی به این حمایت مخالفتی نداشت چون می پنداشت که اتحاد و هماهنگی قوماندانان مجاهدین می تواند زمینه ی مساعدی را در سرنگونی حکومت نجیب الله از راه نظامی مساعد کند. به خصوص که این شورا توسط قوماندانان مورد رابطه و اعتماد سی. آی. آی چون مولوی جلال الدین حقانی در گام نخست براه انداخته شد. شورای سرتاسری قوماندانان در ماه می 1990 (ثور 1369) با نخستین جلسه خود در پایگاه مولوی جلال الدین حقانی درخواست تشکیل شد و بعداً در 10 اکتوبر 1990 (17 میزان 1369) در شاه سلیم نقطه ی مرزی میان چترال پاکستان و بدخشان افغانستان جلسه ی سوم خود را که احمد شاه مسعود نیز مشارکت داشت دایر کرد. تامسن بعد از تشکیل نخستین جلسه ی شورای قوماندانان برای جلب کمک عربستان سعودی به شورای مذکور به آن کشور سفر کرد. علاوه بر آن غرض دیدار و مذاکره با محمد ظاهر شاه به روم رفت تا حمایت سیاسی او را از شورای قوماندانان جلب کند. این در حالی بود سی. آی. آی یکسال قبل مانع آن شد تا سفر مشابه پیتر تامسن غرض مذاکره با شاه اسبق افغانستان انجام یابد.

سی. آی. آی علی الرغم آنکه دیگر به تلاش های پیتر تامسن در مذاکره با شاه اسبق و تماس با گروه های مختلف مخالفتی نداشت، فکر همسویی با آی.اس. آی را در سرنگونی حکومت کابل از طریق نظامی نیز کنار نگذاشته بود. آی.اس. آی نیز در برابر شورای قوماندانان واکنش و عمل منفی از خود نشان نمی داد تا امریکایی ها را ناخشنود و ناراضی نسازد. با وجود حالت بی اعتنایی و بی اعتمادی سی. آی. آی بعد از کودتای تنی در برابر آی.اس. آی، سرنگونی حکومت نجیب الله از راه نظامی پیروزی سیاست استخباراتی ایالات متحده را کامل میساخت. از این رو امریکایی ها تعداد زیادی از تانک های را که از ارتش صدام حسین در کویت بدست آوردند برای آی.اس. آی دادند تا مجاهدین از آن در سرنگونی حکومت نجیب الله استفاده بدارند. اما عملیات نظامی آی.اس. آی هیچگاه به سقوط کابل و سرنگونی حکومت نجیب الله نیانجامید. و این در واقع نه تنها ناکامی آی.اس. آی بلکه ناتوانی و ناکامی سی. آی. آی را نیز نشان میداد. چون سی. آی. آی بعد از خروج قوای شوروی تلاش زیاد و پرمصرفی را برای سرنگونی حکومت نجیب الله از راه نظامی انجام داد. در حالیکه سیاست استخباراتی ایالات متحده امریکا بعد از خروج قوای شوروی با ناتوانی مجاهدین در سرنگونی حکومت نجیب الله از راه نظامی دچار ضعف و سردرگمی شده بود، با سقوط امپراطوری شوروی در تابستان 1991 و پایان یافتن صلاحیت قانونی C.I.A برای پیشبرد عملیات مخفی در افغانستان در اول جنوری 1992 دفتر ضخیم دوره ی اول این سیاست در دهه ی هشتاد و دو سال نخست دهه ی نود بسته شد. با وجود ناتوانی سی. آی. آی در سرنگونی حکومت نجیب الله، سیاست استخباراتی ایالات متحده امریکا در دهه ی هشتاد یک سیاست موفق و پیروز ارزیابی می شود. زمانیکه آخرین سرباز اشغالگر شوروی از فراز دریای آمو عبور کرد و شوروی به

اشغال افغانستان بدون دست آوردی پایان داد، سی.آی.ای این رویداد را یک پیروزی بزرگ در سیاست استخباراتی ایالات متحده تلقی کرد. در آن روز "بیردن" رئیس دفتر سی.آی.ای در اسلام آباد به مقر سی.آی.ای در "لنگلی" ایالت ورجینیا از پیروزی سازمان و کشور خود سخن گفت و رهبران سی.آی.ای در "لنگلی" برای این پیروزی جشن گرفتند.

امریکا و دولت اسلامی مجاهدین در کابل

ایالات متحده آمریکا، دولت مجاهدین را که در اپریل 1992 جانشین حکومت نجیب الله و حزب دموکراتیک خلق گردید، برسمیت شناخت. پیتر تامسن Peter Tomson که نماینده ی امریکا در سطح سفیرنزد مجاهدین در پاکستان معرفی شده بود تا همزمان با تشکیل حکومت مجاهدین در کابل به حیث سفیر ایالات متحده دروازه ی سفارت کشور خود را در آن شهر بکشد تنها در روزهای نخست انتقال قدرت به سرپرستی صبغت الله مجددی چند ساعتی را در کابل سپری کرد. در همان ایام، واشنگتن نمایندگی او را در سطح سفیرنزد مجاهدین نیز ملغی نمود و تامسن به مأموریت دیگر گماشته شد. ایالات متحده دیگر نماینده و سفیری را در دولت مجاهدین که یک دهه برای آنها کمک پولی و تسلیحاتی فراهم کرده بود تعیین نکرد و از انجام هرگونه همکاری و ایجاد روابط با دولت مذکور خودداری ورزید. امریکا حتی بعداً با سقوط کابل بدست طالبان دروازه سفارت افغانستان را در واشنگتن بست درحالیکه تا آن وقت دولت مجاهدین بصورت یک جانبه سفارت افغانستان را در پایتخت امریکا با تعیین شارژ دافیر باز نگهداشته بود. انجنیر محمد اسحاق نویسنده و دیپلماتیکه پس از انسداد سفارت افغانستان در سالهای اخیر مقاومت علیه طالبان از سوی احمدشاه مسعود نمایندگی دفتر جبهه مخالف طالبان را در واشنگتن به عهده داشت در مورد بی اعتنائی و مخالفت ایالات متحده در برابر دولت مجاهدین می گوید: «امریکایی ها در برابر دولت استادربانی که رهبری دولت مجاهدین را بدست داشت، نفرت داشتند. هیچگاه در مورد دولت اوبه حیث دولت از 1992 تا 1995 فکر نمی کردند. در واقع آنها افغانستان را بعد از سقوط رژیم نجیب الله فرو رفته در جنگ های داخلی میدانستند. رژیم طالبان را بعداً بهتر از حکومت مجاهدین می پنداشتند. در دوران مقاومت ضد طالبان هم وضع به همین گونه بود. با آمر صاحب فقط یک رابطه برای موضوع بن لادن پیدا کردند. آنها بن لادن را طوری می خواستند از بین ببرند که دیگر هیچ مشکلی با طالبان



و پاکستان پیدا نشود. با احمدشاه مسعود روابط خوبی نداشتند. او را متهم بدست داشتن در قاچاق مواد مخدر میکردند و در جنگ های کابل مسئولش می پنداشتند. من بآنکه به توافق خودشان به حیث نماینده جبهه متحد رفته بودم کدام کاری انجام نمی دادند. فقط در برابر پرداخت شصت دالر هر سه ماه ویزای دادند. گاهی یگان ملاقاتی در سطح پائین صورت میگرفت که گپ های متحدالمال گفته می شد. در مجموع امریکایی ها بعد از سقوط حکومت نجیب الله کدام برنامه و استراتژی در مورد افغانستان نداشتند. ذهنیت حاکم این بود که جنگ سر دخت شده دیگرمانی توانیم در یک کشور عقب مانده ی دور افتاده که درگیر هزار مشکل است خود را درگیر سازیم. افرادی که از وزارت خارجه یا از کانگریس گاهی در مورد افغانستان صحبت میکردند و یا با گروه ها و افراد مختلف افغان صحبت میکردند بیشتر

برهان الدین ربانی

نظریات شخصی خود را بیان می نمودند. یکی از یونو کال گپ میزد، دیپلماتهای شان که در پاکستان بودند نظریات پاکستان را می گفتند که پشتونها باید در افغانستان حکومت را داشته باشند که ثبات نمی آید. و . . . » (96)

وقتی از برهان الدین ربانی رئیس اسبق دولت مجاهدین دلایل و عوامل بی اعتنائی ایالات متحده امریکا را در برابر دولت مجاهدین بر رهبری او پرسیدم، گفت:

« کمک کشورها در دوران جهاد بر مبنای یک استراتژی دوام دار نبود. هریک از این کشورها آجندای مخصوص خود را داشتند و تا جائیکه به ایالات متحده امریکا ارتباط داشت دومیست را مورد توجه قرار میداد: یکی جنگ سرد که در مقابل شوروی با مصارف گزاف پیش میبرد. و دوم مشکل و عقده‌ی شکست ویتنام در ذهن امریکایی‌ها باقی مانده بود. تصور امریکایی‌ها به ارتباط افغانستان در ابتدا این بود که درد سری به اتحاد شوروی بسازند. اینکه شوروی شکست بخورد و از هم بپاشد در ذهن شان نبود. بعد از اینکه حوادث انکشاف کرد و کم کم دنیا فهمید و جهاد در سطحی رسید که اتحاد شوروی دارد افغانستان را ترک میگوید در آنوقت آنها پالیسی مقطعی خود را تقریباً تمام شده می‌پنداشتند. البته در دنیای که ما بسر میبریم کمک‌های اخلاقی و انسانی شاید بسیار محدود باشد. به عقیده‌ی من کمک‌های انسانی که در کشورهای آسیا، افریقا و کشورهای عقب مانده صورت می‌گیرد اکثراً کمک‌های بشر دوستانه نیست. شاید به سطح افراد، به سطح شخصیت‌ها و به سطح مؤسسات انسان دوست باشد اما چه بسا از این کشورهای بزرگ هستند که در کمک‌های انسانی مصالح استخباراتی شان مطرح است. مصالح سیاسی- نظامی و مصالح اقتصادی شان مطرح است. سرمایه‌گذاری را به همین شکل می‌کنند.

به این اساس به ارتباط افغانستان یکدم تغییراتی همزمان با اینکه ما به پیروزی رسیدیم از سوی آنها در نظر گرفته شد. آنها می‌خواستند که نظام و حکومتی بر مبنای نظر خودشان پیاده شود. نه بر مبنای آن داعیه‌ای که مردم افغانستان قیام کرده بودند تا حکومتی متکی به ارزش‌های دینی، روحیه‌ی استقلال خواهی، غرور ملی و آزادمندی تشکیل بدهند. این چیزها پیش دنیای دیگر ارزش نداشت و نمی‌خواستند چنین حکومتی بر این مبنا بوجود بیاید بلکه میخواستند آنرا سرکوب بکنند. از همین جا بود که دید و قضاوت آنها در مورد افغانستان آغاز شد.

بنابر این مجاهدین وقتی در کابل صاحب حکومت شدند در یک وضعی قرار گرفتند که خود را تنها احساس کردند. در حالتی که ما دیدیم حتی پلانهای انسانی را کسی عمل نمی‌کرد. حتی کشورهای اسلامی و عربی چون امارات، کویت و عربستان سعودی که مکتب، مسجد، مدرسه و کلنیک می‌ساختند همه رانیم کاره‌ها کردند و رفتند. این طور نبود که دولت مجاهدین نمی‌خواست. در اولین روزهای تشکیل حکومت مجاهدین این پیام را به ایالات متحده امریکا رساندیم که ما علاقه داریم با آن کشور مناسبات نزدیک داشته باشیم و کمک‌های آنرا بگیریم. حتی در دوران جهاد تا جائیکه به جمعیت اسلامی افغانستان و بما مربوط بود به این فکر بودیم که چه قسم یک برنامه‌ی طویل‌المدتی را با دنیای غرب و مخصوصاً با ایالات متحده تنظیم کنیم. سفریکه من به امریکا در آن دوران داشتم و با رئیس جمهور ریگان دیدم آن سفر تنها یک هوس رفتن به امریکا نبود. هدف آن بود تا بتوانیم روابط آینده را که مجاهدین به حکومت میرساند با دنیا قایم بکنیم و پسانها بتوانیم همکاریهای سیاسی، اقتصادی و غیره روابط را با ایالات متحده و جامعه‌ی بین‌المللی در حکومت آینده داشته باشیم. اما وقتیکه ما این جا (کابل) آمدیم و تشکیل حکومت دادیم جواب مثبت نشنیدیم. از این بعد کار شروع شد که در چه شکل این دولت نو بنیاد و چه قسم سقوط داده شود. تا این طور نشان داده شود که ملت‌های که بخواهند خودشان حکومت بسازند و بر اساس فرمایش و هدایت کشورهای بزرگ و قدرتمند دنیا حکومت نسازند، هیچگاه حکومت ساخته نمی‌توانند. . . . » (97)

آنچه را که رئیس دولت اسلامی اسبق مجاهدین در عدم مناسبات و روابط ایالات متحده‌ی امریکا با دولت مذکور عنوان میکند، بخشی از حقیقت و قسمتی از عوامل نهفته در بی‌میلی و بی‌علاقگی امریکا است. ایالات متحده بدلائیل مختلفی نه تنها حاضر به تأمین روابط و همکاری با دولت مجاهدین برهبری برهان الدین ربانی و احمدشاه مسعود نشد بلکه با بی‌تفاوتی در برابر دخالت منطقه‌ی در افغانستان از سوی کشورهای همسایه‌ی آن و به خصوص باباز گذاشتن دست پاکستان در این مدخله زمینه ناکامی و شکست آن دولت را فراهم کرد. زمانیکه طالبان در سپتمبر 1996 موفق به تصرف کابل و سقوط دولت مجاهدین شدند مقامات امریکایی در سطوح مختلف از قنصلگری امریکا در پشاور تا وزارت خارجه در واشنگتن و شرکت نفتی یونوکال (UNOCAL) در کالیفرنیا و مامورین سی.ای.ای در لنگلی و رجینیا خوشحالی خود را

از این سقوط پنهان نمیکردند. روزهاییکه طالبان شهر جلال آباد و ولایات شرقی را در رسیدن به کابل پشت سر میگذاشتند قنصل ایالات متحده در پشاور ذوق زده میگفت که کسی درواشنگتن و نه در هیچ جای دیگر برای رفتن رژیم در کابل اشک نمی ریزد. (98)

سقوط حکومت نجیب الله بدست احمدشاه مسعود و تشکیل حکومتی بر هبری برهان الدین ربانی از همان آغاز توجه و خشنودی ایالات متحده را جلب نکرده بود که سرنگونی آن موجب تأثیری درواشنگتن شود. برای امریکایی ها تشکیل این دولت از زوایا و منظرهای مختلفی نا مطلوب و غیر قابل پذیرش بود:

1 - دولت مذکور در همسویی با هیچکدام از دوپالیسی متفاوت سی.ای.ای و وزارت خارجه که بعد از خروج قوای شوروی ایجاد شد تشکیل نگردیده بود. این دولت نه بر اساس نظریات و تلاش های "پیتر تامسن" که خواستار ایجاد یک راه حل سیاسی با نقش محمد ظاهر شاه و حتی در چوکات ملل متحد بود، بوجود آمد. و نه بر مبنای مساعی و برنامه ی سی.ای.ای که جهت سرنگونی حکومت نجیب الله از طریق نظامی در کنار سی.ای.اس قرار داشت. نقشی را که امریکایی ها برای احمد شاه مسعود در هردو راه حل غرض ایجاد یک حکومت جانشین نجیب الله مدنظر داشتند چیزی بیشتر از یک مشارکت کوچک و ضعیف نبود. سی.ای.ای و سی.ای.اس در عملیات نظامی برای تصرف کابل و سرنگونی حکومت نجیب الله فقط از مسعود انسداد شاهراه سالنگ را مطالبه داشتند. و در راه حل سیاسی مورد نظر تامسن و ملل متحد نیز احمدشاه مسعود به عنوان یکی از قوماندانان مجاهدین مطرح بود که می توانست وظیفه ای را در یک سطح مساوی با سایر قوماندانان در حکومت داشته باشد. اما سقوط حکومت نجیب الله توسط احمد شاه مسعود بدون اطلاع سی.ای.اس و سی.ای.ای که به تشکیل دولت مجاهدین بر هبری برهان الدین ربانی انجامید، موجب نارضایتی و شگفتی هردو بخش راه حل سیاسی و نظامی کارگزاران سیاست امریکاشد. سی.ای.ای به همان حدی سرخورده و خشمگین گردید که سی.ای.اس از پیشگامی مسعود در سقوط حکومت نجیب الله عقده مند و خشمگین شد.

2 - تعلق قومی و زبانی برهان الدین ربانی و احمدشاه مسعود به قوم تاجک و زبان فارسی دری عامل مهمی در عدم پذیرش دولت مجاهدین برای ایالات متحده بود. قراردادن رهبری دولت در دست پشتونها، نگرش اصلی سیاست امریکایی ها را در رابطه با افغانستان میساخت. این نگرش و سیاست از عوامل متعددی ریشه میگرفت:

- پایبندی به دیدگاه و سیاست انگلیس که آنها از دوران استعمار خود در نیم قاره هند رهبری دولت افغانستان را در حوزه ی ملکیت قوم پشتون می پنداشتند.

- همسویی با سیاست پاکستان که پاکستانیها حاکمیت غیر پشتون را در افغانستان مخالف منافع و مصالح ملی خود تلقی میکردند.

- مخالفت با رژیم اسلامی ایران که دولتی بر هبری تاجک ها و فارسی زبانان را در افغانستان همسو با تمایل و خواست آن رژیم ارزیابی می نمودند. بدون تردید زیانهای مخاصمت دولتمردان جمهوری اسلامی ایران را با ایالات متحده و عربستان سعودی بیشتر از ایرانیها در دو نیم دهه ی اخیر اقوام غیر پشتون به خصوص تاجک ها و فارسی زبانهای افغانستان بدوش کشیدند. اگر آیت الله های ایرانی در حکومت شان سیاست عاقلانه و واقع بینانه ای را در ارتباط با ایالات متحده و کشورهای مسلمان عربی پیش میگرفتند، هرگز زمینه ی دخالت و تاخت و تاز پاکستان در امور افغانستان مساعد نمی شد و خود امروز در حصار نظامی و تهدید نیروهای امریکایی قرار نمی گرفتند.

هرچند برهان الدین ربانی و احمدشاه مسعود در سالهای حکومت خود در کابل که سراسر در بی ثباتی و جنگ سپری گردید تلاش ناموفقی انجام دادند تا تمایل و علاقه ایالات متحده امریکارا در همکاری به حکومت خود جلب کنند. خاصتاً مسعود به جای تلاش برای قانع ساختن پاکستان و تغییر دیدگاه های خصمانه سی.ای.اس در مورد خودش و دولت مجاهدین سعی ورزید تا ایالات متحده را راضی به برقراری روابط و همکاری مستقیم با دولت مجاهدین بسازد. و از طریق آن پاکستان را وادار به قطع مداخله و ترک مخاصمت علیه کابل بدارد. اما ایالات متحده هیچ گوش شنوایی برای آنچه که از کابل گفته می شد نداشت و امریکایی ها هیچگونه اعتنایی به حکومت مجاهدین تحت رهبری برهان الدین ربانی و احمدشاه مسعود نشان نمی دادند. ایالات متحده بسوی حکومت آنها در کابل از عینک پاکستانیها می دید.

امریکایی ها هر چند سالها قبل از تجاوز نظامی شوروی در برپایی مناسبات با افغانستان نیات و اهداف پاکستان را مورد توجه قرار میدادند اما در دهه ی هشتاد آی.اس.آی به حیث مجری و نایب سیاست استخباراتی ایالات متحده این امتیاز را بگونه ی مطلق و انحصاری بدست آورد. امریکایی ها که در این دهه تمام امکانات پولی و تسلیحاتی را به کیسه آی.اس.آی ریختند و صلاحیت بذل و بخشش آنرا در اختیار آی.اس.آی گذاشتند، دیگر به هیچ صورتی حاضر نبودند با حکومت برهان الدین ربانی و احمدشاه مسعود که قابل پذیرش برای آی.اس.آی و پاکستان نبود سلام و کلامی داشته باشند. حتی امریکایی ها در حاکمیت طالبان و خاصاً در نیمه دوم سالهای حکومت آنها که در اثر حمایت شان از اسامه بن لادن و سازمان القاعده فکر مخالفت و مخاصمت با طالبان را پیدا کردند هیچگاه حاضر نشدند به احمدشاه مسعود بمثابه نیروی مخالف طالبان همکاری کنند. چون مسعود متعلق به قوم تاجک و غیر پشتون بود در حالیکه از دید سیاست ایالات متحده امریکا نیروی مخالف طالبان برای جانشینی آنها میباید پشتون میبود. به نوشته مؤلف امریکایی "جنگ اشباح": «با اثرپذیری از تجارب گذشته و ارتباط کاری یک دهه با آی.اس.آی مامورین بخش شرق نزدیک سی.آی.آی درباره مسعود مشکوک بودند. این درحالی بود که مامورین مبارزه با تروریسم آن سازمان با او رابطه نزدیک تری برقرار نموده بودند. آنها در اتحاد مسعود و طرفداران شاه توانمندی را برای مقابله ی نظامی با طالبان نمی دادند. سفیر امریکا در اسلام آباد و رئیس ستیشن سی.آی.آی در آن شهر به این باور بودند که مسعود و جبهه متحد او قادر به شکست طالبان نبودند. سی.آی.آی همچنین فکر میکرد یک نیروی پشتون مخالف طالبان وجود نداشت، زیرا پشتونها پراکنده و غیر منظم بوده و از سوی طالبان کاملاً خلع سلاح شده بودند. این برداشت نادرست توسط استخبارات پاکستان شکل داده شده بود. امریکامانند گذشته به جای قبول خطر در همکاری جدی با مسعود یک موضوع غیر فعال اتخاذ نموده و اجازه میداد که سیاست پاکستان جزئی از سیاست خودش گردد. "ریچار دکلارک" در دفتر مبارزه ضد تروریسم قصر سفید که از طرفداران اقدامات جدی علیه طالبان بود در تابستان سال 2000 با اتحاد عمیق نظامی میان امریکا و مسعود مخالفت نمود. کلارک استدلال میکرد که جبهه متحد یک گروه خوب برای آغاز چنین کار نبود، زیرا آنها در تجارت مواد مخدر و نقض حقوق بشر ملوث بوده و به اقلیت های قومی مربوط بودند. به عقیده او در اطراف چنین یک گروه نمی شد یک حکومت ملی را پایه گذاشت.» (99)

3 - خروج قوای شوروی از افغانستان و سپس فروپاشی امپراطوری شوروی و آزادی اروپای شرقی از سلطه روسها و حکومت های کمونیستی یکی دیگر از عوامل اثر گذار در بی اعتنایی ایالات متحده به دولت مجاهدین بود. بعد از آن افغانستان برای واشنگتن اهمیتی نداشت. و در چنین وضعیتی تشکیل دولت مجاهدین بر هبری برهان الدین ربانی و احمدشاه مسعود به عنوان تحولی برخلاف تمایل و برنامه ی مشترک سی.آی.آی و آی.اس.آی بیش از پیش موجب بی اعتنایی و بی تفاوتی ایالات متحده در مورد افغانستان شد. حتی ایالات متحده وظیفه ی اخلاقی و انسانی خود را در همکاری به ایجاد صلح و ثبات در افغانستان که با یک دهه کمک به اشتعال آتش جنگ در آن سرزمین یکی از عوامل بی ثباتی بود، انجام نداد.

وظیفه و کار دفتر سی.آی.آی در اسلام آباد پاکستان بعد از جنوری 1992 که صلاحیت قانونی آن سازمان در مورد عملیات مخفی در افغانستان پایان یافته بود به جمع آوری موشک های ستیگر از افغانستان محدود گردید. هر چند سی.آی.آی این اقدام را بعد از خروج قوای شوروی آغاز کرده بود اما با سقوط حکومت نجیب الله به تلاش های خود در این مورد افزود. مبارزه با مواد مخدر موضوع دیگری در رابطه با افغانستان بود که ایالات متحده با ایجاد یک دفتری در پاکستان به آن توجه نشان داد. در داخل ایالات متحده و در میان اعضای کانگریس و دولتمداران امریکایی هنگام تشکیل حکومت مجاهدین دیگر هیچگونه علاقه ای به افغانستان نشان داده نمی شد. **William Jefferson Bill Clinton** "بیل کلنتن" که در جنوری 1993 انتخابات ریاست جمهوری را برده بود با کابینه اش علاقه ای به افغانستان نداشت. مذاکرات مقامات پائین رتبه امریکایی چه در سطح وزارت خارجه و چه از سی.آی.آی با دولت افغانستان و به ندرت رفت و آمد های آنها در کابل تنها به موضوع جمع آوری موشک های ستیگر و مواد مخدر خلاصه می شد. سپس که موضوع تمديد پایپلین گاز ترکمستان از خاک افغانستان توسط شرکت

امریکایی یونوکال بمیان آمد، تمدید این پایپلین از سوی شرکت مذکور به آجندای مذاکرات امریکایی ها افزوده شد. بگونه ای که دسترسی یونوکال به پروژه تمدید پایپلین با اهمیت و الویت بیشتر از حل مشکل افغانستان و پایان جنگ در این کشور توسط مامورین امریکایی با رهبران دولت مجاهدین مطرح میگردید. خانم "رابین رافل" Robin Raphel معاون وزیر خارجه ایالات متحده در امور جنوب آسیا وقتی در اپریل سال 1996 از مقر طالبان در قندهار بازدید کرد و بعداً مذاکراتی با رهبران دولت مجاهدین در کابل داشت در یک کنفرانس مطبوعاتی در اسلام آباد اظهار نمود: «ما نگران فرصت های اقتصادی این جاهستیم که در صورت برقرار نشدن ثبات سیاسی، ممکن است از دست بدهیم. ما یک شرکت امریکایی (یونوکال) داریم که به احداث خط لوله از ترکمنستان تا پاکستان علاقمند است. این پروژه برای ترکمنستان، پاکستان و افغانستان بسیار سودمند است.» (100)

زمانیکه خانم رافل در کابل در تابستان 1996 با برهان الدین ربانی رئیس دولت اسلامی ملاقات و مذاکره انجام داد، عبدالعزیز مراد سخنگوی دولت اظهار داشت: «من تعجب میکنم که معاون وزارت خارجه ی امریکا بنام کمک به حل مشکل افغانستان به کابل می آید و تا کنون در دوسفر اخیر خویش با رئیس دولت اسلامی افغانستان فقط در مورد یونوکال مذاکره می کند و می خواهد که پروژه ی تمدید پایپلین گاز ترکمنستان توسط کمپنی یونوکال عملی شود.» (101)

در حالیکه جنگ در کابل به شدت ادامه داشت؛ نخست گلبدین حکمتیار به کمک مشهود و آشکار آی.اس.آی به عنوان نیروی اصلی مخالف دولت کابل را راکت باران میکرد و سپس طالبان از سوی آی.اس.آی جانشین حکمتیار در پیشبرد جنگ شدند، ایالات متحده با بی تفاوتی از کنار این جنگ عبور میکرد. موضع گیری و توجه امریکایی ها برای ایجاد صلح در افغانستان تنها به اظهارات لفظی حمایت از مساعی ملل متحد خلاصه می شد. هر روزیکه به عمر حکومت مجاهدین برهبری برهان الدین ربانی در کابل سپری میگردید ذهنیت ایالات متحده در برابر آن به عنوان حکومتی که در مخالفت فزاینده با پاکستان متحد استراتژیک ایالات متحده قرار دارد، نامساعد تر و خرابتر می شد. بلند پایه ترین مقام امریکایی که در تماس و مذاکره به رهبران دولت به خصوص با احمدشاه مسعود قرار گرفت خانم رابین رافل معاون وزارت خارجه بود. او دوبار با مسعود دیدار و ملاقات کرد و در آخرین دور مذاکرات خود در تابستان 1996 در دره ی استالیف واقع شمال کابل ناراضیاتی خود را از بقای حکومت مجاهدین برهبری برهان الدین ربانی و احمدشاه مسعود و خصومت آنها با پاکستان ابراز کرد. احمدشاه مسعود که از این دیدار و مذاکره بسیار ناراحت و خشمگین شده بود و تلاش خود را در سالهای حکومت مجاهدین برای قانع ساختن امریکایی ها مبنی به همکاری و مناسبات نزدیک آنها با خود و دولت مجاهدین بی ثمر و بی نتیجه می دید، همان روز به چند تن از یاران و همزمان خود گفت: کمر خود را برای یک مبارزه و مقاومت دیگر با سلطه گری و زورگویی امریکایی ها ببندید. و روز بعد با فراخواندن تعدادی از قوماندانهایش در جلسه ای که در وزیر اکبرخان کابل تشکیل داد از موقف زورگویانه و نادرست امریکا به تفصیل صحبت کرد و آنها را به ادامه مبارزه و مقاومت دعوت نمود. او در این جلسه به قوماندانان نیروهای خویش از پر خاش و حمایت معاون وزیر خارجه امریکا از طالبان و پاکستان معلومات داد و گفت که امریکا در پشت سر طالبان و پاکستان قرار دارد و از این دخالت و تجاوز پاکستان به افغانستان حمایت می کند. وی در این جلسه جنگ را طولانی خواند و از قوماندانان خواست که برای یک جنگ و مقاومت طولانی آماده شوند. (102)

ایالات متحده امریکا و حکومت طالبان

با ظهور طالبان و حکومت شان در نیمه ی دوم دهه ی نود میلادی، دور تازه ی سیاست استخباراتی ایالات متحده که در اوایل این دهه پایان یافته بود، دوباره آغاز گردید. بار دیگرس.آی.آی به سیاست افغانستان برگشت. اما این برگشت با نخستین دور سیاست استخباراتی ایالات متحده در دهه ی هشتاد تفاوت های زیادی داشت. سیاست استخباراتی ایالات متحده در این دور یک سیاست سردرگم، متناقض، پنهانی، محدود و نامشخص بود. س.آی.آی برخلاف دوره ی قبلی سیاست استخباراتی ایالات متحده در مورد افغانستان، عنان سیاست این دوره را بصورت انحصاری در دست نداشت. اهداف آن نیز مشخص و

روشن نبود. مامورین سی.ای.ای ماموریت های ناتمامی در دوطرف جبهه ی مخالف جنگ افغانستان داشتند. آنها هم با طالبان و حامیان منطقوی طالبان و هم با جبهه ی مخالف طالبان در داخل به رهبری احمدشاه مسعود در زدوبند و گفتگو های مستمر بودند. علاوه از سی.ای.ای، مراجع و ارگانهای دیگر سیاسی و اقتصادی ایالات متحده در تعیین و ترسیم سیاست آن کشور در مورد افغانستان ابراز نظر میکردند. وزارت خارجه و دیپلماتهای امریکایی، شرکت نفتی یونوکال و مشاورین آن، مطبوعات و اعضای کانگریس هر کدام دیدگاه ها و موضع گیری های مختلفی در مورد افغانستان ارائه می نمودند.



طالبان حین ورود به کابل در سپتمبر 1996

شکل گیری جنبش طالبان در سال 1994 و سپس حاکمیت آنها در سپتمبر 1996 در کابل از دیدبرخی از تحلیلگران و محققین پدیده و جریان مورد حمایت ایالات متحده محسوب می شود. برای ناظران و محققینی که در دهه هشتاد شاهد نقش عمده ی استخبارات ایالات متحده، پاکستان و عربستان سعودی در جنگ افغانستان علیه شوروی و حکومت مور دحمایت آن در کابل بودند، مشکل است باور کنند که در دهه ی نود سی.ای.ای یکی از اضلاع عمده و اصلی این مثلث دوضلع دیگر را در افغانستان تنها رها کرده باشد و با آنچه که آنها انجام دادند همسویی نداشته باشد. اظهارات مامورین امریکایی در وزارت خارجه و بیرون از آن، رفت و آمد و مذاکرات آنها در رابطه با افغانستان در پاکستان و منطقه و هم چنان تماس ها و گفتگو با جبهات مختلف در افغانستان بخصوص با طالبان همه و همه بیانگر نقش ایالات متحده در شکل گیری و تقویت طالبان است. مؤلف امریکایی کتاب "جنگ اشباح" می نویسد: «بی نظیر بوتو در بهار 1995 به واشنگتن سفر کرد و با کلنتن ملاقات نمود. او طالبان را یک گروه طرفدار پاکستان معرفی نمود که می توانستند ثبات را به منطقه برگردانند. بوتو میگوید در این مذاکرات موضوع افغانستان در رأس برنامه ی هیچ طرفی قرار نداشت. قضیه ی افغانستان در حال مردن بود. اما تشریحات او از طالبان به حیث بر گرداننده ثبات به افغانستان مورد علاقه مندی مامورین میان رتبه ی امریکایی قرار گرفت. متخصصین امریکا تحت نظر افراد غربگرا چون کرزی قرار گرفته بودند که از ظهور طالبان به حیث یک حرکت متحدکننده پشتونها استقبال نمود. در شورای امنیت ملی امریکا طالبان به حیث نیروی آورنده نظم در سرزمینی که دچار تشتت بوده ارزیابی می شد. سی.ای.ای فکر میکرد که ظهور طالبان ممکن باعث ایجاد

ثبات شود. خانم رافل وعده ای در قصر سفید فکر میکردند طوری که طالبان یک راه حل برای افغانستان شده می توانند، آنها برای شرکت های نفتی امریکا بتوانند یک راه حل باشند.» (103)

وقتی در ایالات متحده از شورای امنیت ملی تا سی.ای.ای، از قمرسفید تا وزارت خارجه و شرکت های نفتی این ذهنیت و باور وجود داشت که طالبان به حیث یک نیروی ثبات آورنده، هم راه حل به افغانستان و هم برای شرکت های نفتی امریکا میباشند، پس آیا امریکایی ها این باور خود را تنها با دعای خیر در مورد طالبان نمایش دادند؟ و یا اینکه هیچگونه خبر و اطلاعی از طالبان نداشتند که از کجا و چگونه تمویل و تسلیح میشوند؟ آیا به قول مؤلف "جنگ اشباح" تنها قضیه ی تنبلی در میان بود: «حتی در این مرحله (اوایل حکومت طالبان) دولت و ارگانهای امنیتی امریکا از دامنه دخالت پاکستان در افغانستان معلومات کافی در دست نداشتند. البته علت آن عدم علاقه به قضیه و تنبلی بود.» (104)

چنین ادعای بی اطلاعی را نویسنده دیگر امریکایی "ریچارد مکنزی" یکی از سردبیران شبکه تلویزیونی C.N.N مضحک می خواند: «در آن زمان مقامات امریکا نسبت به هویت و منشأ این گروه اظهار بی اطلاعی میکردند و کمک و پشتیبانی پاکستان از طالبان را پنهان می نمودند؛ موضعگیری که امروز مضحک بنظر میرسد.» (105) ایالات متحده در دهه ی هشتادبا اتخاذ سیاست استخباراتی در مورد افغانستان در صدد ضربه زدن به شوروی از طریق ویتنامی ساختن سرزمین افغانستان برای روسها بود. اما با فروپاشی شوروی که ضرورت و انگیزه ی اتخاذ چنین سیاستی پایان یافت، در دهه نود بعد از یک توقف کوتاه با اهداف دیگری به افغانستان روی آورد. اینبار هدف اصلی نه ضربه زدن به شوروی که دیگر وجود نداشت بلکه کسب و تصاحب منفعت هایی از تکه و پارچه های امپراتوری شوروی از آسیای میانه تا ماورای قفقاز و تحقق خواستها و اهدافی بود که در چارچوب سیاست "نظم نوین جهانی" تنظیم و تفسیر میگردد. در برخی این اهداف، منافع پاکستان و عربستان سعودی، متحدان اصلی و قدیمی در جنگ دهه هشتاد علیه شوروی و کمونیسم نیز نهفته بود:

- دسترسی به بازارهای آسیای میانه و اعمار پایلین جهت انتقال نفت و گاز آن از طریق افغانستان به بنادر بحری پاکستان و از آنجا به جهان خارج.
- پایان دادن به تسلط روسیه به منابع و انرژی آسیای میانه
- به محاصره کشاندن ایران در ابعاد سیاسی و اقتصادی از سوی سرحدات شرقی با حکومت افراطی سنی مذهب و از لحاظ قومی پشتون در افغانستان. چنین حاکمیتی از برنامه های مشترک آی.اس.آی و سی.ای.ای در پایان دهه ی هشتاد بود.
- جلوگیری از زرع و قاچاق موادمخدر
- پایان دادن به حضور بنیادگرایان مسلمان که از کشورهای عربی و اسلامی در افغانستان جمع شده بودند.

اولین بار سفیر ایالات متحده امریکا در اسلام آباد در اکتوبر 1994 با جمعی از سفیران ممالک غربی در رکاب جنرال نصیر الله بابر وزیر داخله ی پاکستان با گذر از مسیر راه ابریشم در قندهار و هرات بسوی ترکمنستان رفت. اندکی بعد در 31 اکتوبر همین سال، کاروان پاکستانی حامل اموال تجارتهای از همین مسیر بسوی آسیای مرکزی براه افتید. کاروان مذکور حین عبور از قندهار مورد تهدید تفنگداران قرار گرفت و درست در آن لحظه طالبان همچون فرشته های نجات! به سروقت کاروان رسیدند و نه تنها کاروان را نجات دادند که قندهار را هم به سرعت تصرف کردند و تا سال دیگر (1995) به نیمی از کشور مسلط شدند. یکسال بعد که در 26 سپتمبر 1996 کابل به تصرف طالبان درآمد "گلین دویس" Glyn Davies سخنگوی وزارت خارجه ی امریکا همان روز طالبان را مقامات جدید کابل خواند. و آرزو کرد تا مقامات جدید کابل بتوانند به سرعت نظم و امنیت را پیاده کنند. در ضمن اظهار داشت که ایالات متحده امریکا در اقدامات طالبان برای تطبیق قوانین اسلامی چیز قابل اعتراضی مشاهده نمیکند. "مایکل بیردن" رئیس اسبق دفتر سی.ای.ای در اسلام آباد از پیروزی طالبان به وجد آمد و گفت: «این جوانان بدتر از دیگران نیستند. آنها با آنکه کمی احساساتی بنظر می خورند اما به آنهم پیروزی شان بهتر از جنگ داخلی است. طالبان فعلاً به سرزمینی که پاکستان را به ترکمنستان وصل میکند سیطره حاصل کرده اند. اکنون ما

قادر خواهیم بود که لوله ی نفت را از طریق افغانستان کشیده و گاز و نفت را به بازار های جدید انتقال دهیم. همگی باید احساس راحت کنند.» (106)

هر چند "مایکل بیردن" آنزمان بصورت رسمی از طرف سی.آی.ای صحبت نمی کرد و آنچه را که سی.آی.ای در اوایل ظهور و حاکمیت طالبان در همکاری با آی.اس.آی و استخبارات عربستان سعودی انجام داد آشکار نشد اما "گیری شرون" در 1996 مجدداً به حیث رئیس دفتر سی.آی.ای در اسلام آباد تعیین گردید و سپس با طالبان بر سر جمع آوری موشک های ستیگر در قندهار مذاکره بی ثمری انجام داد. با تصرف کابل توسط طالبان، واشنگتن به دیپلماتهای خود در سفارتخانه های ایالات متحده هدایت داد تا با طالبان وارد تماس و مذاکره شوند. سفیر ایالات متحده در پاکستان "تام سیمنز" Tom Simons در هشتم نومبر 1996 با ملا محمد غوث وزیر خارجه طالبان در اسلام آباد ملاقات و مذاکره کرد. جالب این بود که سفیر مذکور به ملا غوث از پیشرفت اسلام در امریکا و احترام امریکا به اسلام سخن گفت تا نشان دهد که ایالات متحده در اسلام خواهی طالبان مخالفتی ندارد. سفیر به ملا غوث گفت: «امریکایی ها نسبت به مردمان دیگر غرب بسیار مذهبی اند. آنها به اسلام که به سرعت در امریکا در حال گسترش است احترام زیاد دارند. . . .

در همین ماه "روبن رافل" Robin Raphel معاون وزیر خارجه، سیاست امریکا در برابر طالبان را در اجلاس بسته شورای امنیت ملل متحد در شهر نیویارک چنین شرح داد: "بخاطر صلح، همه کشورها باید با طالبان تماس برقرار کنند. طالبان بیش از دوثلث خاک افغانستان را تحت کنترل خود دارند؛ آنها افغان اند، مردمان بومی اند و آنها نشان داده اند که شانس باقی ماندن را دارند. دلیل موفقیت آنها این است که اکثریت افغانها، مخصوصاً پشتونها نظم نسبی بی را که توسط طالبان آورده شده بر هرج و مرج حاکم بر افغانستان ترجیح میدهند. گرچه این صلح و ثبات نسبی با بعضی از محدودیت های اجتماعی همراه بوده است. طالبان اکنون یک واقعیت بین المللی اند. به نفع افغانستان و هیچکدام ما نخواهد بود که آنها را تجرید کنیم." (107)



خانم لیلا هلمز

خانم رابن رافل

شگفت آور و پرسش برانگیز این بود که در ایالات متحده امریکا دوتن از زنان بیشتر از هر مردی متمایل به تحریک طالبان برای آنها کف میزدند و هورا می کشیدند. یکی از خانم ها که "رابن رافل" Robin Raphel معاون وزیر خارجه بود، خانم دیگر لیلا هلمز Laila Helms زن افغانستبار که همچون زلمی خلیل زاد مرد امریکایی افغانی الاصل از طالبان با حرارت و اشتیاق دفاع میکرد. لیلا هلمز برادرزاده ی ریچارد هلمز Richard Helms رئیس اسبق سی.آی.ای و دختر حبیب ذکریا نواده ی پسری سردار فیض محمد ذکریا است. فیض محمد ذکریا یکی از اعضای هیئتی بود که تحت ریاست محمولی خان دروازی از سوی شاه امان الله در 1921 جهت شناساندن استقلال کشور بسوی اروپا و ایالات متحده امریکا اعزام شد. فیض محمد ذکریا در دوره های سلطنت امان الله خان، حبیب الله کلکانی، محمد

نادر و محمد ظاهر کرسی های وزارت خارجه و معارف را به عهده داشت. لیلا هلمز با موهای کوتاه سرش که بیشتر مشابه مردان می نمود و با پتلون کوبایی و پیراهن آستین کوتاه در واقع نقش نمایندگی از امیر المومنین طالبان و امارت طالبانی را بازی میکرد. لیلا هلمز در ایالات متحده دلال و نماینده ی مردانی بنام طالبان بود که آنها در افغانستان زنان را بادیده ی تحقیر می نگریستند و از ابتدایی ترین حق انسانی شان جلوگیری میکردند. لیلا در طول حکومت طالبان هر دروازه ای را در ایالات متحده دق الباب می نمود تا از خوبی های طالبان بگوید و در تائید حاکمیت آنها چیزی بشنود: «"سانتولی" همکار "رور اباکر" عضو کانگرس ایالات متحده باری گفت: حالت اسفبار این زن (لیلا هلمز) شفقت انگیز است. او همیشه بدقت ما زنگ میزد تا چیزهایی را که مردم در مورد طالبان میگفتند نفی نماید.» (108)

علاقه ی لیلا هلمز ولایی گری او برای حکومت بدوی وزن ستیز طالبان از برخی دیدگاه ها در روابط خانم لیلا با سی.ای.ای قابل فهم می تواند باشد: «سرویس انترپریس Inter Press Sercice و نویسنده کتاب *Ihe war on Freedom* لیلا هلمز را از چهره مخفی سازمان اطلاعاتی امریکا (C.I.A) خواندند.» (109)

در مطبوعات ایالات متحده نیز طالبان مورد استقبال قرار گرفتند. وال استریت ژورنال *Ihe wall streed Journal* چاپ نیویارک در نخستین روزهای حاکمیت طالبان در کابل، طالبان را افغانان ساده و بهترین چیزی خواند که در سالهای اخیر در افغانستان بوجود آمده اند. زلمی خلیل زاد نویسنده و محقق امریکایی افغان تبار در مقالات متعددی خود طالبان را ستود. او در مقاله ای روز هفتم اکتوبر 1996 در روزنامه واشنگتن پست، اسلام طالبان را یک اسلام سنتی خواند. حکومت اسلامی آنها را مشابه حکومت عربستان سعودی و مخالف حاکمان شیعه در ایران معرفی کرد و حکومت امریکا را به برپایی مناسبات با طالبان فراخواند. "بارنت رابین" Barntt Rubin متخصص افغانستان در انجمن روابط خارجی امریکا در اکتوبر 1996 طی مصاحبه ای با نشریه ی "تایمز" گفت: «طالبان هیچ ارتباطی با بین الملل اسلام بنیاد گرا ندارند و در واقع از آن بیزار هستند.» (110)

شرکت نفتی یونوکال "UNOCAL" (Oil Company of California) سقوط کابل بدست طالبان را در سپتمبر 1996 خیر مقدم گفت. "گریس تاگریت" یکی از مسئولین یونوکال در اکتوبر 1996 به "فانیشل تایمز" *Finanial Times* چاپ لندن اظهار داشت که ایالات متحده امریکا میباید حکومت طالبان را برسمیت بشناسد. "ماری میلر" Mary Miller معاون یونوکال که مسئولیت پروژه پایپلین افغانستان به عهده او گذاشته شد بعد از پیروزی طالبان در کابل، دفتر یونوکال را در شهر قندهار تأسیس کرد. برخی از تحلیلگران فعالیت و برنامه ی "یونوکال" را در افغانستان و بویژه روابط آنرا با طالبان در تیبانی مشترک با سی.ای.ای ارزیابی می کنند. احمد رشید نویسنده پاکستانی می نویسد: «وقتی طالبان در سپتمبر 1996 کابل را تسخیر کردند، سیا مجدداً مجذوب تحلیل های ای.اس.ای شد و پذیرفت که آنها می توانند تمام کشور را فتح کنند و پروژه یونوکال به ثمر برسد.» (111)

"ریچارد مکزی" از سردبیران شبکه تلویزیونی C.N.N این نظریه را مطرح میکند که یونوکال برای انجام پروژه در افغانستان از همان دروازه ی وارد می شد که سی.ای.ای در دهه ی هشتاد وارد شده بود: «مجریان یونوکال با اتکاء زیاد به حامیان طالبان در پاکستان، تقلید خوبی از مقامات سیا کردند. مقامات سیا این خط پاکستان را اتخاذ کردند که گلبدین حکمتیار، کارآمدترین رهبر ضد کمونیست است. همچون روزهای جهاد، سیاست روزمره ی یونوکال اغلباً در همکاری با سفارت ایالات متحده در اسلام آباد طراحی می شد. در این مکان مقامات از طرف یونوکال گردهم آیی های کاری و غیره برگزار میکردند.» (112)

یونوکال بسیاری از کسانی را که در ایالات متحده امریکا در دهه ی هشتاد به جنگ افغانستان علیه قوای شوروی و حکومت مورد حمایت آن سروکار داشتند به حیث مشاور انتخاب کرد. زلمی خلیل زاد بعداً سفیر امریکا در حکومت حامد کرزی، عبدالسلام عظیمی رئیس اسبق دانشگاه کابل که در نیمه ی دوم دهه هشتاد در اداره امریکایی مرکز تعلیمی برای افغانستان کار میکرد، "جرالد بوردمن" رئیس اسبق دفتر مذکور در پشاور، "روبرت اوکلی" سفیر سابق ایالات متحده در پاکستان، "چارلز سانتوز" مشاور اسبق سازمان ملل در امور افغانستان به حیث مشاور و کارمند در یونوکال توظیف گردیدند. زلمی خلیل زاد به

نوشته ی مؤلف "جنگ اشباح" بعد از نشر مقاله اش درواشنگتن پوست مبنی بر حمایت از طالبان به گروپ مشاوران یونوکال درآمد. جریده لوموند چاپ فرانسه در شماره 13 دسمبر 2001 از مشاوریت حامدکرزی رئیس جمهور افغانستان هنگام فعالیت یونوکال برای اعمار خط لوله در اوایل حکومت طالبان سخن میزند.

اولین اهدای نقدی یونوکال بصورت آشکار و رسمی برای طالبان نهصد هزار دلار بود که به مرکز مطالعات افغانستان در دانشگاه اوماها در نبراسکا داده شد تا برای آموزش کارهای مربوط به اعمار پایپلین در شهر قندهار بمصرف برسد. چهارصد نفری را که طالبان معرفی کردند در کورس آموزشی از سوی یونوکال در قندهار آموزش دیدند. کار دیگر یونوکال برای طالبان تلاش در ایجاد مناسبات رسمی ایالات متحده با آنها بود: «در دسمبر 1997 "ماری میلر" نماینده یونوکال زمینه سفر هیئت طالبان را به امریکا بریاست متوکل آماده کرد. مذاکرات آنها را بامقامات وزارت خارجه، یونوکال تعیین میکرد. در این سفر ای.اس.آی یک افسر خود را با آنها همراه ساخت. "میلر" زمینه ملاقات خلیل زاد را با هیئت طالبان آماده ساخته بود. خلیل زاد با امیرخان متقی روی مسایل حقوق زنان بحث کردند. "میلر" آنها را به خانه خود جهت نان شب دعوت کرد و به مشوره عبدالسلام عظیمی مشاور یونوکال مجسمه های برهنه را در اطراف حوض آب بازی با پلاستیک پوشاند.» (113)



خانم هیلری کلنتن

خانم مادالین البرایت

البته یونوکال، خانم رابن رافل معاون وزارت خارجه وکسان دیگری که در حمایت از طالبان سخن می گفتند و مناسبات نزدیک و رسمی ایالات متحده را با آنها می خواستند به مخالفت های نیز مواجه بودند. جنبش فمینیست زنان Feminist در ایالات متحده به شدت از طالبان و برقراری روابط با آنان انتقاد میکردند. این جنبش خواستار قطع فعالیت های یونوکال در افغانستان بود. برخلاف خانم رافل، خانم "مادلین البرایت" Madelenine Albright وزیر خارجه ایالات متحده و "هیلری کلنتن" Hillary Rodham Clinton همسر رئیس جمهور از نظر فمینیست ها پشتیبانی میکردند. وقتی "البرایت" در اوایل سال 1997 وزیر خارجه ی اداره کلنتن تعیین شد در نوامبر همان سال حین دیدارش از اسلام آباد سیاست طالبان را در مورد زنان "نفرت انگیز و شرم آور" خواند. او در برابر دختران مهاجر افغان در کمپ ناصرباغ پشاور زانو زد و گفت هر کمکی که از دستم برآید با شما میکنم. همچنان در همین سال به جای خانم رافل از حامیان طالبان در وزارت خارجه "کارل اندرفورت" Karl Inderfurth معاون وزیر خارجه در امور جنوب آسیا تعیین شد که چون خانم رافل برای طالبان کف نمی زد. علایمی از نارضایتی ها در اذهان سیاستمداران امریکایی که به پیروزی سریع طالبان دلبسته بودند به ظهور رسید. "اندرفورت" در اکتوبر 1997 حین گزارش در مورد جنوب آسیا به کمیته فرعی روابط خارجی

مجلس سنا از عدم پیروزی نظامی یکطرف جنگ افغانستان سخن گفت و خواستار ایجاد دولت فراگیر با رعایت قوانین بین المللی شد.

ایالات متحده بعد از انفجارات هفتم آگست 1998 در جوار سفارت آن کشور در نایروبی و دارالسلام پایتخت های کینیا و تانزانیا که منجر به قتل 12 امریکایی شد در بیستم آگست همان سال پایگاه اسامه بن لادن را در خوست و جلال آباد به راکت بست. واشنگتن دست بن لادن را که در کنار طالبان قرار داشت در این حملات می دید. اسامه بن لادن در 23 فبروری همان سال خبرنگاران را به قرارگاه خود در خوست فراخوانده و از تشکیل جبهه ی بین المللی اسلامی برای جهاد علیه یهودیها و صلیبی ها خبر داده بود. در زمستان 1998 "کارل اندرفورت" معاون وزیر خارجه و "ریچاردسن" نماینده ایالات متحده در ملل متحد به کابل آمدند تا طالبان را قانع به تسلیمی بن لادن بدارند. طالبان درخواست آنها را نپذیرفتند. تلاش های عربستان سعودی و پاکستان با اعزام رؤسای استخبارات شان به قندهار نیز نتیجه ای برای تحویل دادن بن لادن نداشت. واشنگتن اولین گام فشار را علیه طالبان برداشت. در تابستان 1998 "بل کلینتن" فرمانی را صادر کرد که بر اساس آن دارایی طالبان در ایالات متحده ی امریکا بلا استفاده گردید. بعداً امریکایی ها از طریق شورای امنیت ملل متحد تعذیرات بیشتر اقتصادی علیه طالبان وضع کردند. اما این فشارها گام مهم و جدی در تغییر سیاست امریکا علیه طالبان نبود. تماس و مذاکرات مقام های رسمی ایالات متحده کماکان با طالبان ادامه یافت. در زمانیکه موشک های کروز امریکایی بسوی پایگاه های اسامه در خوست و جلال آباد شلیک شد و بل کلینتن فرمان تعطیل دارایی های طالبان را صادر نمود، کمپنی امریکایی تیلیفون بی سیم بین المللی T-S-E قرارداد دوصدو پنجاه میلیون دالری را برای توسعه شبکه سیستم تیلیفون موبایل با طالبان منعقد کرد. در حالیکه بن لادن و سازمان القاعده با هزاران جنگجوی همراهش در کنار طالبان قرار داشتند؛ مردان او انفجارهای نایروبی و دارالسلام را انجام داده بودند، تلاش آنها برای ضربات بیشتر به امریکایی ها ادامه داشت اما زمانیکه "جورج تینیت" Gerog Tenet رئیس سی.ای.ای در زمستان 1999 گزارش و تحلیلی را در مورد خطرهای و تهدیدها علیه ایالات متحده منتشر کرد، بن لادن و القاعده در صدر این خطرگنجانیده نشده بود. در مورد پایگاه بن لادن، روابط او با آی.اس.ای، از



حضور و نقش آن در جنگ افغانستان و در کنار طالبان سخنی بمیان نیامده بود. برعکس در اوایل سال 2000 میلادی از فشار بر طالبان کاسته شد. 114 میلیون دالر کمک های بشردوستانه به افغانستان که مسدود شده بود، آزاد گردید. معاون وزیر خارجه امریکا "کارل اندرفورت" در 20 جنوری 2000 با امیرخان متقی وزیر وسید محمد حقانی سفیر طالبان در اسلام آباد ملاقات کرد.

در 27 سپتمبر 2000 عبدالرحمن زاهد معاون وزارت خارجه طالبان از ایالات متحده بازدید بعمل آورد و با تدویر کنفرانس مطبوعاتی در انیستوت شرق میانه در واشنگتن خواستار شناسایی طالبان گردید. در پنجم فبروری 2001 که جورج بوش ریاست جمهوری امریکا رسیده بود، وکیل احمد متوکل وزیر خارجه

طالبان در مصاحبه با روزنامه تایمز چاپ لندن خواستار **جورج تینیت رئیس سی.ای.ای که بوش به مذاکره با ایالات متحده و شناسایی رسمی حکومت طالبان شد. گردن او مدال می آویزد**

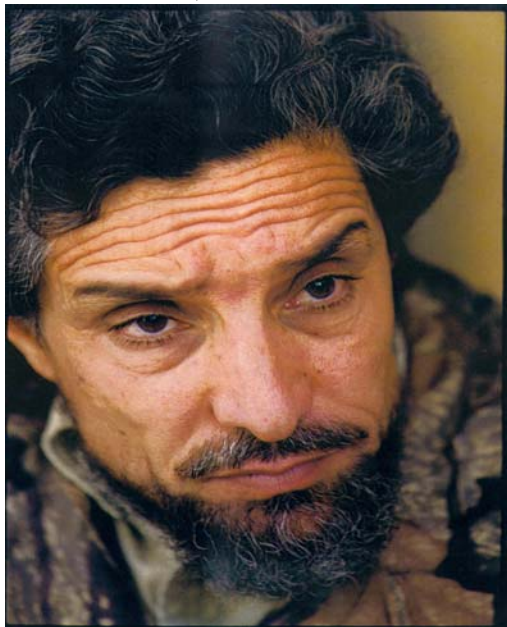
یکماه بعد سید رحمت الله هاشمی به عنوان نماینده خاص ملا عمر رهبر طالبان از 18 تا 23 مارچ 2001 از ایالات متحده بازدید کرد. بازدید او همزمان با انفجار تندیس های تاریخی بودا از سوی طالبان در بامیان بود. طالبان خواهش و تقاضای جامعه ی بین المللی را در اجتناب از تخریب مجسمه های بودا نپذیرفتند. لیلا هلمز خانم امریکایی افغان تبار عصا کش نماینده خاص امیر المؤمنین طالبان بود. لیلا

زمینه ی مذاکرات اورا با کارمندان سی.ای.ای و وزارت خارجه مساعد کرد. نماینده ی ملا عمر با وساطت لیلا در وزارت خارجه ایالات متحده با خانم "کریستینا روکا" Christina Rocca مدیر اداره امور آسیایی آن وزارت به مذاکره پرداخت. خانم کریستینا از کارمندان اسبق سی.ای.ای بود که در درده ی هشتاد میلادی به ارسال موشک های ستینگر به مجاهدین نظارت داشت. خانم لیلا هلمز همچنان برای نماینده امیر المؤمنین که در افغانستان تلویزیونها و کامره های فیلمبرداری به فرمان "امیر" بدار آویخته می شدند، یک مصاحبه ی تلویزیونی با شبکه ی N.B.C آماده ساخت.

رفتار ایالات متحده با طالبان بیشتر به قهر و ناز و الدینی در برابر فرزندش میماند. امریکایی ها با وضع تعذیرات اقتصادی و اظهارات انتقادی، قهر خود را بر سر طالبان فرو می آوردند و با انجام تماس و مذاکره مستمر، آنها را ناز می دادند و امید وار می ساختند. از همین جابود که مؤلفین فرانسوی کتاب "بن لادن: حقیقت ممنوع" نوشتند: «اگر آنچه در افغانستان برای امریکا اتفاق افتاد در کشورهای دیگر اتفاق می افتاد، آن کشور بلا فاصله تحریم می شد. قلدرهای محلی محاصره می شدند و مخالفان دموکراتیک اش مورد حمایت قرار می گرفتند. . . . ولی در مورد افغانستان چنین نشد. درواشنگتن در راهروهای کمیسیون های امور خارجه کنگره، این جا و آنجا شنیده می شد: این گزینه ها برای افغانستان مناسب نیستند.» (114)

امریکا و مناسبات با جبهه مخالف طالبان بر هبری احمدشاه مسعود

تلاش احمدشاه مسعود در طول سالهای حکومت مجاهدین در کابل بمنظور تأمین روابط با ایالات متحده امریکا بجایی نرسید. او در صدد آن بود که ایالات متحده را متقاعد کند تا با اعمال فشار بر پاکستان از مداخله آن کشور در افغانستان جلوگیری شود. اما امریکایی ها بسوی اواز عینک پاکستان و بخصوص استخبارات نظامی آن I.S.I می دیدند. و مسعود در این نگاه یک تاجک سرکش، کله شخ، مستقل و غاصب حاکمیت عنعنوی و سنتی پشتون و مخالف نفوذ و سلطه پاکستان می نمود که از دید اسلام آباد و آی.اس.ای بقایش در حکومت غیر قابل پذیرش بود. از این رو امریکایی ها در آنچه که پاکستان برای تضعیف و سرنگونی دولت مجاهدین بر هبری برهان الدین ربانی و احمدشاه مسعود بعد از سال 1992 انجام دادند اعتراضی



احمد شاه مسعود

نمی کرد و با سکوت در برابر مداخلات پاکستان در واقع همسویی خود را با این مداخلات نشان میداد. در حالیکه این افراد و نیروهای عرب و عجمی که بعد از یازدهم سپتمبر 2001 از سوی ایالات متحده نیرو های تروریستی خوانده شدند و تمام دنیا در جنگ علیه آنها بسیج گردید قبل از آن نیز در افغانستان با حکومتی بریاست برهان الدین ربانی می جنگیدند. آنگونه که رئیس حکومت مذکور از جنگ آن نیروها در آن دوره با اظهارات خشم آلودی میگوید: «آدم پرسان بکند که این مردمی را که تروریست میگویند؛ این گروه القاعده و طالبان. آیا این ها بعد از 11 سپتمبر تروریست شدند؟ در حالیکه پیش از آنها این گروه همین خاصیت را داشتند. آدم می کشتند و ترور میکردند. و قتیکه آنها ما را و مردم ما را بمبارد میکردند، با راکت میزدند کسی آنها را تروریست نمی گفت. حتی مورد حمایت قرار می گرفتند. از طالب ها با تقدیر یاد می شد و می گفتند

که آنها با غرب مشکلی ندارند. مسلمانان سنتی اند. . . .» (115)

خانم رافل معاون وزارت خارجه ی ایالات متحده که روزهای پیش از تسلط طالبان به کابل با احمدشاه مسعود در دره ی استالف دیدار و مذاکره داشت نظر پاکستان را در مورد او و حکومت کابل به عنوان دشمن بی پرده بیان داشت. و این در واقع دیدگاه معاون وزیر خارجه ایالات متحده را نیز تشکیل میداد که در

گفتگو بامسعود، اعتنایی به نظریات و دلایل او در مورد دخالت پاکستان و خواسته هایش از ایالات متحده برای تأمین ثبات و صلح در افغانستان نداشت. آنگونه که بعداً "تام سایمز" سفیر ایالات متحده در اسلام آباد از همراهان خانم رافل در مذاکره با مسعود به نوشته ی مؤلف جنگ اشباح طی راپوری به واشنگتن نظریات و خوشبینی های احمدشاه مسعود را رد نمود و موضع گیری او را در حق بجانب بودن دولت کابل محکوم کرد. (116)

با توجه به نظریات و موضع گیریهای خانم رافل بود که احمدشاه مسعود بعد از آن دیدار با خشم و ناراضی از امریکایی ها از مقاومت علیه زورگویی و سلطه گری آنان سخن زد. در حالیکه موصوف بعد از سقوط کابل بدست طالبان به همان مقاومتی که از آن سخن گفت ادامه داد و هر چند این مقاومت در ظاهر نه علیه ایالات متحده بلکه علیه طالبان، جنگجویان اسامه بن لادن، نیروهای اعزامی آی.اس.آی و طالبان ملا فضل الرحمن و ملا سمیع الحق پاکستانی بود، اما در واقع این نیروها و جنگ شان برای ایجاد حکومت سرتاسری طالبان مورد مخالفت جدی و راستین امریکایی ها قرار نداشت. چون حکومت طالبان، حکومت مورد حمایت متحدان منطقوی امریکا، پاکستان و عربستان سعودی بود و امریکایی ها نیز در وجود حکومت طالبان خواست ها و اهدافی را که قبلاً از آن سخن رفت تحقق یافته می دیدند. علی الرغم آن، احمدشاه مسعود به روابط و مناسبات با ایالات متحده امریکا بسیار اهمیت میداد. و موضع گیری امریکایی ها را در مخالفت با طالبان و اعمال فشار علیه پاکستان غرض قطع مداخله آن کشور یگانه راه در پایان یافتن این دخالت تلقی میکرد. مسعود به خوبی هر چند بسیار ناوقت و بعد از اشتباهات زیاد متوجه این واقعیت شده بود که در جهان یک قطبی با یک تازی ایالات متحده امریکا نمی توان جنگی را در افغانستان برخلاف تمایل امریکا و علیه پاکستان متحد استراتژیک و قدیمی آن کشور پیش برد. با آنکه جمهوری اسلامی ایران، هندوستان و روسیه با در نظر داشت منافع و اهداف خودشان از جنگ و مقاومت مسعود حمایت میکردند و احمدشاه مسعود در تداوم مقاومت خود از کمک آنان استقبال می نمود اما او به درستی میدانست که آن کشورها نه اراده و نه توانایی حمایت از چنین جنگی را برخلاف تمایل و خواست امریکا دارند و نه منافع آنان ایجاب می کند که حمایت از این جنگ را تا سرحد مخالفت و تهدید ایالات متحده پیش ببرند. احمدشاه مسعود در طول دونیم دهه جنگ و مقاومت خود تاوان همزبانی و هم فرهنگی را با کشور ایران که رژیم اسلامی مخالف امریکا و غرب و مخالف دولت های عربی در آنجا حکومت میکرد بدوش کشید. سیاست دولتمردان ایرانی در قبال افغانستان سیاست عاقلانه، اصولی و قابل اعتماد نبود. کمک هندوستان بر مبنای دشمنی سنتی با پاکستان قرار داشت که به هیچ صورت با میزان کمک و دخالت پاکستان در جنگ افغانستان مقایسه نمی شد. روسیه با آنکه تجربه ی دشمنی و تجاوز نظامی را با افغانستان داشت از ترس نفوذ و پیشروی بنیاد گرایی اسلامی و جنبش های ناسیونالیستی تحت حمایت غیر مستقیم پاکستان، ایالات متحده و غرب بسوی آسیای میانه و داخل مرز هایش، علاقمند به کمک با مخالفان طالبان و احمدشاه مسعود بود. با وجود آن، روسها یک مقدار سلاح و مهمات را برای مسعود به فروش می رسانیدند که پول آن از کمک های هند و ایران تأمین میگردد. این عمل و موضع ضعیف نشان میداد که آنها هیچگونه توان و اراده ای برای درگیری و رقابت با ایالات متحده ندارند. معذرا احمدشاه مسعود در پهلوی تداوم مقاومت و جنگ خود علیه طالبان چشم به تأمین و برپایی مناسبات و روابط با ایالات متحده امریکا دوخته بود. با این امید که این رابطه به تغییر پالیسی و سیاست امریکایی هادر قبال افغانستان بیانجامد. با وجودیکه موصوف به شدت از سیاست امریکا ناراض بود و دوست امریکایی ها را در عقب پاکستان و عربستان سعودی می دید که آنها (پاکستان و سعودی) طالبان را در جنگ با او همکاری و حمایت می کردند. رویهمرفته دو رابطه میان احمدشاه مسعود و امریکایی ها، نخست بر سر باز خرید موشک های ستنگر و سپس به تبادل اطلاعات در مورد اسامه بن لادن ایجا داشت. اما این روابط تا حیات او منتج به تغییر پالیسی و سیاست امریکا در قبال طالبان نگردید.

1 - ایجاد رابطه بر سر خریداری "ستنگر":

برای احمدشاه مسعود برپایی مناسبات با ایالات متحده و قانع ساختن امریکایی ها بعد از سقوط کابل بدست طالبان به مراتب مشکل تر و غیر محتمل تر از دوران حکومت و حضور او در کابل شده بود. اما آنچه که او را امیدوار میساخت تداوم مقاومت علیه طالبان و گذشت زمان بود. چون او می پنداشت که دوام مقاومت

وگذشت زمان حقانیت موصوف را برای جهانیان از جمله برای ایالات متحده آمریکا ثابت میسازد؛ چهره طالبان با افکار و عملکردهایشان که با معیارهای جهان امروز قابل قبول نیست آشکار میشود و به شکل گیری اعتراضات و مخالفت های جهانی و بین المللی علیه آنها و پاکستان می انجامد. در چنین حالتی، امریکایی ها بمنظور جمع آوری و باز خرید موشک های ستنگر با مسعود تماس برقرار کردند و این تماس برای او یک نقطه مثبت و قابل استقبال محسوب می شد. این تماس و ارتباط از سوی سی.ای.ای برای جلب همکاری احمدشاه مسعود در پروژه خریداری موشک های ستنگر آغاز یافت. مسعود از این تماس و ارتباط به این امید استقبال کرد که چنین رابطه ای با سی.ای.ای بتواند سر آغاز برپایی مناسبات بیشتر با امریکا و تغییر نظریات و موضع گیری های آن کشور در قبال افغانستان شود. عبدالحفیظ منصور که مسئولیت هفته نامه پیام مجاهد در سالهای جنگ با طالبان در پنجشیر به عهده داشت میگوید: «احمد شاه مسعود در این مورد تجربه شخصی جنرال ضیاء الحق را مثال میزد که اولین بار امریکایی ها در دهه هشتاد که درگیر قضیه ی افغانستان شدند و ضیاء الحق از آن سود فراوان برد، از دریچه ی سی.ای.ای وارد شدند. علاوه بر اینکه خریداری ستنگر زمینه ساز تماس و روابط احمدشاه مسعود با امریکایی ها محسوب می شد، فروش آن برای موصوف در شرایط بسیار بد اقتصادی غرض پیشبرد مقاومت با اهمیت بود. مسعود موشک های ستنگر را از ولایات مختلف تا پنجاه و یکصد هزار دلار امریکایی بدست می آورد و آنرا تا یکصد و پنجاه هزار دلار به امریکایی ها میفروخت.» (117)

برای اولین بار موضوع جمع آوری موشک های ستنگر از سوی امریکایی ها با احمدشاه مسعود قبل از تسلط طالبان به کابل مطرح شد. "گری شرون" رئیس اسبق دفتر سی.ای.ای در دهه هشتاد در اسلام آباد پاکستان که مسئولیت سیاست استخباراتی امریکار در جنگ علیه قوای شوروی و رژیم مورد حمایتش بدوش داشت طی سفر خود در اوایل سپتامبر 1996 به کابل با احمدشاه مسعود موضوع خریداری ستنگر را در میان گذاشت. شرون همان سال دوباره به مسئولیت دفتر سی.ای.ای گماشته شده بود. اوفارسی را خوب صحبت میکرد و در سالهای جنگ مجاهدین با شورویها روابط و شناخت نزدیک با سران تنظیم ها و برخی قوماندانان مجاهدین در پاکستان داشت. البته موصوف قبل از این سفر نیز به کابل آمده بود و علاوه بر او چند بار افراد و تیم های کوچک استخباراتی ایالات متحده آمریکا به قول محمد عارف سروری که در دوران حکومت مجاهدین در کابل معاون ریاست عمومی امنیت ملی حکومت مذکور بود در پوشش بعضی هیئت های سیاسی یا عادی رفت و آمد کردند. کار آنها در این رفت و آمدها تأمین رابطه بلکه انجام وظایف اطلاعاتی بود تا از نزدیک بدانند که دولت مجاهدین چه اهدافی دارد، احمدشاه مسعود چه می خواهد و . . .

تماس و تقاضای امریکایی ها برای جمع آوری و خریداری ستنگر بعد از سقوط کابل بدست طالبان بیشتر شد و رفت و آمدهای تیم امریکایی مربوط به سی.ای.ای در این مورد بداخل پنجشیر آغاز یافت. البته تماس مامورین سی.ای.ای غرض خریداری ستنگر تنها با احمد شاه مسعود محدود نمی شد، بلکه آنها چنین تماس های را با طالبان و برخی رهبران مجاهدین از جمله عبد رب الرسول سیاف برقرار کردند و از آنها ستنگر خریدند. اسامه بن لادن و سازمان القاعده بر هبری او که در کنار طالبان قرار داشت به خریداری ستنگر از سوی امریکا مخالفت میکرد. اسامه طالبان را از فروش ستنگر باز داشت و خود اقدام به خریداری موشک های ستنگر نمود.

احمدشاه مسعود مسئولیت پروژه باز خرید و جمع آوری ستنگر با امریکایی ها را بدوش محمد عارف سروری معاون و دستیار اصلی خود در امور استخبارات و امنیت گذاشت. محمد عارف سروری که او را بیشتر بنام انجنیر عارف می شناسند و پس از سقوط حکومت طالبان در دوران حکومت مؤقت و انتقالی بر هبری حامد کرزی ریاست عمومی امنیت ملی را به عهده داشت در مورد رابطه با امریکایی ها بر سر خریداری ستنگر و چگونگی انجام این رابطه می گوید: «یک سال بعد که طالبان کابل را گرفته بودند و حتی پیشتر از آن امریکایی ها متوجه شدند که طالبان هم کم کم خود را مطرح می کنند، بدون آنکه زیاد مقید باشند که گپ دیگران را گوش نمایند. امریکایی ها فکر میکردند که این گروپ از طریق پاکستانیها و کسانی دیگر که با پاکستان رابطه دارند کنترل خواهد شد. از آن بعد امریکایی ها تماس های خود را با جبهه مقاومت بیشتر کردند تا بدانند که روحیه مقاومت در برابر طالبان چگونه است و اگر طالبان کل

افغانستان را بگیرند چه مشکلی بوجود خواهد آمد؟ در آسیای میانه چه خواهد شد و رابطه با روسیه چگونه شکل خواهد گرفت؟ اما زمانیکه وضعیت طوری شد که مقاومت ادامه یافت و طالبان به کل افغانستان مسلط نشدند با آنکه وزیران پاکستانی از ختم مقاومت و تسلط طالبان گپ میزدند که به نظر من هیچ امکان نداشت که پاکستانیها بدون اجازه و حمایت دو کشور آمریکا و انگلستان چنین حرف هایی را بزنند. در چنین حالت دوام مقاومت یک سلسله تحولات دیگر هم پیش آمد که مخالفت کشورهای دیگر چون کشورهای اروپایی، آسیای میانه و روسیه با طالبان بود. این در مجموع سبب می شد که امریکایی ها رابطه را نزدیک برقرار کنند و آرام آرام یکنوع حضور داشته باشند. چرا که صفحه به آن شکلی که خودشان انتظار آنرا داشتند دور نخورد. مثلاً چیزی را که پاکستان به آنها وعده داده بودند که قضیه تمام می شود، تمام نشد. از این روابط تحت نام پروژه باز خرید ستنگر ادامه و گسترش یافت. در آغاز این رابطه، ظاهراً دلایل شان بر سر جمع آوری ستنگر این بود که راکت های مذکور در اختیار ایران، کوریای شمالی و بعضی کشورهای افراطی دیگر قرار نگیرد. البته نام گروپ های تروریستی را هم میبردند که بدست آنها نرسد. اما زیاد نزدشان مشخص نبود که گروپهای تروریستی کیها هستند و زیاد از آن احساس خطر نمیکردند. امر صاحب تصمیم گرفت که در مورد جمع آوری و باز خرید ستنگر همکاری کند. زیرا این طور فکر میکرد که ما در سطح جهانی صادر کننده ستنگر به بیرون نباشیم و از طرف دیگر یکنوع رابطه ایجاد شود که بتواند توسط آن سرافکار و سیاست امریکایی ها تأثیر بگذارد و تغییری ایجاد شود که به افغانستان از عینک پاکستان نگاه نکنند. همچنان امر صاحب فکر میکرد که راکت های ستنگر دیگر مؤثریتی ندارد چون از لحاظ تکنیکی وقت آن سپری شده و شاید طیاره ای را هم سقوط ندهد. خود امریکایی ها به صراحت این را میگفتند که شاید راکت ها مؤثر نباشد. از لحاظ اقتصادی هم وضع جبهه بسیار خراب بود. از فروش راکت ها در این جهت استفاده صورت میگرفت.

من اولین بار با امر صاحب یکجادر سال 1997 با یک تیم امریکایی از سی.ای.ای که برای شروع کار عملی پروژه خرید ستنگر آمده بودند در منطقه "عمرض" پنجشیر دیدم و امر صاحب با آنها مذاکره کرد و مسئولیت این پروژه را به عهده من گذاشت. این پروژه مخفی بود. به امریکایی ها اعتماد نمی شد که آنها چه میخواهند. تلاش زیادی صورت گرفت که در جریان کار این پروژه یکنوع اعتماد متقابل بوجود بیاید. امر صاحب تأکید میکرد که این پروژه مخفی بماند و منتظر بود که این تماس و ارتباط به این شکل چه نتیجه می دهد؟ آیا در آمریکا کدام تغییر پالیسی و سیاست رخ خواهد داد یا نه؟

جمع آوری ستنگر با دقت صورت میگرفت. توسط هلیکوپتر با تاجکستان انتقال میافت. و کشورهای تاجکستان، ازبکستان و روسیه برای اینکه به جبهه مقاومت از لحاظ اقتصادی کمک شود در این مورد اغماض میکردند. امریکایی ها مرکز اصلی استخباراتی خود را در تاشکند گرفته بودند و یک مرکز کوچک آنها در دوشنبه قرار داشت.

پروژه ستنگر ماه ها ادامه یافت. ما از مناطق طالبان نیز ستنگر خریداری میکردیم. در مجموع بین سی تا چهل ستنگر به امریکایی ها داده شد. وقتی پروژه ستنگر آرام آرام تکمیل شده میرفت یک موضوع به امریکایی ها ثابت شد که جبهه مقاومت و امر صاحب راکت های ستنگر را به ایران یا کدام کشور و گروه های دیگری که زمانی از آن برضد امریکایی ها استفاده شود نداده اند. آنها از این همکاری راضی بودند و این پروژه یک پروژه موفق بود. « (118)

اینکه آیا پروژه خرید ستنگر برای احمد شاه مسعود یک پروژه موفقیت آمیز بود یا نه باید بدیده شک و تردید نگریسته شود. چون برخلاف امیدواری او، سی.ای.ای در جریان تماس و ارتباط بر سر خرید ستنگر کمترین حرف های موصوف در مورد طالبان، دخالت پاکستان و خطر اسامه گوش میداد. این در حالی بود که با گذشت هر روز در افغانستان نیروهای اسامه بن لادن افزایش میافت، سی.ای.اس بصورت فزاینده مزدوران جنگی را از مدارس دینی پاکستان و گروه های کشمیری بسوی افغانستان اعزام میکرد و با عربستان سعودی به اکمالات مالی و نظامی طالبان می پرداخت.

2 - مناسبات اطلاعاتی در مورد اسامه بن لادن:

تماس و مذاکرات سی.آی.ای بر سر خریداری ستنگر ادامه داشت که حادثه ی انفجارات در نایروبی و دارالسلام در هفتم آگست 1998 بوقوع پیوست. این انفجارات که منجر به قتل 12 امریکایی شد از سوی اسامه بن لادن و سازمان القاعده طرح و عملی گردیده بود. امریکا هفده روز بعد علیه بن لادن در افغانستان و سودان دست به یک حمله ی موشکی انتقام جویانه زد. 75 موشک کروزر از کشتی های موشک بردار بسوی پایگاه بن لادن در خوست و جلال آباد و همچنان یک فابریکه دواسازی در سودان شلیک گردید. در اثر شلیک موشک ها در خوست بیش از بیست نفر جنگجویان بن لادن کشته شدند که اکثراً پاکستانی بودند.

انفجارات نایروبی و دارالسلام و حملات موشکی امریکا علیه بن لادن در افغانستان تماس و روابط میان احمدشاه مسعود و سی.آی.ای را وارد مرحله ی جدیدی نمود. در این مرحله روابط با امریکایی ها از جمع آوری و خریداری ستنگر به مبادله اطلاعات بر سر بن لادن انکشاف کرد. واشنگتن حاضر شد تا یک نماینده احمدشاه مسعود را به عنوان نماینده جبهه ی مخالف طالبان در امریکا بپذیرد. هر چند در رابطه با طالبان اقدام مشابه انجام داد و یک نماینده از طالبان نیز اجازه یافت تا در ایالات متحده دفتریکشاید ایجاد دفتر نمایندگی از دوطرف جنگ افغانستان زمانی صورت گرفت که ایالات متحده سفارت افغانستان را در واشنگتن ظاهراً بخاطر دودستگی دیپلماتهای سفارت در حمایت و مخالفت با طالبان مسدود کرد. تماس و رفت و آمد تیم سی.آی.ای به پنجشیر و با جبهه مقاومت ضد طالبان بیشتر گردید. نخستین تیم سی.آی.ای برای ایجاد گسترش روابط اطلاعاتی در اکتوبر 1998 وارد بازارک پنجشیر شد. انجنیر عارف میگوید: «من از جانب آمر صاحب این تیم را در بازارک پنجشیر میزبانی کردم و برای هماهنگی کاری با آنها مؤظف شدم. آنها یک هفته پنجشیر ماندند و من شبانه جریان مذاکره را به آمر صاحب گزارش می دادم. این تیم امریکایی سی.آی.ای می خواستند در مورد اسامه بن لادن و کار او در افغانستان اطلاعات دقیق بدست بیاورند. آنها این اطلاعات را از پاکستان بدست آورده نمی توانستند و پاکستانیها چنین اطلاعاتی را در اختیار آنها نمی گذاشتند. این تیم می خواستند بدانند که رفت و آمد اسامه، موقعیت او و استفاده او از موتر و هلیکوپتر چگونه و چه وقت است. آنها همچنان حاضر شدند تا اطلاعات خود را در مورد اسامه و نیروهای او به اختیار مابگذارند و بکنوع تبادل معلومات و اطلاعات را با جبهه مقاومت ایجاد کنند.



موشک های امریکای حین شلیک بسوی افغانستان و برفراز کوه های افغانستان

آمر صاحب به مبادله اطلاعات با امریکایی ها موافقت کرد. و این گپ با عث دلچسپی وی بود که فکر میکرد در این مرحله شاید امریکایی ها متوجه شوند و بپذیرند که رژیم طالبان یک رژیم تروریستی و خطرناک است. اما آنها تا آخر هیچگاه این را نپذیرفتند و جرئت نمی کردند بگویند که رژیم طالبان یک رژیم تروریستی است. امریکایی ها هیچگاه از طالبان و از پاکستان به بدی یاد نمی کردند. فقط آنها در تمام مذاکرات و گفتگوهای خود صرف درباره اسامه و القاعده صحبت می نمودند. نقطه قابل توجه این بود که به آمدن این تیم تعداد زیادی در امریکا و حتی در سی.آی.ای موافق نبودند. اکثر امریکایی ها

در مراکز اطلاعاتی و سیاسی خود به این نظر بودند که هرکاری باید در مورد اسامه و القاعده گرمی شود از طریق پاکستان صورت بگیرد. چون پاکستان در افغانستان تسلط دارد و از طالبان حمایت می کند و این پاکستان است که می تواند هرکاری را در افغانستان انجام دهد نه کسی دیگر و نه جبهه مخالف طالبان بر هری احمدشاه مسعود.

رفت و آمد تیم های استخباراتی امریکا ادامه یافت و در جریان مذاکرات و گفتگوها هر قدر آمر صاحب و افرادیکه برای مذاکره از سوی اوتعین می شدند تلاش کردند که با تحلیل های سیاسی، منطقوی، نظامی و ارایه اطلاعات دقیق ذهن آنها را در این مورد باز کنند که اسامه و القاعده چیزی جدا از طالبان و پاکستان نیستند، نتیجه ای در بر نداشت. برای آنها اسناد و شواهدی می دادیم که تروریزم و القاعده چند عرب نیست بلکه یک شبکه یی گسترده و به هم پیوسته ای میباشد که از سه شاخه تشکیل یافته است. یک شاخه القاعده است. شاخه مهم دیگر طالبان میباشد که خاک، هوا، زمین و همه چیز را در اختیار آنها گذاشته است. اسامه و القاعده در هوانمی توانند کار کنند و سازماندهی نمایند. شاخه دیگر پاکستان است. ویا حلقه های خاصی در پاکستان. آمر صاحب کوشش میکرد که امریکایی ها را متقاعد بسازد که بدانند تا اطمینان های که پاکستان میدهد چقدر ضرر می رساند و چقدر اطمینان های پاکستانیها نادرست و غیر واقعی میباشد. تا آنها بتوانند سی.ای را قانع بسازند و در نظریات و پالیسی امریکا تغییری بیاید. بعضی اعضای تیم های مذاکره کننده گپ های ما را تائید میکردند. اما میگفتند که ما پالیسی میکر نیستیم و این گپ ها را ما صرف می توانیم به واشنگتن انتقال بدهیم. تصمیم را آنجا و آنها می گیرند.

آنچه را که ما در جریان برقراری روابط بر سر تبادل اطلاعات به امریکایی ها می دادیم، اطلاعات در مورد همین سه شاخه بود که آنها در انجام هر نوع جنایت و عمل تروریستی شان چه در داخل و چه در خارج افغانستان در بافت و پیوست مشترک قرار داشتند. کل این مثلث با همه این جنایات که مشترکاً انجام میدهند می شود تروریزم و در غیر آن که اسامه تنها تروریست نیست. و ما در اطلاعات و معلومات خود بصورت منفرد چنین تحلیل را نداشتیم که تنها اسامه تروریست است و طالبان با پاکستان در این مثلث چهره های معصوم هستند. بسیار وقت امریکایی ها قبول نمیکردند که پاکستان تا این حد در تروریزم شریک و دخیل باشد. با وجود آن اطلاعاتی را که ما برای امریکایی ها می دادیم برای آنها شگفت آور بود. و گاهی در اثر دقت و گستردگی اطلاعات ما این موضوع را مطرح میکردند که اگر اسامه در نزدیکی جبهات شما مورد ضربه قرار بگیرد، دستگیر و یا کشته شود و از طرف دیگر چنین چیزی یک جایزه چند ملیون دالری هم دارد. به خصوص که در شرایط اقتصادی برای مقاومت و جنگ شما علیه طالبان یک کمک اقتصادی هم محسوب می شود. البته چنین مطالبات و تقاضاها را بصورت غیر مستقیم و در لفافه می خواستند بگویند. آنها می خواستند که این گپ بگونه ای به خصوص نزد احمدشاه مسعود تعبیر نشود که ما آمدم و صرف اسامه نابود شود و دیگر کار نداریم در این منطقه که حقوق بشر چه می شود، ظلم علیه زن چه می شود، مرد چه می شود و پاکستان به این حد مداخله می کند. از این گپ ها معلوم می شد که سیاست در واشنگتن چیز دیگر است و توان سی.ای.ای بیشتر از این نمی باشد. با وجودیکه رابطه بر سر تبادل اطلاعات بسیار پیشرفته و گسترده شد، تغییری را در سیاست امریکایی ها نیاورد. امریکایی ها تا آخر مشکل را درک نکردند. ما اصلاً ندانستیم که چرا چنین شد و در امریکا چه گپ بود و چرا آنها در سیاست خود تغییری را نیاوردند. از بسکه آنها در برابر گپ های ما در گفتگوها پالیسی میکر را تکرار میکردند و میگفتند که ما پالیسی میکر نیستیم و پالیسی میکر ها در واشنگتن تصمیم می گیرند، من با آنها بحث می کردم که پالیسی میکر های شما کیها هستند؟ چه نوع مردم هستند؟ آیا آنها سفر میکنند؟ معلومات خود را بر اساس چه می گیرند؟ من می گفتم که سیستم شما غلط است. شما به حیث سربازانیکه در ساحه جنگ قرار دارید و می فهمید که وضعیت جنگ چنین است اما قوماندانهای شما در مرکز تصمیم دیگری می گیرند که با واقعیت های صحنه جنگ مطابقت ندارد.

در آن وقت اگر اسامه به اثر همکاریهای که امریکایی ها از ما می خواستند از بین میرفت احتمال داشت که امریکا تا سالهای دیگر هیچ نوع علاقه ای به افغانستان نداشته باشد. چرا که تمام مسائل از طرف پاکستان تعیین می شد. هدف و پالیسی پاکستان تصرف کامل افغانستان توسط طالبان بود و بعد از آن به احتمال قوی امریکا طالبان را نیز بر سمیت می شناخت. « (119)

در حالیکه هدف امریکایی هادرایجاد وانکشاف مرحله جدید مناسبات اطلاعاتی با احمدشاه مسعود بر سر بن لادن، از یکطرف دستگیری و یا قتل او از طریق این روابط بود، از طرف دیگر امریکایی ها می خواستند از این روابط در جهت فشار بر طالبان بهره برداری کنند. و با ایجاد چنین فشاری، طالبان متقاعد به تحویل دادن اسامه بن لادن شوند. از این رو امریکایی ها علاقه ای به پنهان کردن روابط با احمد شاه مسعود و جبهه مخالف طالبان نشان نمی دادند. افشای این رابطه برای فشار دادن پاکستان نیز می توانست صورت بگیرد. پاکستانیها در مورد اسامه و سازمان القاعده هیچگونه همکاری اطلاعاتی با امریکایی ها انجام نمی دادند. چون آنها می خواستند رژیم طالبان خوب و برحق نشان داده شود. در حالیکه هرگونه اطلاعات منفی در مورد اسامه و سازمان القاعده چهره منفی رژیم طالبان را نیز برملا میساخت. احمدشاه مسعود می کوشید تا هرگونه رابطه با امریکایی ها چه بر سر خرید موشک های ستنگروچه بر سر مبادله اطلاعات در مورد بن لادن مخفی باقی بماند. چنانچه وقتی او دستیار اول اداره امنیت و استخبارات خود محمد عارف سروری را با امرالله صالح در سال 1999 به ایالات متحده امریکا که از سوی سی.ای.ای دعوت شده بود اعزام کرد تلاش نمود تا این سفر و مذاکرات آنها با مامورین سی.ای.ای درواشنگتن آشکار نشود. اما هنوز مامورین مسعود و اشننگتن را ترک نکرده بودند که سفر و مذاکرات آنها افشا گردید و به مطبوعات برآمد. اینکه احمد شاه مسعود از روابط و مناسبات ایجاد شده با امریکایی ها در دوران مقاومت علیه طالبان تا چه حدی سود برد و یا چنین مناسباتی برای او و مقاومت ضروری و حیاتی بود یا نه، شاید با تحلیل های متفاوت مورد ارزیابی قرار بگیرد. اما عمده ترین زیان این مناسبات که امریکایی ها علاقمند علنی شدن آن بودند، تصمیم اسامه بن لادن و سازمان القاعده برای ترور احمد شاه مسعود بود.

احمدشاه مسعود علی الرغم هرگونه مشکلات و موانع، افزایش روابط و تماس امریکایی ها را با خود بعد از انفجارات نایروبی و دارالسلام یک گام مهم به جلوارزیابی میکرد و درصدد آن بود که از این انکشاف مناسبات بر سر تبادل اطلاعات تا سرحد تغیر در دیدگاه و سیاست امریکا بهره برداری کند. او در ملاقات و مذاکرات خود با امریکایی ها چه با کارمندان سی.ای.ای و چه با مامورین وزارت خارجه که در دوشنبه پایتخت تاجکستان و در داخل افغانستان صورت میگرفت با صراحت خواستار اعمال فشار به پاکستان می شد. او در تابستان 1999 با "کارل اندرفورت" Karl



Inderfurth معاون وزارت خارجه ایالات متحده امریکا در دوشنبه ملاقات کرد موضوع فشار بر پاکستان را با این استدلال که کمک های آن کشور موجب تقویت طالبان و اسامه بن لادن میشود، مطرح نمود. او به معاون وزیر خارجه ی امریکا گفت که اکنون زمان آن فرا رسیده تا ایالات متحده پاکستان را تحت فشار بگذارد. اما "اندر فورث" حتی در تابستان سال بعدی (20 جولای 2000) که طالبان به هرگونه تلاش و درخواست امریکایی ها برای تسلیمی بن لادن پاسخ رد دادند حین سخنرانی در برابر کنگره ی امریکا علی الرغم انتقادات شدید از طالبان تأکید نمود که نباید انتقادات او از طالبان به شناسایی جبهه مخالف آن برهبری احمدشاه مسعود توسط ایالات متحده امریکا تعبیر شود. امریکایی ها تا یازدهم سپتمبر 2001 هیچگاه

کارل اندرفورت

پاکستان را بمنظور قطع کمک های نظامی و مالی آن کشور به طالبان تحت فشار قرار ندادند. کمک امریکایی ها برای مسعود شامل کمک های محدود نقدی و اعطای وسایل کشف و مخابره بمنظور جمع آوری اطلاعات در مورد بن لادن و انتقال آن به مامورین امریکایی می شد. با وجودیکه در مرحله انکشاف مناسبات اطلاعاتی به مبادله اطلاعات توافق شد اما امریکایی ها هیچگاه اطلاعات دقیقی چون عکس های ماهواره ای را در اختیار احمد شاه مسعود نگذاشتند تا از آن در جنگ علیه طالبان استفاده بدارد. مامورین سی.ای.ای و کارمندان اداره ی مبارزه با تروریسم به پنجشیر رفت و آمد میکردند و در نصب وسایل و جمع آوری اطلاعات با احمدشاه مسعود اداره استخبارات او به همکاری و گفتگو می پرداختند. "ستیف کول" نویسنده امریکایی جنگ اشباح می نویسد: «تا سال 1999 سه تیم دیگر

سی.آی.ای به آنجا (پنجشیر) سفر نمودند. آنها معمولاً در قریه ی بهارک که با مرکز فرماندهی مسعود فاصله ی نزدیک داشت یک یادو هفته راسپری نموده وبا اوچندین مرتبه ملاقات می نمودند. وسایل کشف مخابره ای که آنها به مسعود دادند، اورا قادر میساخت به مخابرات رادیویی طالبان گوش دهد. در عوض سی.آی.ای از مسعود میخواست تا اطلاعات بدست آمده درباره ی تحریکات بن لادن را بصورت فوری در اختیار آنها بگذارد. همکاری با مسعود را مدیریت های عملیات و استخبارات سی.آی.ای هر دو تأیید میکردند اما در مورد هدف این تماس ها و مفید بودن آنها نظرهای متفاوت داشتند. در بخش شرق نزدیک مدیریت عملیات تعدادی به شمول "گیری شرون" مسعود را شخص مستقل میدانستند که از کسی دستور نمیگرفت. آنها شک داشتند که مسعود بتواند یک متحد قابل اعتماد برای آنها در جنگ علیه بن لادن باشد. اما "کوفر بلیک" (مدیر عمومی مرکز مبارزه با تروریسم در مرکز سی.آی.ای) و "رچ" (مدیر مرکز تعقیب بن لادن) خواهان آن بودند تا مسعود در مبارزه علیه بن لادن شریک سازند. آنها مثل هواداران اروپایی مسعود اورا یک چهره ی تاریخی و دارای مهارت های زیاد و تصمیم آهنین ارزیابی میکردند.» (120)

در حالیکه کارمندان و مامورین سی.آی.ای مسئول تعقیب بن لادن با ارائه ی کمک های محدود خود به احمد شاه مسعود خواستار دستگیری بن لادن بودند، دولتمداران امریکایی به آنها گوشزد میکردند تا این کمک ها به تقویت مسعود در برابر طالبان نیانجامد. به قول مؤلف کتاب جنگ اشباح: «قصر سفید میخواست تا یقین حاصل کند که ماموریت مبارزه با تروریسم سی.آی.ای به پنجشیر توسط یکی از مامورین سرکش آن سازمان طوری به کار گرفته نشود که سبب نیرومندی نظامی مسعود در جنگ علیه طالبان شود. کلنتن به همکاری با مسعود در امور استخباراتی موافق بود، اما نمی خواست به جبهه ی متحد کمک نظامی بدهد. . . .

بعد از مطالعات گزارشات ارگانهای مختلف کلنتن تصمیم گرفت که در جنگ مسعود علیه طالبان و القاعده از مسعود پشتیبانی نکند. شورای امنیت ملی امریکا طرح همکاری استخباراتی با مسعود را تصویب کرد اما سی.آی.ای این قید را وضع نمود که کمکی به مسعود نکند که باعث دگرگونی اساسی در وضعیت جنگ در افغانستان شود. . . . اگر امریکایی ها جهت مسعود در جنگ با طالبان را می گرفت، این کار باعث افسردگی خاطر پاکستان می شد و در نتیجه اداره ی کلنتن امکان موفقیت در مذاکرات بر سر کنترل پروگرام هستوی پاکستان را از دست میداد.

وزارت دفاع امریکا به خصوص جنرال "زنی" در فرماندهی مرکزی ارتش که با مشرف روابط نزدیک داشت بر مفاد نزدیکی با جنرال های پاکستان تاکید می ورزید. آنها دادن کمک تسلیحاتی به مسعود و یاتیه اطلاعات جنگی برای اورا شرکت در جنگ غیر مستقیم هند علیه پاکستان تعبیر میکردند.» (121)

در میان دستگاه حکوت امریکا تنها برخی مامورین مبارزه با تروریسم و عده ای از کارمندان سی.آی.ای که با احمد شاه مسعود بعد از سقوط کابل بدست طالبان در تماس نزدیک بودند خواستار کمک نظامی ایالات متحده برای او در جنگ علیه طالبان می شدند. قصر سفید، وزارت خارجه، دیپلوماتهای امریکایی و بسیاری از اعضای کابینه ی کلنتن و بعداً جورج بوش در کمک نظامی به احمد شاه مسعود و حمایت از او در جنگ علیه طالبان بدلائل گوناگونی مخالفت داشتند. نه تنها مخالفت پاکستان به این کمک و حمایت از مسعود یکی از دلایل اصلی محسوب می شد بلکه بسیاری از آنا نیکه کمک احمد شاه مسعود را رد میکردند اورا متهم به دست داشتن در قاچاق و تجارت مواد مخدر می نمودند. همچنان آنها مسعود را در جنگ های دوران حکومت مجاهدین در کابل به حیث وزیر دفاع مسئول می پنداشتند؛ بدون آنکه از نقش پاکستان در این جنگها چیزی بزبان بیاورند. به نوشته ی مؤلف جنگ اشباح: «در یک جلسه ی سفرای امریکا در واشنگتن خانم البرایت با سفرای امریکا در پاکستان و ازبکستان به گفتگو پرداخته از آنها پرسید که آنها درباره ی حمایت امریکا از مسعود چه فکر میکنند؟ " میلیم " سفیر امریکا در اسلام آباد به این کار مخالف بود. . . . مامورین دیگر وزارت خارجه و قصر سفید از حوادث دهه ی نود و خشونت علیه افراد ملکی در کابل بعد از سقوط رژیم کمونیستی یاد میکردند که در آنوقت مسعود به حیث وزیر دفاع ایفای وظیفه میکرد. آنها اتهام وارد میکردند که او از قاچاق مواد مخدر پول بدست می آورد. به عقیده ی آنها او ارزش رفاقت با امریکا را نداشت.» (122)

امریکایی ها در ایجاد رابطه ی خود با احمدشاه مسعود فقط خواستار جمع آوری موشک های ستنگر، کسب اطلاعات دقیق در مورد بن لادن و در صورت ممکن دستگیری و یا قتل او بودند. اما مسعود از این رابطه خواست ها و اهداف دیگری داشت. بنأاین رابطه یک رابطه ی صادقانه و قابل اعتماد برای طرفین محسوب نمی شد. با وجودیکه مامورین امریکایی برپایی مناسبات و ادامه کمک های محدود به مسعود را بمنظور دسترسی به بن لادن و دستگیری او انجام می دادند اما در این مورد شک داشتند که آیا مسعود چنین کاری را صادقانه انجام خواهد داد یا نه؟ تردید وبی اعتمادی امریکایی ها علاوه بر اینکه از بی باوری متقابل احمدشاه مسعود در مورد آنها که بسوی او از چشم پاکستان نگاه میکردند ناشی می شد، اسلام گرایی و استقلالیت مسعودشک آنها را مضاعف میکرد. برای بسیاری از مامورین ایالات متحده که خواستار همکاری احمدشاه مسعود در دستگیری بن لادن بودند این پرسش بمیان می آمد که آیا او به عنوان یک اسلام گرا و مجاهد حاضر خواهد شد تا تقاضای امریکایی ها را در این مورد عملی بدارد؟ البته این شک و پرسش امریکایی ها بی مورد نبود. احمدشاه مسعود شدیداً به اعتقادات اسلامی پایبندی داشت و دارای روحیه استقلال خواهی توأم با غرور بود. در حالیکه اوبسوی اسامه بن لادن و مقاصدش بدیده ی شک و تردید می نگریست و او را با توجه به سابقه حشرونش در دهه ی هشتاد با سی.ای.ای و آی.اس.ای در نواحی مرزی با پاکستان آدم مشکوک و مرموز می پنداشت، اما بسیاری از افراد گردآمده بدور او را جوانان احساساتی و نا آگاه محسوب میکرد که از احساسات اسلامی و نا آگاهی آنها استفاده ی سوء صورت میگرفت. یکبار در جبهات جنگ علیه طالبان دوتن از جوانان ازبکستان که مخالفین اسلامی دولت اسلام کریموف بودند به اسارت نیروهای مسعود درآمدند. سپس اسارت این دوتن را نشریه ی پیام مجاهد در پنجشیر منتشر کرد. بعد از نشر این خبر دولت ازبکستان که از احمدشاه مسعود و جبهه مخالف طالبان حمایت میکرد خواستار استرداد آنها شد. اما مسعود بجای تحویل دادن اسیران ازبک به افراد خود دستور داد که آنها را در خط اول جنگ با طالبان رهاسازند تا با همراهان خود به آنطرف جبهه جنگ بپیوندند. او به افراد و همزمان خود میگفت که این ها جوانان ناآگاه وبی خبری هستند که از روی احساسات و یا مجبوریت به این جا کشانده شده اند. چگونه میتوان آنها را به دشمنانشان تحویل داد که بخاطر اعتقاد اسلامی شان تحقیر و شکنجه شوند و بقتل برسند؟ آنچه که امریکایی ها در غیاب احمدشاه مسعود در مورد او میگفتند و تصمیم میگرفتند از دید و آگاهی او پنهان نبود. مسعود با وجود تلاش ها و گفتگوهای مستمر با مامورین امریکایی می دید که ایالات متحده به هیچ صورتی حاضر به معامله با او به قیمت ناخشنودی پاکستان نیست. از نظر مسعود اسامه بن لادن، طالبان و آی.اس.ای و سیاست حمایت پاکستان از طالبان یک مجموعه ی به هم پیوسته و جریان واحد محسوب می شدند که ایالات متحده میباید راه های مقابله با این مجموعه را مورد توجه قرار میداد و مطالبات او را در این مورد می شنید و برآورده میساخت. اما امریکایی ها از این مجموعه تنها بن لادن را میخواستند و در جنگ احمدشاه مسعود با طالبان هر چند که ظاهر احوال بیطرفی داشتند ولی بادقت نگران و پیگیر آن بودند تا اوضاع جنگ بنفع مسعود تغییر نکند. احمدشاه مسعود چاره ای جز دوام مقاومت علیه طالبان و تحمل این تلخی ها را نداشت. او باز هم امیدوار دگر گونیهایی بود که ایالات متحده را متقاعد به باورها و مطالباتش در مورد طالبان و پاکستان بسازد. چنین تحولی بعد از حادثه ی یازدهم سپتمبر 2001 ایجاد شد، ولی آنوقت مسعود دیگر حیات نداشت. باز ماندگان، بستگان و وارثین مبارزه و مقاومت او هیچگاه نتوانستند از این تحولی که احمدشاه مسعود چشم پراش بود، بصورت مشروع و درست بهره گیری کنند. و برعکس از شرایط ایجاد شده، بدون تعقل و آینده نگری با تشنت و پراگندگی بصورت مقطعی و کوتاه مدت در جهت منافع شخصی خود استفاده کردند.

حوادث سپتمبر و مقدمه چینی حمله به افغانستان

روز نهم سپتمبر 2001 (18 سنبله 1380 خورشیدی) احمدشاه مسعود با حمله ی انتحاری دوفراعضای القاعده در خواجه بهاءالدین ولایت تخار مقر فرماندهی اش به شهادت رسیده بود. حمله انتحاری به جان مسعود با حملات انتحاری نیویارک ارتباط داشت. اسامه بن لادن و طالبان با عناصر و حلقه های استخبارات خارجی که قتل احمدشاه مسعود را طرح ریزی کردند بدون تردید این قتل را بسیار پیشتر از روز نهم سپتمبر مدنظر داشتند تا فرصت کافی برای تصرف بدخشان و پنجشیر آخرین مناطق مقاومت

قبل از حملات یازدهم سپتمبر در اختیار داشته باشند. انتظاری بی صبرانه دوتروریست بن لادن بنام خبرنگار بیش از بیست روز متوالی برای مصاحبه با احمدشاه مسعود از یکسو و جابجایی هزاران نفر نیروهای القاعده و پاکستانیها در جبهات اطراف تالقان در روزهای همزمان با ورود تروریستان به مناطق تحت کنترل احمدشاه مسعود در شمال کابل به وضاحت هر دو موضوع ارتباط ترور مسعود و وقوع این ترور را قبل از یازدهم سپتمبر نشان میدهد. محمدقسیم فهیم تعداد نیروهای خارجی را که در طول دوتا سه هفته قبل از نهم سپتمبر به جبهات اطراف تالقان جابجا شده بودند بیش از ده هزار نفر و انمود کرد و گفت: «صدای بیش از 42 شبکه مخابراتی عرب ها، پاکستانیها و کشمیریها در جبهات اطراف تالقان شنیده می شد که نیروهای خود را تنظیم و فرماندهی میکردند. بسیاری از شبکه های عرب و پاکستانی که در اطراف جبهات شمالی قرار داشتند در دو هفته اخیر قبل از حوادث نهم و یازدهم سپتمبر به اطراف تالقان



ساختمان های 110 طبقه ی مرکز تجارت جهانی ایالات گوشه ای از پنتاگون که بعد
متحدہ در حال اصابت و فروریزی از اصابت تخریب شده است

و ماورای کوکچه آمده بودند. تمام این جابجایی ها و سوقیات برای آن بود که با ترور آمر صاحب تعرض خود را بسوی بدخشان و پنجشیر شروع کنند و کار افغانستان را یکطرفه بسازند. ما در فکر ترور آمر صاحب نبودیم و ترور را در محاسبه خود نگرفته بودیم. همیشه از این جا و آنجا، از زبان پاکستانیها، از شبکه های مخابراتی طالبان و عرب ها می شنیدیم که تا دهم سپتمبر ما کار افغانستان را تمام می کنیم. آنروزها آمر صاحب یک پروگرام عملیات تعرضی را علیه طالبان در جبهات تخار رویدست داشت. یکبار به من گفت که موضوع دهم سپتمبر مرا به تشویش انداخته است ما و شما باید پروگرام تعرض خود را بعد از دهم سپتمبر عملی کنیم. ما از قبل می فهمیدیم که اسامه و القاعده درصد انجام یک حمله کلان علیه امریکا است. اینکه آمر صاحب در سفر خود به فرانسه و مقربان آلمان اروپا، امریکا را به علت بی اعتنائی اش در برابر خطر رژیم طالبان و تروریست های همراه شان مورد انتقاد قرارداد و امریکایی ها را از انجام یک عملیات کلان تروریستی هوشدار داد ناشی از اطلاعات بود. ما اسناد و شواهد این اطلاعات را جمع کرده برای امریکایی ها داده بودیم.» (123) اما برای بن لادن و طالبان ترور احمد شاه مسعود

در یک فاصله بسیار نزدیک دوروزه با حمله به امریکایک خبرنگار و ناراحت کننده بود. چون آنها می خواستند ترور مسعود روزها قبل از حمله به امریکا واقع شود و نیروهای آنها پیش از یازدهم سپتمبر بتوانند بدخشان و پنجشیر را به تصرف خود بیاورند و تسلط خود را به کل افغانستان تعمیم ببخشند. در حالیکه اسامه و القاعده تاریخ حمله به امریکا را در یازدهم سپتمبر از قبل تعیین کرده بودند. دوروز بعد از ترور احمدشاه مسعود حمله انتحاری القاعده در نیویارک و واشنگتن بوقوع پیوست. اولین هواپیمای بوئینگ خطوط هوایی امریکن ایرلاین با 81 مسافر و 11 خدمه در حوالی ساعت 9 صبح



به برج شمالی مرکز تجارت جهانی امریکا در شهر نیویارک اصابت کرد. هژده دقیقه بعد دومین هواپیمای بوئینگ از خطوط هوایی یونایت دایرلاین با 58 مسافر و 9 خدمه به برج جنوبی اصابت کرد. 34 دقیقه بعد یک هواپیمای دیگر متعلق به امریکن ایرلاین با 58 مسافر و 6 خدمه به ساختمان پنتاگون اصابت نمود و چهار دقیقه بعد تر هواپیمای یونایتد پریس ایرلاینز با 38 مسافر و 7 خدمه که برای کوبیدن قصر سفید رپوده شده بود پیش از اصابت به هدف سقوط داده شد. هر دو ساختمان مرکز تجارت جهانی ایالات متحده نیم ساعت بعد از اصابت هواپیماها فرو ریختند و سه هزار نفر را در کام مرگ باخود فرو بردند. این برجها از 110 طبقه تشکیل شده بودند که نبض اقتصاد جهان بشمار میرفتند. یک بخشی از ساختمان پنتاگون نیز نیم ساعت بعد فرو ریخت. ایالات متحده را ترس و وحشت فرا گرفته بود. در ساعات اولیه نخست قصر سفید و سپس تمام ادارات دولتی در واشنگتن تخلیه شدند.

جورج بوش George Bush رئیس جمهور امریکا ابتدا به پایگاه هوایی "بارکسوال" در "لوئیزیانا" و سپس به یک پایگاه دیگر هوایی در "اوماها" واقع ایالت "نبراسکا" رفت. او شامگاه آنروز به قصر سفید برگشت و در بیانیه ی تلویزیونی وعده ی مجازات و سرکوبی عاملین حملات را داده گفت: «ما میان کسانی که این عمل تروریستی را انجام دادند و دولت های که آنها را در خود پناه میدهند، هیچ تفاوتی قایل نیستیم.»



اسامه بن لادن



محمد عطا

حملات یازدهم سپتمبر برای ایالات متحده که خود را تنها و یگانه ابر قدرت جهان می پنداشت و دولت مدارانش در دهه های متمادی قرن بیستم برای دفاع از امریکا و امریکائیان کشورشانرا به بزرگترین زرادخانه های جهان مبدل کرده بودند، یک حادثه ی تکانه دهنده، ترسناک و تحقیرآمیز محسوب می شد. همه رهبران ارگانهای قدرت و حاکمیت در امریکا از قصر سفید تا پنتاگون و سی.ای.ای خود را سرخورده و تحقیر شده احساس میکردند. چون به ایالات متحده امریکا نه یک قدرت

اتومی جهان ونه با موشک های قاره پیما وبم های ویرانگر هستوی بلکه باهوا پیمای مسافربری خود امریکا وازدرون امریکا حمله شده بود. تنظیم وسازماندهی این حمله بیشتر از همه دستگاه قدرت امریکارا عصبانی وخجالت زده ساخته بود. توان ومهارت پنهانکاری سازمان دهندگان حمله بدورازدید واطلاع سی.ای.ای بزرگترین دستگاه استخباراتی جهان ناتوانی و شرمساری را در مراکز ارگانه های قدرت بیشتر میساخت. وبه ویژه انجام حملات ازسوی فرد مورد تعقیب دستگاه های امنیتی امریکا هم خشم وهم سرافکندگی دولتمداران ورهبران مراکز امنیتی ونظامی ایالات متحده را مضاعف میکرد. این حملات را مردان بن لادن انجام داده بودند. کسیکه از سالها قبل زیر نظارت ذره بینی سی.ای.ای قرار داشت. برای تعقیب ودستگیری او اداره ی ویژه درسی.ای.ای تشکیل شده بود.

رهبری نخستین هواپیمای بوئینگ را که در برج شمالی ساختمان تجارت جهانی اصابت کرد، محمد عطا مرد 31 ساله مصری بدست داشت. او با سه تن از همفکران عرب خود در اوایل خزان 1999 بعد از ختم تحصیلات دردانشگاه هامبورگ آلمان به قندهار مرکز رهبری طالبان نزد اسامه بن لادن آمد ودوماه آنجا باین لادن به سربرد. سپس آنها برای آموزش دریک کورس خلبانی(پیلوتی) به ایالات متحده سفر کردند وبافرگیری آموزش، حملات یازدهم سپتمبر را انجام دادند.

وقتی روز نخست هیئجانات وشوک ناشی از حملات در امریکا سپری گردید، سی.ای.ای از مرکز خود بارسال پیامی به جبهه متحد عنوانی محمد عارف سروری فرداول اداره امنیت واستخبارات احمد شاه مسعود پیام ویژه ای فرستاد. وی درمورد این پیام امریکایی ها، محتوای پیام وپاسخ به آن گفت: «اولین بار بعد از 11 سپتمبر، امریکایی ها به دفتر ما دردوشنبه یک پیام فرستادند. بلافاصله امرالله صالح این پیام را تیلیفونی برای من که داخل بودم خبرداد. در آن پیام حتی کدام تأسفی به خاطر شهادت آمر صاحب یا زخمی شدنشان تذکر نرفته بود. در پیام گفته شده بود که ما می فهمیم که شماوتمام همراهانتان دریک حالت خراب وبد قرار دارید. رهبرتان به قتل رسیده است. بالای ما حمله شده وحادثه ای شده که در تاریخ امریکا چنین چیزی به وقوع نییوسته است. با وجودیکه شما در حالت خراب قرار دارید وبا وجودیکه شرم است در چنین حالتی از شما چیزی بخواهیم، از خودت خواهش می کنیم که به سلسله همکاری های گذشته در این مورد با ما همکاری بداری که آیا از حادثه 11 سپتمبر طالبان خبر هستند؟ آیا القاعده واسامه در آن نقش دارد؟ پیام به تکرار وبسیار التماس گونه وعذر آمیز از من خواستار همکاری در ارائه معلومات واطلاعات شده بود.

ما وضع امریکایی هارا از این پیام خودشان فهمیدیم که چقدر خراب است. فردای پیام در حدود شش هفت ساعت بعد، اطلاعات دقیق را ما از رادیو کشف ومنابع اطلاعاتی خود گرفتیم که از این حادثه ملاعمر و رهبران طالبان خبر بوده واین کار را اسامه والقاعده انجام داده است. همچنان ما دریافتیم که پاکستانیها خبر هستند ودر تماس با ملاعمر و طالبان میباشند. ملاعمر باقوماندانان ورهبران دیگر طالبان در تماس مداوم است که چگونه می توانیم گپ حادثه 11 سپتمبر را از خود دور کنیم تا بگردن ما نیفتد. من بعد از جمع آوری این اطلاعات یک جواب کوتاه به امریکایی ها روان کردم که در این واقعه القاعده و طالبان دست دارند وآنرا انجام داده اند. ما سابق هم به شما می گفتیم که مشکل تروریزم فقط در اسامه به حیث یک فرد نیست اما شما نمی شنیدید. همچنان در این پاسخ گفتم که اگر شما می خواهید بر اساس فیصدی معلوم شود که القاعده چند فیصد در 11 سپتمبر دست دارد به شما اطمینان میدهم که صد فیصد دست دارد. این گپ از داخل افغانستان سازماندهی شده و طالبان کاملاً در جریان هستند.» (124)

ارگانه های مختلف امنیتی ونظامی ایالات متحده که در پی تشخیص وشناسایی عاملان حملات یازدهم سپتمبر بودند نیز دست بن لادن را در حملات قطعی یافتند. جورج بوش روز پانزدهم سپتمبر رسماً اسامه بن لادن را عامل تهاجم تروریستی معرفی کرد وگفت زمان آن فرارسیده تا تروریستها را از لانه های شان بیرون کشیده ومحاكمه کنیم.

ایالات متحده بعد از اعلان بن لادن به حیث مظنون اول حملات سپتمبر به کارگسترده در هر دو جبهه ی نظامی وسیاسی آغاز کرد. تدارک حمله ی نظامی برای دستگیری بن لادن با سوق واعزام کشتی های جنگی بسوی خلیج فارس و بحر هند شروع شد وتلاش وسیع سیاسی ودیپلماتیک در حمایت وهمراهی با

هرگونه اقدام و عمل ایالات متحده براه افتید. امریکا برای نخستین بار از یک حمایت و همبستگی جهانی برخوردار شد. وبسیاری از کشورها همکاری خود را با امریکا اعلان کردند. اما آنچه که برای ایالات متحده در یک حمله ی نظامی به افغانستان اهمیت داشت همکاری جبهه ی مخالف طالبان و همسویی دولت پاکستان به عنوان حامی طالبان بود. امریکا شاید برای نخستین بار به واقعیت عملی آنچه را که احمدشاه مسعود در مورد به هم پیوستگی پاکستان، طالبان و اسامه بن لادن میگفت، مواجه شد. اما امریکایی ها در برابر این همپیوستگی پاکستان با طالبان و القاعده، با اسلام آباد از درمقابله و جنگ پیش نیامدند. ایالات متحده مثل همیشه حتی در حالت خشم و خشونت خود که اسامه بن لادن متهم اصلی حملات سپتمبر و طالبان همراه او را در کنف حمایت پاکستان می دید با جنرالان پاکستانی به مشورت نشست و گوش خود را برای شنیدن گپ های آنان باز گذاشت. به قول "میشل شوسودفسکی" پروفیسور اقتصاد سیاسی و استاد دانشگاه در "اتوای" کانادا: «علی الرغم آنکه دولت بوش از روابط بین اسامه بن لادن، طالبان و سرویس جاسوسی پاکستان و نقش آنها در ترور احمدشاه مسعود اطلاع داشت، دوروز قبل از وقایع یازدهم سپتمبر دولت بوش در جلسه ی وزارت امور خارجه تصمیم گرفت بصورت مستقیم با سرویس اطلاعات نظامی پاکستان آ.اس.آی همکاری کند. رسانه های گروهی غربی از دخالت آ.اس.آی در ترور احمدشاه مسعودی اعتنا گذشتند و این توطئه را حادثه ی عادی جلوه دادند. این رسانه ها درباره ی ارتباط ترور مسعود با وقایع یازدهم سپتمبر که سرانجام آن به اشغال افغانستان ختم شده هیچ پرسشی را مطرح نکردند. بدون هیچ بحث و گفتگویی پاکستان بمقام دوست و هم پیمان ایالات متحده ارتقا یافت.» (125)

البته برای امریکایی ها، پاکستان و همکاری پاکستان در جنگ آینده علیه بن لادن و طالبان، بیشتر از جبهه مخالف طالبان و همکاری شان در چنین جنگی نقش و اهمیت داشت. امریکا بسوی جبهه مخالف طالبان تنها به عنوان نیروی قابل استفاده در جنگ خود علیه اسامه و طالبان می دید. آنگونه که نیروهای جبهه مذکور بعد از حمله ایالات متحده به افغانستان بمثابه ی نیروی پیاده وزمینی امریکا در سقوط رژیم طالبان نقش عمده ای ایفا کردند. در حالیکه بسوی پاکستان منحیث متحد اصلی و قدیمی خود در منطقه به عنوان کشوری نگاه میکرد که کلید اصلی ثبات افغانستان در دست آن قرار دارد.

امریکا و جبهه متحد در جنگ علیه طالبان

جبهه متحد مخالف طالبان که از سوی پاکستان به اتحاد شمال معروف گردیده بود بر روز شانزدهم سپتمبر 2001 میلادی برابر با بیست پنجم سنبله 1380 خورشیدی پیکر احمدشاه مسعود رهبر این جبهه را بعد از یک هفته اختفا از سردخانه ای در تاجکستان بیرون کشیده در پنجشیر به خاک سپردند. بعد از مراسم تدفین و فاتحه خوانی، دومین پیام امریکایی هابه محمد عارف سروری مواصلت کرد. در این پیام آنها به آمدن یک هیئتی برای مذاکره و گفتگو با جبهه متحد به خصوص با جانشین احمدشاه مسعود در پنجشیر ابراز امید و علاقه کرده بودند. در پیام از جبهه متحد خواسته شده بود که آیا به این سفر و مذاکره توافق دارند و در ضمن آیا امنیت هیئت را تضمین می کنند یا نه؟ انجنیر عارف از دومین پیام امریکایی ها، سفر هیئت و جریان مذاکرات شان میگوید: «در حالیکه رابطه ها از قبل وجود داشت، تیم آنها بارها به پنجشیر آمده بودند این تضمین خواستن امنیت و کسب توافق برای سفر گپ جدیدی بود که گفته می شد. اینطور معلوم می شد که باز رابطه را می خواهند از سر بگیرند.

چند روز بعد از پیام شان یک هیئت آنها رسید. در رأس آنها "گیری شرون" قرار داشت. شرون قبل از آنکه با فهمیم خان ببیند خواست که با من بصورت خصوصی ببیند. او را که اول من تنها دیدم بسیار جالب بود. مادر او ایل در جریان روابط و تماس می خواستیم که آرام آرام به امریکایی ها بفهمانیم که مثلث طالبان، القاعده و پاکستان را درک کنند که یک جریان به هم پیوسته هستند اما امریکایی ها تا آخر قبول نکردند و چنین باوری به آنها پیدا نشد. ولی وقتی گیری شرون را با تیم همراهش دیدم این باور را بصورت ناگهانی در آنها یافتم. به یکبارگی وضع تغیر ناگهانی یافته بود. آنها آمده بودند که فقط توافق مارا در همکاری برای سرنگونی طالبان بگیرند. امریکایی ها که هیچ چیزی را قبول نمی کردند حالا آمده بودند که خودشان جبهه متحد شوند. از گذشته بسیار خجالت زده بودند. بسیار عذر آمیز و بالحن آرام همکاری را از ما می خواستند. هرچه که به گذشته اشاره میکردم و روی آن بحث می شد که امریکا در

دهه نود زمانیکه مجاهدین کابل را گرفتند و حکومت تشکیل دادند خود را بی تفاوت گرفت، همه چیز را به پاکستان گذاشت، تا آخر همه چیز را از عینک پاکستان دید و آنچه را ارتش پاکستان و آی.اس.آی در مورد افغانستان انجام میداد جزء سیاست خود ساخت و امثال این گپ ها، بصورت واضح میگفتند که این بزرگترین اشتباه ما بود. امریکا اشتباه کرد و . . .

از گپ ها و مذاکراتشان کاملاً معلوم بود که امریکایی ها پیش جبهه متحد و مقاومت شرمند هستند. چون تمام دلایل و اطلاعاتیکه که آنها از خودشان داشتند و از سازمانهای استخباراتی شان باید تمام آنها را آنطرف می انداختند و همان گپ های را که برای شان می گفتیم همان گپ ها را میگرفتند و همان گپ هادرست بود. پاکستان متحد استراتژیک شان امریکارا خوب ضربه زده بود. آنها می فهمیدند که از طریق پاکستان هم کاری کرده نمی توانند. وضع اکنون به حدی تغییر یافته بود که زمانی امریکایی ها حاضر نبودند بشنوند که ما می گفتیم رژیم طالبان بد و تروریست است. می گفتند که چه چیز آن بداست؛ اما حالا میگویند که ما رژیم طالبان را می زنیم و سرنگونشان می کنیم شما توافق دارید و همکاری می کنید یا نه؟

در همان وقت اولین سوال این بود که حالا امریکایی ها یکدفعه خیز زدند و می خواهند طالبان را بزنند آیا این ها دولت را و مجاهدین را می پذیرند و یا اینکه یک حرکت تاکتیکی دارند و می خواهند انتقام بگیرند؟ در آن وقت کم برای ما مشکل بود که هر دو گپ را پیدا کنیم. فقط یک گپ ثابت بود که آنها قصد زدن طالبان را دارند. این برای ما مهم بود که که بین امریکا و پاکستان تفرقه بیاید. این معقول بود که باید بپذیریم که از توانمندی امریکا در سقوط طالبان استفاده کنیم. البته از قبل روابطی میان ما و امریکایی ها به همان شکلی که گفته شد از طریق سی.آی.ای بر سر خرید و ستنگر و مبادله اطلاعات در مورد اسامه وجود داشت. این روابط در زمانیکه جورج بوش بریاست جمهوری رسید بسیار بطنی و ضعیف شده بود. دیگر کدام رابطه سیاسی و رابطه دیگری با دولت اسلامی نداشتند. چیل سی.آی.ای یگانه چینی بود که که امریکایی ها تا آخر همه کارهای سیاسی و نظامی خود را تا سقوط طالبان از آن طریق انجام دادند. و از همین طریق بما هر گونه اطمینان را می دادند و گپ مارا می شنیدند و تأیید میکردند. گفتگوها و مذاکرات با این تیم در اول با یک تعداد از افراد کلیدی اصلی جبهه و شورای خاص امریت که در واقع جانشینی آمر صاحب را داشتند چون فهیم خان، داکتر عبدالله و قانونی صورت میگرفت و آنها به توافق می رسیدند. بعداً تاجائیکه امکان داشت این جروب بحث ها با سایر اعضای جبهه متحد و مقامات دولتی از طریق تلفون و یا مذاکرات رودر رو گفته می شد. نظریات مختلف گفته می شد این نظریک بار بحث شد که ما همین تیم را دوستانه رخصت کنیم ما هیچگونه همکاری با آنها نداریم. مادر حالت خود هستیم. مردم ما همیشه تنها بوده حالا هم به حالت خود باشند. یک نظر این بود که گفته شود مردم مادر برابر شما عقده مند هستند. دست شمارا در ایجاد و تقویت طالبان می بینند و فعلاً این همکاری با شما محتمل نیست. نظر دیگر این بود که از این حالت و از این امکانات استفاده شود. یک حالت خشم و انتقام جویانه بود. قرار بر این شد که رابطه ادامه یابد و گفته شود که ما همکاری شما را قبول داریم. فیصله مشخص گردید که طالبان زده شوند. در این جنگ نیروهای زمینی از جبهه متحد و نیروی هوایی از امریکایی ها باشد. وظیفه تنظیم و هماهنگی کار میان آنها و رهبری جبهه متحد و شورای جبهه بدوش من گذاشته شد. یک مرکز مشترک اطلاعات با امریکایی ها در پنجشیر ایجاد گردید. یک اطلاعات به سطح تمام افغانستان و یک اطلاعات جنگی دست اول کار بود. از تمام چیزهای طالبان، القاعده و دخالت پاکستان و نیروهای آنها در کل افغانستان باید معلومات درست و دقیق جمع آوری می شد. وقتی مراحل عملی کار شروع گردید روزانه تا 14 ساعت با این ها کار می شد. همه چیز باید به آنها گفته می شد. اطلاعات را آنها به واشنگتن روان میکردند. یک مرکز اصلی شان در قطر بود و آنجا نیز میفرستادند. تمام سی.آی.ای و پنتاگون در یک کاری مصروف شدند که در مورد آن فکر نمیکردند. آنها فقط اطلاعات کوچکی صرف در مورد اسامه داشتند که در کجا میباشد و کجا رفت و آمد دارد. بعد از چند روز کار و ایجاد مرکز اطلاعاتی که در پنجشیر ساخته شده بود، امریکایی ها متوجه شدند که این گونه مرکز اطلاعاتی را در هیچ جای دیگری ندارند. خود آنها این را واضح می گفتند. با وجود این هنوز تشویش ما این بود که آیا واقعاً امریکایی ها در زدن طالبان مصمم هستند یا نه؟ (126)

هیئت امریکایی که بریاست گیری شرون وار دپنچشیر شده بودند کارمندان و افسران سی.آی.ای بودند. وظیفه اصلی آنها توافق جبهه متحد به همکاری اطلاعاتی و نظامی در جنگ علیه طالبان و نیروهای اسامه بود. آنها این مأموریت را با موفقیت انجام دادند. گیری شرون موفق شد تا همکاری تمام رهبران جبهه متحد به شمول محمد قسیم فهیم جانشین احمد شاه مسعود را در جنگ علیه طالبان و القاعده بدون هیچ قید و شرطی بدست بیاورد. فهیم از اولین مذاکره و توافق خودباگیری شرون و اعضای تیمش گفت: «وقتی گیری شرون نزد من آمد و خواستار همکاری با امریکا در جنگ شد برایش گفتم ما چند سال است که با طالبان و القاعده در جنگ هستیم. اما در همکاری با شما در این جنگ دو مشکل است. اول اینکه این جافکار و نظریات اخوانی گری وجود دارد، استادربانی و استاد سیاف باین نظریات هستند در چنین حالتی همکاری با امریکاییها ما مشکل میباشد. مشکل دوم این است که همکاری در جنگ با شما علیه طالبان هزینه و مصارف زیادی دارد. گیری شرون به من گفت که در قسمت استادسیاف تشویشی نداشته باشید اواز خود ما است و من فردا چای صبح را با او یکجا می خورم تمام مسایل را همراهش گپ می زنم. در مورد استاد ربانی این را میگویم که اودیگر از صحنه برآمده است، دنیا از او حمایت نمی کند و شما هم دیگر عقب اونروید. البته قبل از اینکه با هیئت امریکایی در پنچشیر گپ بزنم در دوشنبه با پوتین رئیس جمهور روسیه صحبتی شد که در آن مذاکرات، استادربانی و داکتر عبدالله هم بود. پوتین از مجلس شانکهای آمده بود و در آنجا با جورج بوش بر سر موضوع افغانستان مذاکره کرده بود. پوتین گفت که با بوش صحبت شده هیئت ما همراه فهیم گپ میزند. هیئت روسیه شامل وزیران دفاع، امنیت، خارجه و حالات اضطراری آن کشور بود. آنها خواستند که بامن جدا از استادربانی گپ بزنند و گفتند که داکتر عبدالله هم باشد. طبعاً در آنجا این وضع برای استادربانی ناخوش آیند بود که احساس میکرد دنیا او را در محاسبه ندارد. وقتی با هیئت روسی مذاکره شد آنها گفتند که جورج بوش با پوتین مذاکره کرده و فیصله نمودند که افغانستان بدو قسمت شمال و جنوب تقسیم شود. بوش گفته که پاکستان را قانع میسازد. شما هم قانع شوید و در شمال حکومت تشکیل دهید ما از شما حمایت می کنیم. من به آنها گفتم که من در کابل متولد شده ام و خانه من در کابل است این چه حرفی است که شما از ما میخواهید؟ وقتی دیدم آنها این گپ را با جدیت مطرح میکنند یک سنگریزه را از روی گلدان میز برداشتم برای شان گفتم این یک دانه ریگ است که در پنچشیر آنرا زمرد میگویند و بسیار قیمت است. و در کوه های پکتیا و دشتهای هلمند آنرا "تینگه" میگویند که هیچگونه ارزش پولی ندارد. اما برای من ارزش و اهمیت هر دو یکسان است. بعداً آنها متوجه شدند که من تا چه حدی به طرح آنها مخالفت دارم. پس از آن پنچشیر آمدم و با هیئت امریکایی دیدم. برای ما مهم این بود که دشمن خود را ضربه بزنیم و از امکانات قوی دنیا علیه آنها استفاده بداریم.» (127)

بعد از توافق همکاری جبهه متحد با هیئت امریکایی سی.آی.ای در جنگ علیه طالبان، رفت و آمد افراد و تیم های کوچک از بخش ارتش و سی.آی.ای به پنچشیر افزایش یافت. بیش از چهل نفر که شامل گروه های کشف ارتش و اداره استخبارات می شدند با وسایل پیشرفته وارد پنچشیر شدند و از آنجا به نقاط مختلف در خطوط اول جبهات جنگ رفتند تا اطلاعات خود را برای شروع حملات هوایی و بمبارانها در اختیار قوای هوایی امریکا بگذارند. این گروه ها در اوایل بیشتر با طیارات هلیکوپتر روسی که از ازبکستان قبلاً بمنظور رفت و آمد به پنچشیر خریده بودند رفت و آمد میکردند. وقتی کار استخباراتی و اطلاعاتی آنها تا مرحله ای پیشرفت که نیاز نیروی هوایی امریکارا در شروع حمله برآورده میساخت حملات هوایی و موشکی امریکا علیه طالبان روز هفتم اکتوبر 2001 آغاز گردید. پس از دو نیم هفته ادامه حملات که تلاش مشترک امریکایی ها، انگلیس ها و پاکستانیها برای تغییر حکومت طالبان از داخل بدون پیشروی جبهه متحد مساعد نشد، مذاکره و توافق بر سر سقوط رژیم طالبان میان جبهه متحد و امریکایی ها صورت گرفت. این مذاکره در دوشنبه پایتخت تاجکستان بین جنرال تامی فرانکس General Tommy R. Franks قوماندان قوای امریکا در جنگ افغانستان و محمد قسیم فهیم فرمانده نیروهای جبهه متحد بوقوع پیوست. محمد عارف سروری که در این مذاکره فهیم را همراهی میکرد میگوید: «مذاکره با تامی فرانکس در داخل طیاره نظامی امریکا که حامل او بود صورت گرفت. با فرانکس یک رئیس از سی.آی.ای هم همراه بود. آنها باخود یک ترجمان ایرانی را آورده بودند که او می توانست گپ

هارا درست انتقال ندهد و خرابی بار آورد. من کوشش میکردم که اول به ایرانی منظور و اهداف گپ های فهمیم خان را بفهمانم بعد از او ترجمان گفته بتواند. ماشین طیاره هم روشن بود و صدای طیاره برای مذاکرات اخلال کننده محسوب می شد. اصلاً معلوم نبود که امریکایی ها چرا در یک محل و جای آرام تر مذاکره نکردند در حالیکه آنها رحمانف رئیس جمهور تاجکستان را در بیرون طیاره داخل قصر ریاست جمهوری دیدند، اما با فهمیم داخل طیاره دیدند. این هم از جمله کارهای غیر عادی نزد ما معلوم می شد. این بیانگر ترس آنها بود. دو موضوع آجندای مذاکره را تشکیل میداد: یکی برنامه و نقشه حملات و بمبارانهای امریکا و دوم اکمالات جبهه متحد. مذاکره بر سر هر دو موضوع حالت جدی را به خود گرفت. در موضوع بمبارانها نظر هر دو طرف متفاوت بود. فهمیم خان می خواست که خطوط جنگ در شمالی و تالقان برای پیشروی به شدت بمباران شود و مزار شریف با دیگر نقاط تحت حملات مصروف کننده گرفته شود. تامی فرانکس بر عکس آنرا می گفت. او پافشاری داشت که اول مزار سقوط کند. در مورد اکمالات، فرانکس گفت که موضوع را با سی.ای.ای حل کنید. گپ بر سر بمبارانها به نتیجه نرسید و امریکایی ها بعداً همان کار خود را کردند یعنی تا آخر بمباران خطوط اول جنگ در تخار و شمالی خود داری نمودند. سقوط تخار و سپس کابل با امکانات خود جبهه متحد بدون هماهنگی با بمبارانهای امریکایی هاصورت گرفت. « (128) »

تامی فرانکس که بعداً خاطرات خود را از وقایع حمله به افغانستان در کتاب "سرباز امریکایی" (AMERICAN SOLDIER) نوشت در مورد مذاکره با محمد قسیم فهمیم و توافق بر سر همکاری او در جنگ می نویسد: «فهمیم روی میز قاتکی در مقابلم در بطن طیاره تر اسپورتی C-17 نشسته بود. او کلاه پکول کشمیری به سر داشت و ریشش را به خوبی پیراسته بود. مگر فهمیم هنوز هم مانند مجری مافیابه چشم میخورد. ساعت اخیر روز سه شنبه اخیر اکتوبر (سال 2001) بود، یک شبی سردی در دوشنبه تاجکستان. این طیاره غول پیکر به تنهایی در یک گوشه میدان هوایی ملکی ایستاده بود. فهمیم و شخصیکه من حیث مالی اش معرفی شد باموترمر سدس (بنز) گردآلود رسیدند. یک افسر جنگ دیده از مدیریت عملیات C.I.A که من او را Hank مینامم و مرا در این سفر همراهی میکرد بطرف راست من نشسته بود. بطرف چپ من دگروال وال جان مول هولند، سربازیکه من نزدش خوردم آرنجش را روی میز گذاشته



تامی فرانکس

محمد قسیم فهمیم

بود. ما قهوه غلیظ قوای هوایی را نوشیدیم. نه چای، اما به هر حال میتوان این را مذاکرات صرف چای نامید. من حیث ز عیم ائتلاف شمال، وی بعد از قتل مسعود، فرماندهی را بدست گرفته بود. فهمیم برای معامله و چانه زدن آمده بود. او بزرگترین و مجهزترین قوای مخالفین را در افغانستان رهبری میکرد. فهمیم درباره تفصیل طرح جنگی خود صحبت کرد. او گفت تالقان اولین هدف مهم میباشد و از طریق آن یک میدان هوایی برای قوایش بدسترس قرار می گیرد. من پرسیدم: و کابل؟ فهمیم با چشمان فرو رفته مرا خوب بررسی کرد و گفت: "تازمانیکه شما اجازه ندهید ما داخل کابل نخواهیم شد." این یک پاسخ درست

سیاسی بود. آیا او صادق بود؟ این یک سوال خیلی مهم بود. در پاکستان من با شماری از رهبران پشتون مخالف طالبان صحبت نموده بودم، احساس برانگیزترین شان حامد کرزی بود. او یک آدم عصری و چند لسان را میدانست. مرکز سی. آی. ای در اسلام آباد از او حمایت بعمل می آورد، چون قادر به متحد ساختن گروه های مختلف بود. بر من هم تأثیر گذاشته بود. ما برای ساختن قوت های پشتون علیه طالبان به جنگ نیاز داشتیم. من به این باور بودم که کرزی فقط همان رهبر مناسب پشتون میباشد که چنین قوا را بسازد. اگر مقاومت دشمن بطورانی متلاشی می شد و ائتلاف شمال که ترکیبی از تاجک ها، ازبک ها و هزاره ها بود خلی کابل را پر میکرد، افغانستان شاید دوباره در منجلاب خانه جنگی می افتاد و این وضع گروه های شمال را در مقابل اکثریت پشتون قرار میداد. این از پاسخ فهم واضح بود. وقت آن رسیده بود که درباره قیمت قالین صحبت شود. من از فهم پرسیدم بیشتر از این از ما چه میخواهی، به چه ضرورت داری؟ . . . فهم از Hank پرسید: "چه نوع کمک های لوژستیک به ما فراهم کرده می توانی؟" Hank یک لست کمپیوتری، مخابرات و تدارکات ادویه را بیرون کشید، فهم باتبسم شایسته گفت: "من یک میدان هوایی بزرگتر جهت استفاده C-130 میخوام. C-130 شمایار مشهوریست و باتوپ های خود روحیه طالب ها و عرب ها را شکستانده است. هنک پرسید: اگر شما تدارکات خود را داشته باشید؟ فهم شروع کرد اگر من تالقان و میدان هوایی آنرا در تصرف در آورم و بعد روبه مسئول پولی خود کرد و درگوشش زمزمه کرد و بعداً ادامه داد: من در ماه به سه میلیون دلار امریکایی ضرورت خواهم داشت. من پرسیدم شما سه میلیون دلار را جهت راه اندازی عملیات می خواهید و اگر مزار شریف را بدست آورید؟ هنک و من برای این آمادگی گرفته بودیم. اوسربازی خوبی و من سرباز بدی بودم. هر دوی ما منتظر پاسخ ماندیم. فهم گفت اوه! نه خیر، برای تمام عملیات من در ماه به هفت میلیون دلار ضرورت خواهم داشت. من به پا خواستم و به طرف ترجمان دیدم و گفتم این یاهو سرایی و چرند گویی است و ترجمان را گفتم ترجمه کن.

من بطرف زینه های پیشروی طیاره به قدم زدن آغاز کردم، دور خوردم و سگرتی روشن کردم. این عمل را ما قبلاً تمرین کرده بودیم. در تونل روشن کارگوی طیاره، هنک برای فهم لکچر میداد که جنرال فرانکس خیلی عصبانی است. من دوباره بداخل طیاره آمدم و روی میز نشستم. هنک سری تکان داد و بعداً با فهم حرف زد. درست است موافقه شد. پنج میلیون دلار برای تمام ماه. خودت باید مزار شریف را قبل از رسیدن ماه رمضان تسخیر کنی و تا زمانیکه اجازه دخول به پایتخت برایت داده نشد، بیرون کابل توقف می کنی. فهم گفت: بلی. زمانیکه فهم و مسئول مالی اش از طیاره بیرون میرفتند و بوجی های را که با میلیونها دلار پر شده بودند در موتر مرسدس بنز جهت حمل بارگیری می شدند دیده می توانستیم. امیدم بر آن شد که موترش اسپرنگ های قوی جهت حمل بوجی های نوت های صد دالری که بارش راگران ساخته بودند، داشته باشد. من فهمیده نتوانستم که آیا ما اسپی سودا کردیم یا قالینی خریدیم؟ اما یک حرف یقینی بود که جنرال فهم و واحد های اتحاد شمال، با ما در جنگ همراهی میکنند. . . » (129)

تشدید بمباران هوایی امریکا و سقوط حکومت طالبان

حملات نظامی و سپس لشکرکشی ایالات متحده امریکا به افغانستان با بمباران هوایی از هفتم اکتوبر 2001 (15 میز 1380) آغاز شد. این حملات که منجر به فروپاشی حکومت طالبان گردید در تاریخ افغانستان سومین حادثه ی مشابه بود که رژیم بر سر اقتدار در کابل با حملات و هجوم مستقیم نیروهای خارجی از پادرمی آمد و به جای آن، حکومت مورد حمایت مهاجمین استقرار میافت. اولین رویداد مشابه، لشکرکشی قشون انگلیس در 1839 از هند بریتانوی بود که شاه شجاع را صاحب تخت و تاج سلطنت کرد. دومین حادثه، یورش قشون سرخ اتحاد شوروی در 1979 بود که ببرک کامل را به کرسی زمام داری نشانید. و حمله نظامی ایالات متحده ی امریکا در اکتوبر 2001 سومین تهاجم نظامی است که به حکومت حامد کرزی در افغانستان انجامید. اما این رویدادها علی الرغم مشابهت ها دارای تفاوت و توفیرهای عمده ی نیز میباشند. صرف نظر از اینکه لشکرکشی انگلیس ها در 1839 و یورش نظامی شوروی در 1979 فقط برای توسعه طلبی و بدون ارائه ی سند و دلیل قابل توجیه به نظر می خورد و برخلاف، هجوم نظامی ایالات متحده امریکا برای دستگیری بن لادن که به کشور امریکا از

سوی او حمله شده بود تفسیر و توجیه میگردید، تفاوت عمده ی دیگر، در وضعیت حکومت ها و زمام داران افغانستان در زمان لشکرکشی های متذکره نهفته است. انگلیس ها و روسها زمینه های داخلی لشکرکشی خود را در توافق با شاه شجاع و ببرک کارمل آماده کردند و سپس آنها را برمسند زمام داری افغانستان رسانیدند. در حالیکه هم شاه شجاع و هم کارمل به عنوان دوفر دفراری خارج از افغانستان از هیچگونه موقعیت و صلاحیت رسمی برخوردار نبودند. ایالات متحده حملات نظامی خود را در افغانستان با همکاری نیروهای نظامی جبهه ی متحد مخالف طالبان معروف به اتحاد شمال که قوت های نظامی حکومت رسمی افغانستان بریاست برهان الدین ربانی بود، براه انداخت. حکومت مذکور با وجود عدم استقرار در پایتخت مورد شناسایی رسمی سازمان ملل متحد بود و در بسیاری از کشورهای جهان نمایندگی سیاسی و سفارت داشت. علاوه بر آن، این حکومت نه یک حکومت تبعیدی مستقر در خارج بلکه در داخل هر چند در گوشه ی محدودی از خاک افغانستان حضور و موجودیت داشت که با طالبان در جنگ بسر



بمبارانها در شب آغاز یافت. میدان های هوایی نخستین اهداف بودند

میبرد. و جنگی را که ایالات متحده امریکا علیه طالبان آغاز کرد عملاً در همسویی با این حکومت و از موضع و موقف آن بود. اما ایالات متحده در این جنگ هیچگونه موقعیت رسمی و قانونی را برای حکومت متذکره مدنظر قرار نداد. هیچگونه توافق رسمی و کتبی در مورد حمله به افغانستان میان امریکا و حکومت موصوف صورت نگرفت. جانشینان احمدشاه مسعود که آمادگی خود را برای همکاری با حملات نظامی ایالات متحده نشان دادند و عملاً از نخستین گروه نظامیان امریکا متشکل از نیروهای اکتشافی و اطلاعاتی ارتش و سی.ای.ای در پنجشیر و نقاط تحت کنترل خود استقبال و میزبانی کردند، انعقاد توافقات رسمی و کتبی را با ایالات متحده حتی به بحث نگذاشتند. ورود اولین هیئت امریکایی به پنجشیر بعد از حادثه یازدهم سپتمبر بریاست "گیری شرون" از کارمندان و افسران سی.ای.ای بیانگران بود که امریکایی ها از لحاظ سیاسی برای دولت اسلامی مجاهدین بریاست برهان الدین ربانی نقش و اهمیتی قابل نیستند. و از نیروهای نظامی جبهه متحد تنها بمثابه سربازان زمینی و اطلاعاتی خود استفاده

میدارند. مذاکرات تامی فرانکس قوماندان قوای امریکا با محمد قسیم فهیم فرمانده نظامی جبهه متحد در داخل طیاره نظامی امریکا در یک فضای غیر معمول در دوشنبه نشان دیگری از بی اعتنائی امریکایی ها به جبهه متحد و خاصاً به نقش و اهمیت سیاسی این جبهه در نظام سیاسی آینده محسوب می شد. فرماندهی جبهه متحد هم در این مذاکرات چیزی بیشتر از ضروریات جنگی و عملیاتی و هزینه مالی این جنگ مطالبات دیگری نداشت. او برای مشارکت با امریکایی ها در جنگ علیه طالبان و القاعده هیچگونه پروگرام و برنامه سیاسی بعد از جنگ را با آنها مطرح نکرد. هر چند محمد عارف سروری شخص اول اداره امنیت و استخبارات که در پنجشیر مسئولیت تنظیم و هماهنگی کار اطلاعات و ارتباطات با تیم امریکایی را به عهده داشت میگوید: « مادر ضمن کارهای نظامی و اطلاعاتی با امریکایی ها در مورد گپ های سیاسی هم مذاکراتی کردیم. برای تقویت دولت مطالباتی داشتیم. مثلاً طیارات هلیکوپتر، انتونف، پرزه جات طیاره جیت و غیره خواستیم. هدف این بود که وقتی کابل آزاد می شود دولت باید قوی شود و از لحاظ نظامی امکانات داشته باشد. امریکایی ها تمام این گپ ها را از طریق تیمی که با ما مذاکره میکردند اطمینان میدادند. تمام چیزهای ما را قبول کردند. گپ مهم این بود که آنها بارها بما اطمینان دادند که امریکا دیگر بسوی افغانستان از عینک پاکستان نگاه نمی کند. آنها از اشتباهات گذشته معذرت می خواستند و میگفتند که حالا ما مستقیماً با مردم و دولت افغانستان روابط برقرار می کنیم. تیم آنها همه گپ های ما را انتقال می دادند و از آنجا اطمینان می دادند. اما هیچگونه توافق کتبی صورت نگرفت. امریکابه دولت اسلامی افغانستان بر رهبری استادربانی اعتمادی نداشت. انگلیس ها و پاکستانیها با این دولت مخالف بودند. گپ به میدان جنگ آمده بود. گپ های سیاسی پشت سر افتیده بود. در آن شرایط فکرمی شد که همه چیز درست می شود. امریکا دوست شده بود و بما اطمینان میداد و حوادث بعدی را کسی فکر نمی کرد که چنین شود. » (130)

جالب این بود که امریکایی ها مذاکره بر سر ساختار حکومت آینده و جانشین طالبان را در اسلام آباد با جنرالان پاکستانی به بحث و بررسی می گرفتند، اما موضوع حمله نظامی و جنگ را با مخالفان طالبان مطرح میکردند و از آنها می خواستند تا نظامیان امریکار ادر مناطق خود جای دهند، امنیت شان را تضمین



هواپیماهای C-130 در حال پائین کردن تانگ و بمباران

کنند و با آنها همکاری لازم را در انجام ماموریت شان بعمل بیاورند. عدم اعتنائی ایالات متحده به انجام مذاکرات سیاسی و توافق کتبی و رسمی با جبهه ی مخالف طالبان و حکومت برهان الدین ربانی به سیاست قبلی آن کشور در مورد جبهه و حکومت مذکور بر میگشت اما عدم توجه و درک رهبران آن جبهه و حکومت ریشه در اختلافات داخلی و ضعف های گسترده ای داشت که آنها آنرا از دوران حکومت در کابل بعد از 1992 با خود حمل میکردند. برای وارثین جبهه و مقاومت احمدشاه مسعود که عمدتاً متشکل از محمد قسیم فهیم، داکتر عبدالله و محمدیونس قانونی بودند، برهان الدین ربانی به حیث رئیس حکومت مجاهدین شخصیت غیر قابل پذیرش در جامعه ی بین المللی و بخصوص به ایالات متحده امریکا محسوب می شد. رهبری او در حکومت ادامه ی جنگی به حساب میرفت که بار اصلی آنرا افراد و نیرو های آنها بدوش می کشیدند اما امتیاز ریاست در حکومت و زمام داری را موصوف می گرفت. محمد قسیم فهیم

میگوید: «بعد از آنکه نیروهای ما با وجود مخالفت و هوشدار امریکایی ها کابل را به تصرف خود در آوردند و من کابل آمدم به استاد ربانی گفتم که تازمانی حاضریه انتقال قدرت نمی شود کابل نباید به او گفتم که تورئیس جمهور نیستی او گفت که تو کودتا کردی اما من به این پافشاری کردم تا زمانیکه حاضریه آن نشد که در کابل آمادگی خود را به انتقال قدرت اعلان نمی کند من نگذاشتم وارد کابل شود. واقعاً دیگر برای ما و مردم ما مشکل بود که ما باز وارد یک جنگ و کشمکش دیگر شویم. استاد ربانی مشکلات داخل و بیرون را کمتر درک میکرد و در نظر می گرفت. در گذشته هم چنین مشکلات ها بود. حتی چند روز قبل از شهادت آمر صاحب فکر میکنم ده دوازده روز پیش استاد ربانی، استاد سیاف، سباون و تعداد دیگر در دالان سنگ پنجشیر جمع شدند و مجلس کردند به آمر صاحب التیماتوم دادند که اگر به جلسه حاضر نشود ما کار را یکطرفه می کنیم. آمر صاحب به من گفت تو برو به ایشان اطمینان بده که من هم شب می آیم. من رفتم آمر صاحب تا شام از خواجه بهاء الدین آمد. وقتی شب جلسه شد آمر صاحب را تحت فشار گرفتند که شما در لندن مجلس تشکیل دادید، حزب می سازید، جدا کاری کنید، با ظاهر شاه به توافق رسیدید و امثال این گپ ها. آمر صاحب در اول زیاد حوصله کرد و پسان مجبور به گپ زدن شد. گفت که شما حالت مارا درک نمی کنید. ما همین حالا در لبه پرتگاه و نابودی قرار داریم و در فکر آن هستیم که چگونه این حالت را در برابر دشمنی که از ده ها کشور و از تمام دنیا جمع شده و با ما می جنگند، حفظ بداریم. با گپ های آمر صاحب فضای جلسه متشنج شد و همه پراکنده شدند. من با آمر صاحب بسوی بازارک آمدم و او بسیار متأثر بود که ما در چه حالت هستیم و این ها چه میگویند. در همین جا به من گفت که از دهم سپتمبر زیاد تشویش دارم و تو برو دشت قلعه پلان عملیات را به تعویق بینداز که دهم سپتمبر بگذرد.

با این مشکلات اگر استاد به حیث رئیس جمهور به کابل می آمد، دیگر آمر صاحب هم زنده نبود و باز جنگ و کشمکش که دیگر گپ بسیار پیچیده و مشکلتر می شد. « (131)
در حالیکه جانشینان احمد شاه مسعود دلایل زیادی برای کنار گذاشتن و نادیده گرفتن برهان الدین ربانی رئیس اسبق دولت مجاهدین ارائه میکردند اما وی دیدگاه و عملکرد آنها را یک خبط و معامله گری تلقی مینماید: «بعد از اینکه امریکایی ها تصمیم گرفتند تا با کار نظامی و جنگ، طالب ها را هر چه زودتر یکطرفه کنند حالاتی بوجود آمد که با آنها دید و وادید های حاشیوی انجام گرفت. من به این فکر بودم هر کاری باید صورت می گیرد بین دو طرف و به سطح دودولت باشد. باتأسف باید بگویم که این برادر های ما که بعداً در قدرت شریک شدند مثل کار اوپراتیفی و کار استخباراتی به این گونه مذاکرات با امریکایی ها پرداختند. اکثر مسایل را پیش خود نگه میداشتند و چیزی نمیگفتند. در اثر این معاملات و اینگونه کار به پرستیز و حیثیت جبهه جهاد و مقاومت و سرنوشت آینده نظام و دولت صدمه جدی وارد شد. از این مذاکرات و کار های که آنها انجام می دادند شورای عالی دولت هیچ خبر نبود و خبر نمی شد. در حالیکه من همان وقت بابرادر هامیگفتم و قتیکه با آنها گپ زده می شود باید همه چیز روشن و واضح باشد. به حیث دولت گپ زده شود. تمام مسایل روشن باشد که در کدام بخش باما چگونه کاری صورت می گیرد. در بخش باز سازی چه بدست می آوریم؟ در بخش نظامی ما چه حاصل میداریم و در بخش های دیگر چه می شود؟ و امثال این گپ ها. ما بنیم در دیگر کشور ها وقتی یک نیرو و کشور بیرونی می آید حتی یک میدان هوایی اش را می گیرد و میخواهد که از آن استفاده کند چقدر پول و امکانات به آن میدهد. حتی یک میدان هوایی را به صد هایلون دالر کرایه و اجاره می گیرند تا از آن استفاده بدارند. نباید اینطور شود که کل کشور و خاک ما در اختیار آنها مفت و ارزان قرار داده شود و فقط در بدل آن صرف یک جیب خرچ گرفته شود. متأسفانه برادر های ما در این معامله همین قسم کار کردند و همه چیز را دادند فقط جیب خرچ گرفتند. دیگر فکر آینده را نکردند که چه می شود. این اشتباه کلان بود. بعد از آن امریکایی ها با این گونه معاملات وارد شدند و جنگ را آغاز کردند. متأسفانه کار تا اکنون هم به همین منوال پیش میرود و آنها فقط از ما حرف شنوی میخواهند نه حرف زدن» (132)

البته اختلاف جانشینان احمد شاه مسعود تنها بابرهان الدین ربانی خلاصه نمی شد. آنها در میان خود نیز توافق نظر و اعتماد متقابل رانداشتند. محمد قسیم فهیم، داکتر عبدالله و محمدیونس قانونی هریک خود را مستحق جانشینی احمد شاه مسعود می پنداشتند. در حالیکه فهیم من حیث جانشین مسعود از آنها همکاری

و اطاعت می خواست اما آنها اورادرواقع شخصیتی برتر از خود برای اطاعت و جانشینی محسوب نمیکردند. وقتی از قانونی پرسیدم که آیا مذاکرات و توافقات جبهه متحد با امریکایی ها بعد از حوادث سپتمبر از طریق تصامیم جمعی و شورایی عملی می شد، گفت: «این موضوع که با امریکایی ها در جنگ علیه طالبان همکاری شود و از تحول ایجاد شده علیه دشمن استفاده بعمل بیاید در شورای عالی دولت تحت ریاست استاد ربانی بحث و فیصله شد. اما من امریکایی ها را یک روز قبل از ورودم به کابل هنگام سقوط حکومت طالبان دیدم. در حدود 45 روز که امریکایی ها پنجشیر بودند، آنها را یکنوع از من مخفی نگه میداشتند. مذاکره و گپ امریکایی ها با داکتر عبدالله، فهیم و انجنیر عارف بود. من برای داکتر عبدالله همان وقت گفتم که رابطه خود را با امریکایی ها استراتژیک بسازیم نه اینکه یک رابطه ابزاری باشد و صرف آنها از ما استفاده کنند.» (133)

علاوه بر سه نفر مذکور، برادران احمدشاه مسعود از این جانشینی ناراض بودند و با گذشت هر روز آنها خود را از مشارکت در قدرت محروم احساس میکردند. در روزهای اول سقوط حکومت طالبان که محمد قسیم فهیم فرمان کتبی برهان الدین ربانی را در مورد تقرر احمدضیاء مسعود به حیث رئیس عمومی امنیت ملی نپذیرفت نارضایتی آنها بسوی عقده و خصومت رفت. هر چند فهیم بعداً با میانجگری برخی از سران پنجشیر به تقرر موصوف بریاست عمومی امنیت توافق کرد اما تعدادی دیگر با آن به مخالفت برخاستند و از ورود وی بریاست امنیت جلوگیری کردند. در حالیکه برادران احمدشاه مسعود خود را به جانشینی برادر، مستحق می دانستند و این حق را از این لحاظ نیز به خود می خواستند که فکر میکردند من حیث برادر احمدشاه مسعود دلسوزانه و صادقانه تر از هر کسی دیگر ممثل راه و آرمان او میباشند و بهتر از هر کسی دیگر از داعیه مسعود در دفاع از حقوق مردم، عدالت اجتماعی، استقلال و ... قرار میگیرند.



بمباران طیارات امریکایی در کابل



بم افکن F-117

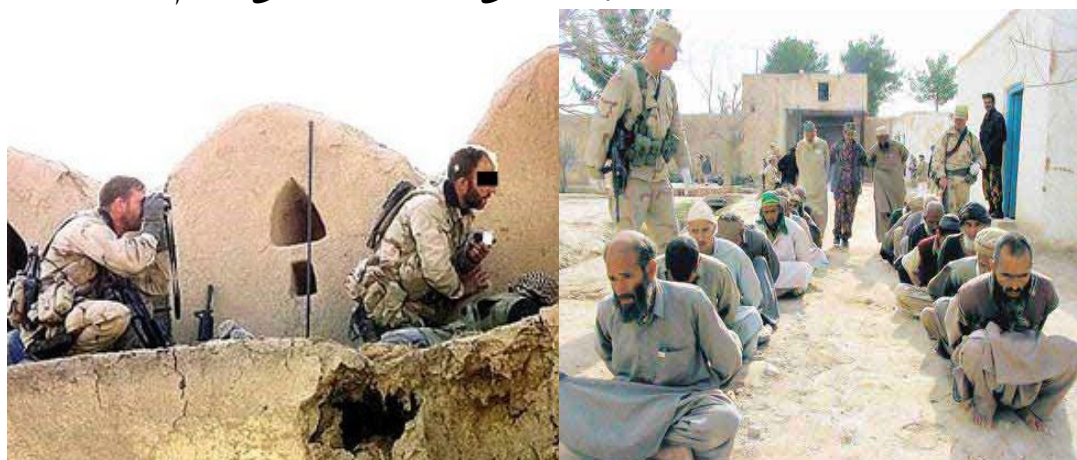
اختلافات و ضعف های درونی جبهه ی مخالف طالبان که از نظر امریکایی ها پنهان نبود بیش از پیش به تقویت دیدگاه و سیاست آنها در مورد ایجاد ساختار سیاسی همسو با تمایل و خواست پاکستان انجامید. امریکا چه در روزهای پیش از حمله نظامی و چه در جریان بمبارانها ی هوایی تا سقوط حکومت طالبان موضوع تغییر هبری حکومت از داخل طالبان را یکجا با انگلیسها و پاکستان مورد توجه قرار داد. در آغاز وکیل احمد متوکل وزیر خارجه و مولوی جلال الدین حقانی قوماندان و وزیر سرحدات طالبان به اسلام آباد فراخوانده شدند تا توسط آنها برنامه ی تغییر هبری طالبان و تسلیمی اسامه بن لادن عملی شود. سپس قوماندان عبدالحق و حامد کرزی که از قبل با امریکایی ها رابطه داشتند بداخل افغانستان آمدند تا زمینه ی سقوط حکومت طالبان و یا تغییرات مورد نظر را از داخل حکومت آنها ایجاد کنند. اما بخت با عبدالحق یاری نکرد زیرا او در لوگراز سوی طالبان در اثر اطلاعاتی که بخشی از آی.اس.آی

طرفدار القاعده و طالبان به حکومت طالبان دادند، دستگیر گردید و بقتل رسید. بعد از قتل او "رامز فیلد" وزیر دفاع امریکا گفت که نیروهای امریکا سعی کردند تا عبدالحق را از جنگ طالبان نجات دهند اما دیگر دیر شده بود.

امریکایی ها بعد از آغاز حملات خود تادو هفته اول بمبارانها و بویژه تادستگیری و قتل عبدالحق که با انگلیسها و پاکستانیها در صدد آوردن تغییراتی از داخل حکومت طالبان بودند، برخلاف روزهای قبل از شروع حمله اعتنایی به گپ ها و مطالبات جبهه متحد نشان نمی دادند. انجنیر عارف میگوید: «وقتی بمبارانها شروع شد یک پروسه نوبمیان آمد. امریکایی ها گپ خود را کردند. مزار را فشار دادند نه تالقان و شمال کابل را. امریکایی ها برخلاف روزهای اول کمتر به گپ ما گوش میدادند. مثلاً وقتی میگفتیم که چند صد نفر از پاکستان نیرو آمده و برای دفاع از طالبان عازم جبهات شمال است در فلان منطقه با کاروانها میروند. اطلاعات ما به حدی دقیق میبود که افراد خود ما در پیش روی کاروان از طریق مخابره مسیر



نظامیان امریکا در تاختهای شمالی جوار میدان هوایی بگرام



تفنگداران امریکایی حین جنگ با اسیران شورشی القاعده و طالب در قلعه ی جنگی شهر مزار شریف دسمبر 2001

طالبان و پاکستانیها که توسط سربازان امریکایی اسیر شده اند

حرکت و موقعیت آنها را تعقیب و تثبیت میکردند اما امریکایی ها به بهانه های مختلف حاضر نمی شدند که آنها را بمباران کنند. وقتی بمبارانها چنین روال را می پیمود شورای نظامی و فهم خان فیصله کردند که ماکار خود را پیش میبریم تنها به بمباران امریکایی ها در پیشروی و تصرف شهرها و ولایات منتظر نمی باشیم.» (134)

با قتل قوماندان عبدالحق که امریکایی ها برنامه ی تغییر از داخل حکومت طالبان را بی نتیجه دیدند بمباران خطوط اول طالبان در جبهات جنگ را تشدید کردند. تا آن زمان اهداف اصلی هواپیماهای امریکایی را مراکز نظامی و فرودگاه ها در عقب خطوط جنگ و همچنان محل و مراکز استقرار نیروهای اسامه تشکیل میداد. بمباران خطوط اول جنگ فروپاشی حکومت طالبان را تسریع کرد. در حالیکه

جنرال پرویز مشرف رئیس دولت پاکستان پیهم هوشدار میداد تا جبهه ی مخالف طالبان از بمباران امریکا به سود خود استفاده نکنند و مناطق تحت کنترل خود را توسعه ندهند، ولایات شمال نخست با سقوط مزار شریف در 9 نومبر 2001 یکی پی دیگر سقوط کرد. طالبان مستقر در شمال زیر بمباران سنگین هوایی امریکا به شهر قندز تجمع کردند که در میان آنها صدها نفر نیروی پاکستانی وجود داشت. پرویز مشرف طی صحبت تلفونی از "تونی بلر" صدراعظم انگلیس و "کالن پاول" وزیر خارجه ی امریکا درخواست کمک کرد تا از قتل عام افراد خارجی در قندز بدست نیروهای مخالف طالبان جلوگیری شود. سپس هواپیماهای پاکستان در پروازهای شبانه افسران ارتش و اعضای آی.اس.آی را که در جبهات شمال از مدت ها قبل علیه احمدشاه مسعود می جنگیدند به پاکستان انتقال دادند. (135)

کابل علی الرغم تقاضای پرویز مشرف و مطالبه ی جورج بوش و تونی بلرمبنی بر خود داری از ورود نیروهای مخالف طالبان به آن شهر، روز دوازدهم نومبر (21 عقرب 1380) به تصرف نیروهای تحت فرماندهی محمدقسیم فهیم درآمد. فهیم برخلاف تمایل و تقاضای امریکا، نیروهای خود را وارد کابل کرد. و این اولین سرکشی اودر برابر امریکایی ها بود. در آغاز، امریکایی ها خواستار عقب بردن قوت های وی از کابل شدند و تهدید به بمباران هوایی کردند اما وقتی اوبه امریکایی ها از ورود مجدد طالبان به کابل در صورت عقب بردن قوت های خود هوشدار داد آنها از مطالبه خود گذشتند و برخلاف، از اوخواستند که برای دفاع از کابل نیروی بیشتری را وارد پایتخت بسازد. به خصوص آن عده از مامورین ارتش امریکا و سی.آی.ای که در پنجشیر و جبهات شمالی با نیروهای مخالف طالبان قرار داشتند بیشتر از سیاستمداران و نظامیان خود در ایالات متحده به ماندن نیروهای فهیم در پایتخت از ترس برگشت مجدد طالبان توجه



نظامیان امریکایی طالبان را در قندهار اسیر کرده اند سربازان امریکایی در ولایت قندهار

و تأکید می کردند. انجنیر عارف میگوید: «وقتی که کابل توسط نیروهای ما گرفته شد من با همان تیم امریکایی ها پنجشیر بودم. آن روز به تنهایی کابل آمدم. امریکایی ها از آمدن بکابل امتناع داشتند و نمی خواستند کابل بیایند. اما شب برای من پیغام دادند که می خواهند کابل بیایند. سپس با هلیکوپتر خودشان کابل آمدند و گفتند که اگر چه بما گفته شده بود که شما کابل نروید که بی امنی می آید، مردم ضد شما است، غارت و چپاول می شود اما ما دیدیم که برخلاف هیچ چیزی نشد و مردم از شما استقبال کردند و این گپ ها همه دروغ ثابت شد. ما این گپ ها و چشم دید های خود را به مرکز گزارش دادیم و حالا شما با قوت بداخل کابل باشید.» (136)

بعد از سقوط کابل، قندز نیز تا آخر نوامبر با تسلیمی نیروهای طالبان و انتقال هزاران نفر نیروهای خارجی همراه آنها به مزار شریف سقوط کرد. قندهار به عنوان آخرین شهر و ولایت در هفتم دسمبر 2001 از کنترل طالبان خارج ساخته شد و سه هزار نیروی امریکایی که تا آنوقت در مرز با پاکستان به سر میبردند وارد فرودگاه و شهر قندهار شدند. و سپس فرودگاه مذکور به یکی از پایگاه مهم آنها تبدیل شد. ایالات متحده در حملات هوایی از انواع هواپیماهای بم افکن استفاده کرد. بم افکن های B52 بیشتر از همه بکار گرفته شدند. با آنکه بسیاری از بمبارانها در مواضع طالبان و مراکز نظامی صورت می گرفت اما مناطق و تأسیسات مسکونی و ملکی نیز مورد اصابت قرار می گرفتند. تلفات و خسارات وارده به مناطق

مسکونی و تأسیسات ملکی قابل ملاحظه بود. ده ها نفر غیر نظامیان در ولایات مختلف کشته و مجروح شدند. تمام هواپیماهای مسافر بر آریانا در میدان هوایی کابل و فرستنده های رادیو و تلویزیون در منطقه ی پلچرخی و کوه تلویزیون تخریب گردیدند. البته طالبان تلفات سنگینی را متحمل شدند. تلفات نیروهای القاعده و جنگجویان خارجی در کنار طالبان نیز سنگین بود. "ابو حفص" مسئول نظامی القاعده در چهل زینه قندهار و "ابو محمد مصری" از مشاورین اسامه بن لادن در ولایت خوست در اثر بمبارانهای طیارات امریکایی بقتل رسیدند. تعدادی نیز دستگیر شده به زندان گوانتناما انتقال یافتند که در میان شان شمار زیاد پاکستانی و طالبان افغان وجود داشت. همچنان صدها نفر از نیروهای اسیر القاعده و پاکستانی که از ولایت قندز به قلعه ی جنگی مزار شریف انتقال داده شده بودند دست به شورش زده به قتل رسیدند. در جنگ با آنها علاوه از هواپیماهای امریکایی تفنگداران پیاده آن کشور نیز مشارکت داشتند. سپس صدها نفر از این نیروها هنگام انتقال به زندانهای شبرغان نیز کشته شدند. با وجود تلفات سنگین طالبان و القاعده، اسامه بن لادن و ملا عمر از حملات امریکایی ها جان به سلامت بردند و تا هنوز در مناطق مرزی جنوب و شرق درخفا بسر میبرند. روزهای بعد از سقوط قندهار سخت ترین جنگ نیروی امریکا برای دستگیری بن لادن در کوه های توره بوره در شرق افغانستان بوقوع پیوست. در جنگ توره بوره امریکایی ها به



زندانیان طالبان و القاعده در گوانتناما

مقاومت سخت نیروهای القاعده روبرو گردیدند و سپس از نیروهای جبهه متحد کمک خواستند. نیروهای جبهه متحد که متشکل از نیروهای محلی ننگرهار، کنرهار، لغمان و تعدادی نیروهای اعزام شده توسط



مجاهدین ننگرهار بایک زخمی القاعده در توره بوره

منطقه کوهستانی توره بوره زیر بمباران

محمدقسیم فهیم از کابل بودند تحت بمباران شدید طیارات امریکایی توره بوره را تصرف کردند. اما این نیروها در توره بوره با تعداد کثیری از جنگجویان و خانواده های مربوط به اسامه و افراد القاعده برخوردند که زنان، اطفال و زخمی های آنها از این نیروها بنام مجاهد و مسلمان با التماس و الحان جهت نجات خود کمک می خواستند. بسیاری از افراد و قوماندانان محلی مجاهدین به جای تلاش برای دستگیری جنگجویان القاعده و خارجی های مستقر در توره بوره زمینه نجات و فرار آنها را آماده کردند. اسامه با جنگجویانش به کمک نیروهای محلی موفق به فرار بسوی پاکستان گردید. زنان، اطفال و حتی زخمی های آنان توسط قوماندانان مجاهدین ولایات شرقی که در جنگ سهم داشتند با مسئولیت از توره بوره بیرون برده شده بسوی پاکستان فرستاده شدند.

ایالات متحده آمریکا و افغانستان بعد از سقوط طالبان

1 - امریکا و توافقنامه بن:

تصرف کابل توسط نیروهای جبهه ی مخالف طالبان بویژه نیروهای احمد شاه مسعود که تحت فرماندهی محمدقسیم فهیم قرار داشتند برای اسلام آباد غیر قابل پذیرش و برای امریکایی ها و انگلیسها ناخوش آیند بود. با آنکه ایالات متحده در سقوط رژیم طالبان و فروپاشی حاکمت القاعده در افغانستان از آن نیروها بمثابه ی سربازان زمینی خود استفاده کرد اما تصرف کابل بدست آنها حادثه ی خارج از برنامه و آجندی امریکایی ها بود. ایالات متحده و انگلستان در هماهنگی با اسلام آباد برای جانشینی حکومت طالبان در کابل نه جبهه متحد مخالف طالبان بلکه افراد اداره دیگری را مدنظر داشتند. آنها ورود نیروهای جبهه متحد مخالف طالبان را به کابل اگر نه مانع جدی کم از کم مشکل ساز در تشکیل اداره جدید می پنداشتند. چنین حالتی برای اسلام آباد و جنرالان پاکستانی که بار دیگر دشمنان خود را به کرسی اقتدار در کابل می دیدند قابل قبول نبود. جنرال پرویز مشرف و سایر جنرالان پاکستانی که بعد از حادثه یازدهم سپتمبر 2001 بر سردوراهی حمایت از طالبان و یاپشت کردن با آنها قرار گرفتند، راه دوم را بصورت مشروط با امریکایی ها برگزیدند. مسلماً جلوگیری از بازگشت جبهه متحد مخالف طالبان به قدرت در کابل و تعویض طالبان به حکومت قابل قبول برای پاکستان از شرایط عمده ی اسلام آباد بود. البته ایالات متحده امریکا از قبل هم به خاست ها و تمایل پاکستان در مورد افغانستان متعهد بود و در هیچ مقطع زمانی در طول نیم قرن ایجاد پاکستان گامی را در جهت مخالفت با نظریات و اهداف آن کشور در رابطه با افغانستان برنداشت. بنا بر روزهای که رژیم طالبان به عنوان رژیم دست پرورده و مورد حمایت پاکستان زیر ضربات خوردکننده ی بم افکن های B52 قرار داشت، صدای هوشدار دهنده برای جبهه ی مخالف طالبان مبنی بر خود داری از ورود به کابل از اسلام آباد، واشنگتن و لندن یکسان شنیده می شد. البته در مورد ورود نیروهای جبهه متحد به کابل، سران آن جبهه نیز اختلاف نظر داشتند. فهیم از تصرف کابل حمایت میکرد و داکتر عبدالله جدآ مخالف ورود نیروها به کابل بود. چون او بیشتر از فهیم در ارتباط با امریکایی ها و کشورهای خارجی و ملل متحد قرار داشت و جدیت مطالبه ی آنها در این مورد بهتر درک میکرد. رویهمرفته زمانیکه آن نیروها به کابل وارد شدند تصمیم رهبران آنها بر این شد تا از بازگشت برهان الدین ربانی به کابل و قصر ریاست جمهوری جلوگیری کنند و بدین وسیله به امریکایی ها از پذیرش اداره و حکومت جدید بر هبری فردی از پشتونها با مشارکت محوری خود در قدرت اطمینان بدهند. آنها هر چند برهان الدین ربانی را که در راه عزیمت به کابل بود مدتی در جبل السراج نگهداشتند و بعداً با وساطت و میانجگیری ها به او اجازه ی ورود به کابل دادند اما چنین حرکتی نمی توانست آنها را برای پاکستان و امریکا به عنوان محور آینده ی قدرت سیاسی در افغانستان قابل تأیید و پذیرش بسازد. موضوع رهبری و ریاست حکومت آینده را آنها حتی قبل از ورود به کابل مورد بحث قرار داده بودند. به قول عبدالحفیظ منصور در جلسه ای که در دالان سنگ پنجشیر با شرکت فهیم، داکتر عبدالله، قانونی، انجنیر عارف و تعداد دیگر از کلان های جبهه گرفته شد بر سر نام های مختلفی که در رهبری حکومت

آینده قرار بگیرد گفتگوصورت گرفت. از پادشاه سابق، پسران ویا نواسه هایش، صمد حامد، عزیزالله لودین وتعداد دیگر نام برده شد. داکتر عبدالله از حامد کرزی نام برد واورا مناسب ترین شخصی معرفی کرد که در رأس حکومت آینده قرار بگیرد.(137)

ایالات متحده امریکا بعداز ورود نیروهای جبهه ی متحد به کابل درصدد آن برآمد تا مشکل حضور نظامی وسیاسی این جبهه در پایتخت از طریق ایجاد اداره مؤقت وانتقال قدرت به آن وتشکیل یک نیروی امنیتی بین المللی حل شود. طرح وتحقق این برنامه بدوش ملل متحد گذاشته شد. شورای امنیت ملل متحد با صدور قطع نامه ای در 14 نومبر 2001 (23عقرب1380) تشکیل اداره ی مؤقت را از طریق برگزاری یک کنفرانس بین الافغانی تصویب کرد. ایالات متحده پیش از آن روابطی را با پادشاه اسبق افغانستان محمدظاهرکه در روم پایتخت ایتالیا بسر میبرد، برقرار کرده بود. در می سال 2000 میلادی واشنگتن بصورت رسمی از طریق وزارت خارجه خود اعلان کرد که برنامه صلح افغانستان را در چوکات طرح محمدظاهر شاه پیش میبرد. طرح پادشاه سابق همان طرح تشکیل لویه جرگه اضطراری بود که یکسال پیش در می 1999 به عنوان راه حل افغانستان اعلان شد. جبهه متحد به فرماندهی احمدشاه مسعود در مورد این طرح با پادشاه سابق نیز به برقراری تماس وارتباط پرداخت وباشاه و طرفدارانش وارد مذاکره شد. نخستین جلسه مشترک جبهه متحد و طرفداران شاه برسر طرح مذکور در جولای 1998 در شهر بن آلمان صورت گرفت. دومجلس دیگر یکسال بعد نخست در جون 1999 و



اعضای هیئت جبهه متحد بریاست محمدیونس قانونی در میدان هوایی بگرام هنگام سفر بسوی آلمان با هواپیمای نظامی آلمان - نومبر 2001

سپس در نومبر 1999 در روم پایتخت ایتالیا میان آنها تدویر یافت. بعداز حادثه یازدهم سپتمبر 2001 محمدظاهر شاه بیشتر از هر زمان دیگر در محراق توجه دولت امریکا قرار گرفت وبا وساطت وپادرمیانی امریکایی ها در اول اکتوبر 2001 جلسه ای در روم پایتخت ایتالیا دایر شد که در آن هر دو طرف به تشکیل " شورای وحدت ملی افغانستان" با تعداد یکصد عضو توافق کردند. در واقع مجلس بن که بعداً با نقش وحضور جدی نمایندگان امریکا به تشکیل حکومت مشترک میان جبهه متحد و طرفداران پادشاه سابق مشهور به گروه روم منجر شد ادامه همان مجلس روم بود. هر چند جبهه متحد به تشکیل مجلس در کابل پافشاری کرد اما با فشار امریکایی ها وانگلیس ها وهم چنان فشار کشورهای اروپایی این جبهه برگذاری اجلاس را در بن آلمان پذیرفت. هیئت جبهه متحد توسط یک هواپیمای نظامی آلمان تحت ریاست محمد یونس قانونی در حالی به مجلس بن میرفت که اختلاف وتشتت در داخل اعضای جبهه وبی اعتمادی در میان رهبران آنها حاکم بود. قانونی میگوید: « در حالی ما با اعضای هیئت جبهه متحد بسوی بن رفتیم که فقط نام جبهه متحد بود اما کار آن وهیئت آن نامتحد. هر کس در هیئت نماینده خود را داشت. استاد

ربانی، دوستم، اسماعیل خان، حاجی قدیر، جناح های حزب وحدت، حرکت اسلامی، استادسیاف این ها همه نمایندگان مختلفی داشتند. استادربانی با کراهیت حاضر شد که من را معرفی کند. البته یک نامه دورودرازی هم نوشت و مطالب زیادی را آنجا تذکر داد که چنین وچنان شود. از سوی دیگر قبل از آنکه بسوی بن برویم هم استادربانی و هم استاد سیاف هردو تاکید کردند که به هیچ صورت در رهبری حکومت انتقالی پادشاه سابق که استاد سیاف اورا گرگ پیر خواند، نیاید. استاد سیاف دستم را گرفت گفت همان گرگ پیر رانی اورا دیگر هر کار میکنی درست است. وقتی وارد بن شدیم و جلسه تشکیل شد دیدم که فضا طوری است که از قبل برای افغانستان حکومت ساخته اند. ظاهر شاه را در رأس گرفته اند و صمد حامد صدراعظم است. این پروگرام را با جدیت رد کردم. در چند روز مذاکره طرح های مختلفی ارائه شد. در حالیکه اخضر ابراهیمی نماینده خاص سرمنشی ملل متحد، و نمایندگان اتحادیه اروپا وجود داشتند، یک هیئت سه نفری از ایالات متحده آمریکا که عضو آن زلمی خلیل زاد بود نیز حضور داشت. رئیس هیئت امریکایی "داویدز" بود. علاوه بر آنها سفرای کشور ایران، هندوستان و روسیه نیز در مذاکرات حضور داشتند. طرح های مختلفی بمیان آمد چند روز جلسه به بن بست کشیده شد. یکبار فیصله گردید که لست همان شورای توافق شده در مجلس روم داده شود و آنها باین تصمیم بگیرند. تمام این اعضای جبهه متحدی که با من آمده بودند لست دادند اما استادربانی با وجود تماس تلفونی و صحبتی که با وی کردم حاضر به لست دادن نشد. سه روز به همین شکل سپری گردید. اخضر ابراهیمی گفت دنیا در برابر فردر دوشما عقده می گیرد. این آخرین فرصت است دیگران همه لست خود را داده اند. من با اعضای هیئت جبهه متحد به مذاکره نشستم و با یک مدیریت توانستم آنها را در حالتی قرار بدهم که از اختلاف زیاد و معامله جداگانه بپرهیزند. بعداً پروگرام ترتیب لست بر اساس مجلس روم نیز تغییر خورد. فیصله بعمل آمد که یک اداره مؤقت شش ماهه بیايد که در آن رئیس دولت و صدراعظم نباشد. بر سر رئیس اداره رأی گیری شد. در رأی گیری سیرت 12 رأی و حامد کرزی 2 رأی برد. با وجود آن کرزی بریاست رسید و از کابل برادران ما توافق کردند و حتی پافشاری کردند که کرزی بریاست بیايد نه سیرت. سپس لست اعضای اداره مؤقت خواسته شد. استادربانی بار دیگر از دادن لست امتناع ورزید و پافشاری کرد که بحث بر سر اعضای اداره در کابل صورت بگیرد. اما از کابل فهیم و داکتر عبدالله جدأ تقاضا داشتند که همه چیز آنجا فیصله شود و به من می گفتند نباید بدون توافق و فیصله ی کابل بیايم. به استادربانی گفتم که دنیا این را نمی پذیرد و باید مشکل افغانستان حل شود و شما اگر لست ندهید ما خود تصمیم می گیریم. استادربانی که در بازگشت به کابل پافشاری میکرد و من بدون امضای توافقنامه، کابل میرفتم نزد او هیچ برنامه و پروگرامی برای قانع ساختن جامعه بین المللی و ختم جنگ نبود. در جریان این مشکلات و بن بست، هیئت امریکایی و اخضر ابراهیمی همیشه تقاضا میکردند که جلسه به نتیجه و توافق برسد. آنها با کابل نیز مستقیماً تماس تلفونی داشتند با داکتر عبدالله گپ میزدند. یکبار خلیل زاد گفت که اگر شما به توافق نمی رسید داکتر عبدالله را می آوریم. داکتر عبدالله هم اکت های میکرد که گویا اوجانشین احمد شاه مسعود باشد. بالاخره استاد ربانی لست افرادی را که به عضویت اداره مؤقت می آمدند فرستاد. در آن لست نام من نبود. اعضای اداره مشخص شد. در حالیکه برای بدست آوردن پست های کلیدی هیچ تلاشی برای خودنکردن دنیا بدلالی که نزدشان بود این پست ها را بما دادند و به ما تحمیل کردند. میخواستیم که لست را با خود بکابل ببریم و پست ها را آنجا میان اعضای جبهه متحد تقسیم کنیم. اما اعضای جبهه متحد آنقدر انتقاد کردند و ناسزا گفتند که وقتی به شهر دهلی رفتم و با داکتر عبدالله گفتم که در کابل پستهای کلیدی را با جبهه متحد تقسیم کنیم او گفت که دیگر چه ضرورت است بعد از این همه ناسزا گویی کابل برویم و بازیگ چیزی را که فیصله شده دوباره به میدان بیاوریم و مشکل دیگر ایجاد کنیم. « (138)

البته این تنها پست های کلیدی حکومت مؤقت نبود که بصورت غیرمتوازن و نادرست هر چند به بهانه تحمیل جامعه بین المللی در دست سه چهارتن از همراهان احمد شاه مسعود قرار گرفت، بلکه این عدم توازن در داخل ادارات و وزارت های حکومت بصورت محلی گرایانه و ناعاقبت اندیشانه نیز ایجاد شد. در حالیکه محمدیونس قانونی از فشار و تقاضای دنیا و از تصمیم سایر رهبران جبهه متحد حاکم در کابل به امضای توافق بن سخن میگوید، برهان الدین ربانی چنین فشار و مشروعیت آن فشارها را نادرست می

خواند: « من به آقای قانونی چندبار تلفونی گپ زدم و گفتم که اگر تو به این شکل پیش بروی و هر چیز که دیگران گفت قبول کنی این جاییایی مردم و مجاهدین تو را نمی پذیرند. اگر چه آن برادرها هنوز هم میگویند که ما معاهده صلح را امضاء کردیم و اگر ما نمی شدیم چنین و چنان می شد. در حالیکه این حرف ها هیچکدام آن درست نیست. من میگویم که ما متهم نیستیم تروریست ها کسانی دیگر است. ما که علیه آنها جنگیدیم این حق ما است که آزاد و مستقل باشیم و به خواست برحق ما دنیا گردن بنهند. همین قدر که ماضورت داریم امریکایی ها و دنیا بسیار بیشتر از آن نیازمند هستند. و آنها ده ها بار بما محتاج بودند. امریکایی ها می خواستند اعاده حیثیت کنند و از خود دفاع کنند. پرستیژ آنها ضربه خورده بود و از این رو آنها بما سخت نیازمند بودند. ماباید از این حالت به نفع کشور خود، مصالح مردم و مقاومت خود استفاده می کردیم.» (139)

در مذاکرات بن ایالات متحده امریکانقش اصلی را برای ایجاد توافق بازی کرد. این نقش نه یک نقش میانجگرانه بلکه نقشی برای اعمال فشار بود. بعداً "کال پاول" وزیر خارجه آن کشور در فلم مستندی که از کانال 4 تلویزیون انگلستان منتشر شد از فشار شدید امریکا در امضای توافقنامه پرده برداشت. او گفت که امریکا مصمم بود بدون امضای توافقنامه به هیئات اجازه بازگشت ندهد. هیئت امریکایی در مذاکرات بن به خصوص زلمی خلیل زاد گرداننده اصلی چرخ مذاکرات و امضای این توافق نامه بود. او بود که جبهه متحد را به پذیرش کرزی در ریاست اداره مؤقت وادشت؛ علی الرغم آنکه وی 2 رأی و سیرت 12 رأی را برده بود. اعطای پست های کلیدی وزارت های مهم آنگونه که قانونی خود میگوید از سوی دنیا بما تحمیل شد نیز کار امریکایی ها بخصوص خلیل زاد بود. قرار گرفتن سه وزارت دفاع، داخله، خارجه و همچنان ریاست عمومی امنیت ملی در دست آنها که کابل پایتخت افغانستان را در کنترل داشتند در آن شرایط از نظر امریکایی ها ضروری محسوب می شد. زیرا بدون همکاری و ایفای نقش مهم آنها و نیروهای شان در مراحل بعدی تحولات سیاسی و امنیتی، امریکایی ها و جامعه بین المللی به مشکلات و موانع عمده بر می خوردند. آنگونه که بعداً بملاحظه رسید تمام تغییرات سیاسی، نظامی و امنیتی که پیوسته و آرام در جهت تضعیف و حذف آنها و تمام جبهه متحد از صحنه سیاسی و نظامی بوقوع پیوست با همکاری و توافق خود آنها تحقق یافت. از تدویر لویه جرگه های اضطراری و قانون اساسی تا تدوین و تصویب آن قانون، طرح و تطبیق پروگرام جمع آوری اسلحه و غیره. قرار داشتن وزارت های کلیدی بدست آنها در آن زمان برای امریکایی ها و بویژه برای خلیل زاد که سیاست افغانی امریکار ابدنبال دیدگاهها و نظریات خودش کشانید یک مزیت دیگر هم داشت که از یکطرف اختلاف درونی جبهه متحد را تشدید میکرد و از جانب دیگر به انتقاد و نارضایتی شدید پشتونها می انجامید و لبه تیز تبلیغات را در داخل و بیرون بنام گروه محلی گرای انحصارگرم توجه آنها میساخت. این هر دو حالت، راه را برای تغییرات مورد نظر امریکایی ها در تمام عرصه های سیاسی و نظامی آینده بصورت منطقی و مشروع و بدون درد سر هموار میکرد که کرد. ایالات متحده امریکا و انگلستان تمام طرح های خود را در مورد افغانستان از طریق ملل متحد و با استناد به توافقات بن پیش میکردند. اخضر ابراهیمی به حیث نماینده خاص ملل متحد بعد از توافقات بن بکابل آمد تا تطبیق توافقات را زیر نظر داشته باشد. زلمی خلیل زاد که بعداً از او بیشتر خواهیم گفت در اواخر دسمبر 2001 به حیث نماینده خاص رئیس جمهور امریکا در افغانستان توظیف شد، نقش اصلی و عمده ای در کار نمایندگی ملل متحد و برنامه های ایالات متحده از طریق آن نمایندگی ایفا کرد.

ادامه تشنت و اختلاف فزاینده میان بازماندگان و وارثین مبارزه و مقاومت احمدشاه مسعود و فقدان برنامه، تشکیلات و سازمان منظم سیاسی در میان آنها بیش از پیش روند تضعیف و زوال آنها را آسان ساخت. انتقال قدرت بعد از توافق بن به حامد کرزی و ورود نیروهای چند ملیتی پاسدار صلح "I.S.A.F" در پایتخت بمعنی نفی سلطه جبهه متحد در هر دو عرصه سیاسی و نظامی بود. هر چند این روند سه سال بدراز کشید. آنچه که آنها در برابر خاستها و اقدامات ایالات متحده، سازمان ملل و جامعه بین المللی انجام میدادند و اکثش مقطعی، ابراز نظرهای متفاوت و یا سکوت و تسلیمی کامل بود. صالح محمد ریگستانی یکی از مسئولین دوران جهاد در پنجشیر و از همزمان احمدشاه مسعود که از سوی محمد قسیم فهیم به حیث مذاکره کننده وزارت دفاع با اخضر ابراهیمی و قوماندان قوای "ایساف" بر سر تنظیم ارتش ملی

معرفی شد میگوید: «در روزهای نخست اداره عبوری من با اخضر ابراهیمی و جنرال جان مکول قوماندان قوای ایساف که اشرف غنی احمدزی مشاور ابراهیمی در آن وقت و چند تن از مامورین و افسران امریکایی دفتر ملل متحد و قوای ایساف نیز همراه آنها بود بمذاکره پرداختم. من طرح اردوی دوصدوپنجاه هزار نفری را پیش کردم. گفتم مجاهدین در این اردو تنظیم شوند. اما آنها برنامه های خود را توضیح دادند و گفتند:

- تعداد اردوی افغانستان بیشتر از هفتاد هزار نمیشد.
- هیچگونه سلاح تهاجمی هوایی و زمینی این اردو نمیداشته باشد.
- ساختار نظامی و امنیتی گذشته دگرگون میگردد.
- تمام سلاح و مهمات از مجاهدین جمع آوری می شود و تخریب میگردد.
- امریکا و جامعه بین المللی در مورد اسلحه، تعلیمات نظامی و نیازهای لوژیستیکی آن کمک می کند و آنرا از نوتهیة میدارد.

- هیچ کسی از مجاهدین که سن شان از چهل بالاتر باشد در اردوی ملی جذب شده نمی تواند.

- وظیفه وزارت دفاع این است که در مورد تطبیق این برنامه ها همکاری بدارد.

من با آنها بحث و مناقشه کردم که ما با این ارتش هفتاد هزار نفری بدون سلاح تعرضی چگونه می توانیم در برابر همسایگان خود که تاندان مسلح اند و سلاح اتومی دارند در صورت تجاوزشان از وطن خود دفاع کنیم و چگونه می توانیم با این تعداد ارتش سرحدات پنج هزار کیلومتری خود را حفاظت کنیم. اما آنها استدلال من را نپذیرفتند و گفتند این برنامه هاعملی می شود. پس از مذاکره با آنها جریان رابه فهمیم خان گزارش دادم و گفتم چه پاسخی به آنها بدهم؟ او گفت که همکاری کن نه مخالفت. سپس برایش گفتم که چنین کاری از دست من پوره نیست. اوبجای من عتیق الله بریالی را مامور مذاکره و همکاری با آنها معرفی کرد. « (140)

2 - ایالات متحده امریکا و حامد کرزی:

برخلاف قوماندان عبدالحق، بخت با حامد کرزی یاری کرد و امریکایی هابه سروقتش رسیدند. او در اواخر سپتمبر 2001 غرض بر انگیزتن شورش و قیام مردم علیه طالبان به ولایات قندهار و ارزگان رفت. اما قبل از آنکه در یک محاصره نیروهای طالبان دستگیر و به سرنوشت عبدالحق دچار شود، به قول "دونالد رامفلد" وزیر دفاع ایالات متحده امریکا توسط هلیکوپترهای امریکایی نجات یافت و به کویته آورده شد. (141)

بار دوم نیز کرزی شانس آورد. اینبار که با شروع بمباران هوایی امریکا در همراهی با قطعه ای از سربازان امریکایی به ارزگان برگشته بود مجدداً مورد هجوم یک قوای پنجصد نفری طالبان قرار گرفت اما باز هم طیارات امریکایی به سروقت او رسیدند. این بار نه برای آوردنش به کویته بلکه برای بردنش به قندهار. جنرال تامی فرانکس از آن حادثه در کتاب خاطرات خود "سرباز امریکایی" می نویسد:

«حامد کرزی در شمال قندهار در نبرد سختی می رزمید. وقتیکه قوایش نزدیک بود زیر تانک های پیکپ 500 نفری طالب سائیده شوند، کرزی به مشاورین قوای مخصوص امریکایی خود اعتماد کرد.

رهبری این دسته را سرباز جوان کپتان Jason به عهده داشت و پایمردی نشان داد. تیم امریکایی ها، خواستار بمباران هوایی شدند که این بمب ها در جوارترین کوت تانزدیکی دوصدمتری مواضع جنگی کرزی نیز افکنده شدند. این عملیات کمر قوای احتیاطی طالبان را شکستاند و به سرعت قندهار سقوط کرد. « (142)

و اما این حامد کرزی کیست که در مجلس بن، ریاست اداره عبوری را باخذ 2 رأی در برابر 12 رأی عبدالستار سیرت تصاحب کرد و سربازان امریکایی او را از ارزگان تا قصر ریاست جمهوری زیر چتر حمایت و حفاظت خود گرفتند ؟

حامد کرزی از قبیله پوپلزایی قوم پشتون و از منطقه ای در حومه شهر قندهار بنام کرزاست. پدرش عبدالاحد کرزی از وکلای پارلمان محمد ظاهر شاه کلان قبیله پوپلزایی بود که در جولای 1999 در شهر کویته پاکستان بقتل رسید. حامد کرزی فرزند چهارم پدر است. برادر کلانش عبدالاحد در ایالت

میریلند ایالات متحده آمریکا وظیفه انجنیری دارد. دوبرادرکلان دیگرش قیوم و محمود در ایالات ماساچوست آمریکا رستوران‌ت دارند. قیوم اکنون بیشتر بداخل افغانستان در همکاری بابرادر رئیس جمهورش بسر میبرد. سه برادر کوچک از او، شاه ولی به تجارت مشغول است، احمدولی عضویت شورای شهر قندهار را دارد و یکی از کاندیدهای ولسی جرگه از قندهار است. و عبدالولی در رشته کیمیای حیاتی در دانشگاه "ستونی بروک" در لانگ آیلند آمریکا وظیفه دارد.



حامدکرزی میان سربازان امریکایی در ارزگان - اکتوبر 2001

کرزی تحصیلات خود را در دانشگاه "هماچل پردیش" هندوستان به سطح ماستری در علوم سیاسی به پایان رسانید. اود دوران جهاد علیه قوای شوروی عضویت تنظیم جبهه نجات ملی برهبری صبغت الله مجددی را داشت. در حکومت مجاهدین مدتی معین سیاسی وزارت خارجه بود. اما بعد از جنگ مشترک دوستم و حکمتیار علیه آن حکومت در جدی 1372 از کابل به کویته رفت و دیگر برنگشت. اود روزهای نخست این جنگ از سوی ریاست عمومی امنیت ملی به مقر این ریاست فراخوانده شد تا در مورد جنگ علیه دولت که کارمندان امنیت در وزارت خارجه به او مشکوک شده بودند، صحبت شود. با اود در مقر ریاست امنیت ملی محمد عارف سروری معین اول آن ریاست مشغول صحبت بود که اصابت راکت در کنار اتاق آنها شیشه های اتاق را شکستاند و باعث جراحت خفیف در سر هر دو گردید. کرزی صحبت را نا تمام گذاشته به وزارت خارجه بازگشت اما فردای آنروز کابل را ترک گفت. کرزی بعداً در کویته ماند و با ظهور طالبان در حمایت از آنها قرار گرفت. نویسنده امریکایی کتاب "جنگ اشباح" می نویسد: «کرزی میگوید که بسیاری از رهبران طالبان از آشنایان او بودند. همکاری با طالبان راهی بود که کرزی از کابل به خاطر بد رفتاری مامورین امنیتی اش از آن انتقام می کشید. او مبلغ پنجاه هزار دالر را به طالبان کمک نمود. او همچنین تعداد زیاد سلاح دست داشته خود را به طالبان داد و زمینه تماس آنها را با سران اقوام پشتون مساعد ساخت.» (143)

حامدکرزی بعداً در ریاست حکومت مؤقت و انتقالی ارتباط و همکاری خود را در اوایل ظهور طالبان با آنها پنهان نمیداشت. محمد یونس قانونی میگوید: «کرزی سه بار، یکبار در شورای امنیت ملی و دوبار در کابینه از تفرخودبه حیث نماینده دایمی حکومت طالبان در سازمان ملل قصه کرد. او گفت: وقتی ملا

غوٹ وزیر خارجہ طالبان فرمان ملا عمر را در مورد تقریر من به حیث نماینده دایمی افغانستان در سازمان ملل آورد دیدم که فرمان به انگلیسی نوشته شده است. من گفتم که این را چرا به پشتو ویادری نوشته نکرده اند؟ ملا غوٹ گفت که کار و اختیارات از دست ما رفته است. همه چیز به خارجی ها رسیده و این مکتوب را در اسلام آباد نوشته اند.

جریان فوق را کرزی چند بار در کابینه و شورای امنیت زمانی قصه کرد که از آوردن طالب ها از جمله ملا غوٹ به حکومت حمایت میکرد و میگفت بسیاری از طالب ها فرزندان اصلی این وطن و آدم های ملی میباشند. و برای ملی ثابت کردن ملا غوٹ قصه میکرد که ببینید او گفت که همه چیز به خارجی ها رسیده و مکتوب را در اسلام آباد نوشته اند. « (144)

قتل پدر حامد کرزی به طالبان نسبت داده می شود. پدر کرزی در بهار سال 1999 که خانواده قوماندان عبدالحق در شهر پشاور به قتل رسید در مخالفت با طالبان قرار گرفت و در پانزدهم جولای همین سال در کویت به قتل رسید. مؤلف جنگ اشباح میگوید که فعالیت کرزی بعد از قتل پدرش علیه طالبان تشدید یافت و تماسش با امریکایی ها زیاد شد: « چند هفته پس از مراسم تدفین عبدالحق خان کرزی در قندهار، حامد کرزی فعالیت سیاسی خود را افزایش داد. اوتماس های زیادی با امریکایی ها داشت و کمک های بشری امریکارا از طریق کویت به افغانستان می فرستاد. اکنون اواز "بل میل" سفیر امریکادر پاکستان خواستار اسلحه شد. میل به کرزی گفت که روش او غیر محتاطانه و غیر واقع بینانه است. اگر او به قیام دست بزند طالبان و یامتحدین عرب آن ها را خواهند کشت زیرا زمینه سیاسی برای قیام آماده نیست. سی.آی.ای در ستیشن اسلام آباد قیام علیه طالبان را قبل از وقت می دانست اما مذاکرات با او را ادامه دادند. به نظر سی.آی.ای کرزی رقیب کوچکی برای طالبان بود اما بخاطر ارتباطش با مردم قندهار میتواند در باره طالبان و بن لادن معلومات مفید تهیه کند. کرزی در باره آن روز ها بعداً گفت: من هر هفته یک بار به اسلام آباد میرفتم و با امریکایی ها، انگلیسها، جرمن ها، فرانسوی ها و ایتالیوهای می دیدم و برایشان میگفتم مردم افغانستان برای قیام علیه طالبان آماده اند؛ اما آنها حرف هایم را باور نمیکردند. « (145)



حامد کرزی در دوره انتقال با بادیگاردان امریکایی

البته ایالات متحده امریکا قبل از یازدهم سپتمبر 2001 سیاست مخالفت با طالبان را تا سرحد خصومت و سرنگونی حکومت آنها در دستور کار نداشت تا به حامد کرزی بعد از مخالفتش با طالبان روی بیاورد و او را علیه طالبان کمک و تقویت کند. چون طالبان دوستان و متحدان دوستانش پاکستان و عربستان سعودی بود. با وجودیکه امریکایی ها بعد از انفجارات نایروبی و دارالسلام در اگست 1998 مناطق تحت تسلط طالبان را در خوست و ننگرهار به راکت بستند، ستیف کول نویسنده جنگ اشباح میگوید که کلنن

رئیس جمهور امریکا در ملل متحد و جاهای دیگر این حملهٔ راکتی را نامطلوب می خواند و سیاست مبارزه با تروریسم امریکا، ملاعمر و طالبان را دشمن به حساب نمی آورد.

امریکایی ها از یکطرف بدلیل سیاست عدم خصومت با طالبان، به کمک حامد کرزی در شروع مخالفتش علیه آنها نشناختند و از طرف دیگر به توانایی او و کسان دیگری چون عبدالحق از میان پشتونها به عنوان مخالف طالبان شک داشتند. در حالیکه اگر سیاست امریکایی ها تا تصمیم به سرنگونی طالبان تغییر میافت آنها این سیاست را در مشوره با پاکستان و بدریافت نیرو و عناصری از میان پشتونها برای جانشینی طالبان عملی میکردند. از همین سبب بود که امریکایی ها تا آخر به احمد شاه مسعود به عنوان نیروی مخالف طالبان و القاعده در افغانستان کمک نکردند. و در کمک به کرزی هم هنوز هر دو شرایط توافق پاکستان و ایجاد یک جانشین پشتون بجای طالبان آماده نشده بود. به نوشته مؤلف جنگ اشباح: «بخش شرق نزدیک سی.ای.ای که مسئول امور افغانستان بود پدیدار شدن حرکت ضد طالبان در میان پشتونها را جدی نگرفت. افسران سی.ای.ای عبدالحق را شخص خودخواه و لافزن میدانستند. آنها به کرزی احترام داشتند، اما نقش او را در میان پشتونها بسیار کوچک ارزیابی میکردند. آنها در کار استخدام افراد پشتون ضد طالبان کمتر کسی را میافتند که توان انجام کار جدی را میداشت. جلال الدین حقانی که از افراد مورد نظری سی.ای.ای در دههٔ هشتاد بود به طالبان وابستگی جدی پیدا کرده بود. گل آغاشیرزوی قوماندان سابقه نه انگیزه کار را داشت و نه توانایی انجام آنرا.» (146)

حامد کرزی مخالفت خود را با طالبان در حمایت از محمد ظاهر شاه و طرح اومبنی بر تشکیل لویه جرگه اضطراری آغاز کرد. کرزی علاوه به تماس و ارتباط با سفارت امریکا و دفتر سی.ای.ای در اسلام آباد به ایالات متحده نیز در رفت و آمد شد. او با احمد شاه مسعود رهبر جبههٔ مقاومت علیه طالبان در داخل ارتباط گرفت و در پائیز 2000 میلادی با هیئتی در مورد طرح شاه اسبق برای ملاقات و مذاکره با مسعود به تالقان رفت. کرزی سال بعد که مجدداً نزد احمد شاه مسعود رفت میگوید: «من همیشه با آمر صاحب در تماس بودم. آخرین بار چهار ماه قبل از شهادتش در ولسوالی در قدملاقات نمودم مسئلهٔ سهیم شدن در مقاومت را به وی پیشکش نمودم. ایشان گفتند در کجا و چگونه مقاومت را شروع میکنی؟ گفتم در قندهار. گفت نه امکان ندارد. جای مناسب غوریا ارزگان است. در قندهار تأسیس مرکز وقت میخواید و بیشتر آسیب پذیر است. چهار روز پیش از شهادتش بار دیگر تماس گرفتم و گفتم عرصهٔ زندگی در پاکستان تنگ شده است باید داخل بیایم. گفت میتوانی در غوریا ارزگان مرکز داشته باشی. 25 روز بعد از شهادتش داخل افغانستان آمدم. در قندهار دیدم که از اینجا امکان سازماندهی و مقاومت وجود ندارد. به ارزگان رفتم و در یک منطقهٔ کوهی مرکز گرفتم و با گذشت هر روز به تعداد کسانی که مقاومت میکردند و بسوی من می آمدند افزوده می شد.» (147)



یازدهم سپتمبر 2001، سیاست امریکارا در مورد طالبان تغییر داد. امریکایی ها تصمیم به تغییر رهبری حکومت طالبان و سپس تعویض رژیم گرفتند. و برای عملی شدن این تغییر و تعویض عبدالحق و حامد کرزی را به عنوان جانشینان پشتون بجای طالبان مورد توجه و حمایت قرار دادند. عبدالحق بر سر این

راه جان باخت و کرزی به حبث یگانه گزینۀ امریکایی ها ماند و در مجلس بن باتلاش و پروگرام زلمی خلیل زاد در ریاست اداره مؤقت قرار گرفت. محمّد قسیم فهم در مورد حمایتش از کرزی برای رهبری اداره مؤقت بجای سیرت میگوید: « برای من سید مخدوم رهین و داکتر عبدالرحمن از بن چند بارتیلفون کردند که سیرت را در ریاست اداره مؤقت بپذیر و او را رد نکن. نزد استاد سیاف و استاد ربانی رفتم که سیرت را قبول کنیم یا نه؟ استاد سیاف به شدت در برابر قبول سیرت موضع گرفت و با عصبانیت دستش را بروی میز کوبید که سیرت خائین است او را قبول نکنید. خلیل زاد به من تیلفونی گفت که بجای سیرت حامد کرزی را بر ریاست اداره مؤقت قبول کنید که مشکل پشتو و فارسی ایجاد نشود. این را پذیرفتم و این اولین اشتباه من بود. بعداً زمانی که پادشاه سابق بکابل می آمد خلیل زاد گفت که سیرت با شاه کابل نیاید که نظر او را علیه کرزی تغییر میدهد و باعث ایجاد پرابلم و مشکل می گردد. و من از ورود سیرت در همراهی با شاه جلوگیری کردم و این دومین اشتباه بود که بر اساس مشورۀ خلیل زاد عمل نمودم. به هر حال به کرزی که آن وقت ارزگان بود تیلفون کردم که شما را بر ریاست حکومت کاندید داده ایم به ترینکوت بیائید. او که کابل آمد در جریان همه گپ ها قرار گرفت که چگونه بر ریاست حکومت مؤقت انتخاب شد. » (148)



حامد کرزی بابادیگاردان امریکایی در داخل قصر ریاست جمهوری

کرزی روز 22 دسمبر 2001 (22 قوس 1380) بکابل آمد و خواستار جابجایی نیروهای چند ملیتی در کابل و سایر شهرها شد. او یک هفته بعد قدرت را از برهان الدین ربانی تسلیم شد و مطابق توافقنامه بن برای شش ماه ریاست اداره مؤقت را تا تشکیل لویه جرگۀ اضطراری بدست گرفت. اعضای حکومت کرزی در این دورشش ماه عبارت بودند از: محمّد قسیم فهم معاون اول و وزیر دفاع، سیما ثمر معاون، حاجی محمد محقق معاون و وزیر پلان، شاکر کارگر معاون و وزیر آبیاری و برق، هدایت امین ارسال معاون و وزیر مالیۀ، داکتر عبدالله وزیر خارجه، محمّد یونس قانونی وزیر داخله، مصطفی کاظمی وزیر تجارت، محمّد حنیف اتمرو وزیر انکشاف و دهات، محمد عالم رزم وزیر معادن و صنایع، داکتر عبدالرحمن وزیر هواوردی و ملکی، محمد عارف نورزی وزیر امور صنایع خفیفه، سید مخدوم رهین وزیر اطلاعات و فرهنگ، انجنیر عبدالرحیم وزیر مخابرات، میرویس صادقی وزیر کار و امور اجتماعی، مولوی حنیف بلخی وزیر حج و اوقاف، عبدالله وردک وزیر شهدا و معلولین، شریف فایز وزیر تحصیلات عالی، سهیلا صدیق وزیر صحت عامه، رسول امین وزیر معارف، حاجی عبدالقدیر وزیر شهر سازی، سید حسین انوری وزیر زراعت، عبدالرحیم کریمی وزیر عدلیه، سید علی جاوید وزیر ترانسپورت، عبدالخالق فضل

وزیر فواید عامه و عنایت الله نظری وزیر مهاجرین. و مولوی فضل الهادی شینواری به حیث قاضی القضاات تعیین شد. بعد از انتقال قدرت و شروع کار حامد کرزی در ریاست اداره مؤقت، ایالات متحده سفارت خود را در کابل کشور. نخست "دیوید سدن" در آغاز سال 2002 میلادی به حیث شارژ دافیر ایالات متحده تعیین شد و سپس در ماه جون همین سال "رابرت فن" اولین سفیر امریکا در کابل بعد از سال 1979 کار خود را شروع کرد. همزمان با بازگشایی سفارت امریکا در کابل زلمی خلیل زاد به حیث نماینده خاص رئیس جمهور امریکا تعیین گردید و بعد از "رابرت فن" در تابستان 2003 از سوی واشنگتن سفارت ایالات متحده در کابل رانیز بدست آورد. سفارت افغانستان در واشنگتن نیز گشوده شد. نخست در جنوری 2002 هارون امین شارژ دافیر افغانستان در واشنگتن توظیف یافت و سپس در جون این سال اسحاق شهریار تانوا مبر 2003 به سفارت گماشته شد. بعد از آن سید طیب جواد به حیث سفیر افغانستان در ایالات متحده امریکا تعیین گردید.

پس از انتقال قدرت به کرزی نخستین قطعات نظامی چند ملیتی وارد کابل شدند. در آغاز بیشترین افراد این نیروها از انگلستان بودند و نخستین قوماندان قوای حافظ صلح ملل متحد نیز جنرال مکول انگلیسی تعیین گردید. بعد از سایر نیروها از کشورهای مختلف وارد کابل گردیدند. و اکنون 9283 نفر نظامی از کشورهای: انگلستان، آلمان، فرانسه، ترکیه، هالند، بلجیم، کانادا، جمهوری چک، استونی، یونان، هنگری، ایسلند، ایتالیا، لیتویا، لیتوانیا، لوکزامبورک، ناروی، پولند، پرتغال، رومانی، سلواکیا، اسپانیا، آذربایجان، کرواسی، فنلند، ایرلند، زیلاند جدید، سویدن، سویس، در کابل و ولایات شمالی و غربی کشور به عنوان نیروهای بین المللی امنیتی "I.S.A.F" (International Security Assistance Forces) و گروه های بازسازی ولایتی یا P.R.T وجود دارند. علاوه از این تعداد بین 25 تا 30 هزار تن نیروهای امریکایی در ولایات جنوبی و شرقی کشور مستقر اند که با بقایای طالبان و القاعده در جنگ بسمیرند.

کرزی در 27 جنوری 2002 اولین سفر رسمی خود را به ایالات متحده امریکا انجام داد. اودر نیویارک



طی یک کنفرانس مطبوعاتی باکوفی عنان سرمنشی ملل متحد یک کمیسیون 19 عضوی را برای تدویر لویه جرگه اضطراری اعلان کرد. اوبعد از شش ماه دوره مؤقت در لویه جرگه اضطراری که در جون 2002 (جوزای 1381) توسط محمد ظاهر شاه گشایش یافت دوباره به حیث رئیس دولت در اداره انتقالی برای یک ونیم سال دیگر انتخاب شد. اودراین لویه جرگه به حمایت محمد قسیم فهیم و سایر اعضای جبهه متحد در ریاست حکومت قرار گرفت. اودر کابینه دوره انتقالی تغییراتی را آورد. قانونی را از وزارت داخله به وزارت معارف تبدیل کرد و به عوض اونخست تاج محمد وردک و سپس علی احمد جلالی را وزیر داخله تعیین نمود. اشرف غنی احمدزی را بوزارت مالیه گماشت. از لویه جرگه اضطراری تأیید لقب بابای ملت را به محمد ظاهر شاه گرفت و او را از وزیر اکبر خان به قصر حرمسرا در مقر ریاست

جمهوری انتقال داد. کرزی بعد از ترور حاجی قدیر عضو کابینه که یکی از معاونینش در دوره انتقالی نیز بود برای محافظت خود بادیگاردان امریکایی انتخاب کرد. اوتا آنوقت از سوی نیروهای جبهه متحد که بیشترشان از قطعه ویژه ی احمدشاه مسعود بنام قطعه کماندو بودند همراهی و پاسداری می شد. کرزی در دوره انتقالی از سران جبهه متحد بخصوص محمدقسیم فهیم و محمدیونس قانونی که در دوره مؤقت مورد حمایت کامل آنها قرار داشت، فاصله گرفت. اوبه حیث یک سیاستمدار زیرک و موفق در طول دوران مؤقت و انتقالی از اختلاف و پراگندگی جبهه متحد وضعف آنها در اداره و سیاست بهره گیری فروان کرد. هرچند در سیاست بازیها و عملکرد او نقش تیم همراهش در حکومت و نقش زلمی خلیل زاد بسیار مهم بود. در حالیکه کرزی در دوره مؤقت ولویه جرگه اضطراری منتظر حمایت فهیم و سران جبهه متحد قبلی و رهبران مجاهدین بود اما در ولویه جرگه قانون اساسی برعکس، ابتکار و کنترل اوضاع را بدست خود گرفت. او قانون اساسی را مطابق میل خود و تیم همراهش در حکومت تدوین کرد. سیستم حکومت را در قانون ریاستی ساخت. هیچ حرف و صدایی را در مورد نظام پارلمانی و موجودیت صدارت اعظم نشنید. با وجود پیش بینی و تعیین دومعاون به رئیس جمهور، دستان معاونین را در صلاحیت و اجراءات در قانون چنان بست که در تعیین سکرتر دفترشان هم نیازمند فرمان و منظوری رئیس جمهور باشند. او بعد از تصویب قانون اساسی مرحله انتخابات ریاست جمهوری را با موفقیت پشت سر گذاشت و کابینه را مطابق خواست خود و تیم همراهش تعیین کرد.



عبدالحفیظ منصور یکی از اعضای ولویه جرگه قانون اساسی که طرفدار جدی نظام پارلمانی بود و رهبری هواداران این نظام را در کشمکش های و مباحثات داغ ولویه جرگه بدوش داشت میگوید: «در ولویه جرگه اضطراری کرزی در کنار فهیم و منتظر او و حمایت او بود. قیوم کرزی و اشرف غنی احمد زی عقب انجنیر عارف و احمدولی مسعود میرفتند تا برای حامد کرزی امضای ده درصد اعضای ولویه جرگه را جمع نمایند و کرزی بتواند خود را کاندید دوره انتقالی بدارد. اما در ولویه جرگه قانون اساسی وضع تغییر معکوس یافته بود. این تیم کرزی بود که همه چیز را در دست خود گرفته بودند و قانون را مطابق میل و خواست خود تصویب میکردند. در ولویه جرگه قانون اساسی تیم چهار نفری بنام تیم متخصصین متشکل از اشرف غنی احمدزی، حنیف اتمر، انور الحق احدی و صدیق فرهنگ مداخله میکردند. دفتر یونما به مشوره آنها عمل میکرد. فاروق وردک به حیث رئیس دارالانشاء ولویه جرگه قانون اساسی بر اساس نظرو هدایت آنها هر موضوعی را که دلش می خواست عنوان میکرد و از بحث بر موضوعی که نمی خواست جلوگیری بعمل می آورد. فهیم پیهم زنگ میزد تمام خواسته اش در این خلاصه می شد که معاون رئیس جمهور یک نفر باشد. کریم خلیلی میخواست که معاون دوم نفر باشد. آنها غیر از این چیز دیگری نمی خواستند. داکتر عبدالله تا آخرین روزهای ولویه جرگه به نفع کرزی و تیم او کار میکرد و به نظامی ریاستی و هر چیزیکه آنها میگفتند پافشاری می نمود. صرف در روزهای پایانی که

تیم متخصص چارنفره او را میان خود راه نمی دادند و گپ هایشان را از او پنهان میکردند عقده گرفت و موضوع وزیر نشدن افراد دوتابعیته را مطرح کرد و در جهت مخالف تیم کرزی قرار گرفت. یکبار موضوع رأی گیری در مورد قانون اساسی بمیان آمد. اکثریت قاطع اعضا از رفتن به پای صندوق اخذ رأی خود داری کردند و در تالار لویه جرگه نشستند. در میان آنها تمام وکیلان و لایات شمال اعم از تاجیک، ازبک، هزاره و پشتون قرار داشتند. اما از تمام این ولایات تنها داکترمشاهد از تاجیک هاوقاضی کبیرمرزبان از ازبکها به نفع تیم قوم گرای کرزی رأی دادند و ارتالارییرون شدند. کارمندان یونما یا دفتر ملل متحد که در دفتر لویه جرگه وقانون اساسی کار میکردند سراپا منتظر نظریات حنیف اتمرو اشرف غنی احمدزی بودند. در پشت تمام این گپ ها خلیل زاد قرار داشت. خلیل زاد در آخر برای رهایی لویه جرگه از بن بست موضوع سرود ملی را ضمانت کرد که کرزی در بیانیه اخیره همه بگوید که سرود ملی بدوزبان رسمی کشور یعنی دری و پشتو ساخته شود اما کرزی در آنروز از هرگونه حرفی در این مورد خودداری کرد. باوجود آن بعداً که متن قانون اساسی به توشیح رئیس جمهور رسید با متن اصلی تصویب شده در لویه جرگه در 30مورد فرق داشت. « (149)



محمدعارف سروری رئیس اداره امنیت ملی در دوره مؤقت وانتقالی تحولات دوره مذکور را که در آخر به تضعیف وحذف جبهه متحد ومجاهدین از قدرت انجامید ناشی از افکار وسیاست های تیم قومگرای اطراف کرزی وتخریبکاری های پاکستان تلقی میکند: « از لحاظ داخلی چند نفر وزیر قوم گرا وفاشیست در پهلوی کرزی قرار گرفتند. کرزی در آغاز روحیه افغانی وتفاهم داشت. اما این عناصر در برهم زدن این حالت اثر گذاشتند. آنها آرام آرام کرزی را آزار دادند. آن افراد هنوز هم در وظایف مختلف تا سطح وزیر در کابینه هستند. و این ها تیم اولی بودند که اصلاً بجای کرزی خود را مستحق میدانستند. بخصوص چند تن آنها. چون کرزی را جبهه متحد آورد آنها عقده گرفتند و از روز اول عدم همکاری خود را با کرزی شروع کردند. آنها اول جبهه متحد را تخریب کرده نتوانستند فقط کرزی را تخریب کردند. اطراف کرزی را گرفتند. گوش کرزی شدند، چشم کرزی شدند وتا شش ماه دهن کرزی شدند. یکتعداد دیگر وابسته به پاکستان بودند که کرزی را از جبهه متحد دور کنند. پاکستانیها همچنان ذهنیت امریکارا خراب کردند. بدلائل مختلف که هم بعضی متحدین اروپای اش آنرا قایم گرفتند که در افغانستان علیه جبهه متحد قرار بگیرد وهم در داخل امریکا چنین افکار و ذهنیت در میان حلقه های حاکم وجود داشت. آنها هیچگونه اطلاعات درست در مورد نداشتند. آنها نیکه پالیسی میسازند ونقش عمده دارند اصلاً حتی برای تفریح هم به آسیا نمی آمدند. مشکل دیگر امریکایی ها این بود که از نگاه نظامی واستخباراتی فکر کردند که مشکل حل شده است. کاری را که در شروع دهه نود کردند دوباره انجام دادند اما این بار برعکس، در آن وقت که

روسها برآمدند امریکا باروبستره خود را برداشته واشنگتن رفتند و افغانستان را به حال خود گذاشتند و در جنگال پاکستان قرار دادند اما این بار این سیاست را گرفتند که مخالفان طالبان را که علیه آنها و القاعده جنگیده بودند خواستند که باروبستره خود را ببندند و از صحنه بروند. آنها فکر میکردند که در حکومت کردن این مردم بسیار جنجالی هستند. پاکستانیها با این ها مخالفت دارند پس باید کنار بروند. تا زمانی که "فن" سفیر امریکا بود خوب بود وقتی خلیل زاد به حیث نماینده خاص بوش آمد این امر سبب شد که گپ نوبیاید، استراتژی نوبیاید و کرسی نوبیاید» (150)

جانشینان احمدشاه مسعود اشتباهات و ضعف های درونی خویش را از مجلس بن تا روزهای پایان دوران مؤقت و انتقالی یا می پذیرند و یابه یکدیگر خود نسبت میدهند. محمدقسیم فهیم تقسیم پست های کلیدی را در توافق نامه بن به آن شکلی که صورت گرفت اشتباه قانونی تلقی میکند و میگوید که من با این کار او مخالف بودم. او همچنان حمایت از حامد کرزی را در لویه جرگه اضطراری که بریاست دوره انتقالی رسید سومین اشتباه خود از توافق نامه بن تا آن وقت میداند. اما محمد یونس قانونی باربسیاری از مسئولیت هارا در طول دوره مؤقت و انتقالی بدوش محمد قسیم فهیم و داکتر عبدالله می اندازد: «من در زمان مذاکره با امریکایی ها بعد از حادثه ی 11 سپتمبر پیشنهاد کردم و تذکر دادم که در هر گونه مذاکره و توافق با امریکایی ها باید سند و تضمین گرفته شود. اما فهیم می گفت که قول و قرار مهم است نه چیز دیگر. تحولات بعدی در دوره ی مؤقت و انتقالی او نیز همین روش را در پیش گرفت. من تحولات بعد از سقوط طالبان را برای مجاهدین به سه مرحله تقسیم میکنم: مرحله ی اول، مرحله ی سازش بود. مرحله دوم مرحله تضعیف بود که بعد از لویه جرگه اضطراری آغاز یافت و مرحله سوم مرحله حذف مجاهدین است که بعد از انتخابات ریاست جمهوری عملی گردید. در تمام این دوره ها در داخل خودمان تفرقه و تشقت وجود داشت. داکتر عبدالله علیه مجاهدین گپ میزد. فهیم آجندای خود را داشت. در دوران تسوید قانون اساسی بسیار تلاش کردم که فهیم و داکتر عبدالله را قانع بسازم که نظام پارلمانی را بپذیرند اما آنها فقط نظام ریاستی می گفتند. طرح های مختلفی به مارشال فهیم دادم و در هر طرح گفتم نفردوم باشی اما میگفت گپ های تو مثل قرآن کریم در دلم می نشیند اما من به کرسی قول دادم. اگر زیاد فشار می آورید من میروم قندهار زندگی میکنم.» (151)

3 – نقش زلمی خلیل زاد نماینده و سفیر امریکا در افغانستان:

نشریه امریکایی نیویارک چاپ نیویارک به قلم "جان لی اندرسن" در ششم جون 2005 می نویسد: «بسیاری از وزرای کرسی یک همتای امریکایی دارند که جزئی از تیم بازسازی افغانستان اند. یک مامور امریکایی در کابل این تیم را به حکومت سایه مانند (شیدو گورنمنت) تشبیه کرد که به آن نام کابینه خلیل زاد داده شده است. مامور مذکور گفت اعضای این تیم به حیث مشاورین ارشد دولت افغانستان ایفای وظیفه می کنند. مثلاً آنها در نوشتن بیانیه کرسی پس از انتخابش به حیث رئیس جمهور نقش داشتند. مامورین امریکایی در کابل میگویند رابطه میان آن دوچنان نزدیک است که توگویی حتی خلیل زاد دست کرسی را گرفته او را به تشناب میبرد. کرسی در مورد هر چیز قبل از اتخاذ تصمیم با خلیل زاد مشوره میکند.» (152)

یک عضو ارشد شورای امنیت ملی حکومت کرسی در دوره مؤقت و انتقالی میگوید: «خلیل زاد سیاست امریکا را در افغانستان بدنبال اندیشه ها و نظریات خودش کشانید. امریکا با آنکه خود در افغانستان مستقیماً وارد و درگیر شد، سپس در سیاست هایش دچار اشتباه بزرگ گردید. اشتباهی که، در امور داخلی افغانستان از دیدگاه یک شخص بنام زلمی خلیل زاد عمل و اجراءات میکرد. در حالیکه خلیل زاد در دیدگاه ها و نظریات خود قومی، محلی، سلیقه یی و عقده مندانه عمل می نمود. او در افغانستان یک اقلیت و اکثریت قومی میساخت. تا هفتاد فیصد و حتی بیشتر پشتون هارا قلمداد میکرد. چند فیصد تاجک و هزاره و ازبک و چند صد هزار هم ترکمن و بلوچ و دیگران. این ذهنیت و دیدگاه را به امریکایی ها میداد و سیاست امریکادر مسیر یک حکومت قومی می کشاند. خلیل زاد از طرف امریکا 99 فیصد در کل مسائل مداخله میکرد. 99 فیصد همه را تهدید میکرد. 99 فیصد کل گپ هارا خراب میساخت. در آن حالت اگر تمام صلاحیت رئیس حکومت و دولت افغانستان را جمع میکردیم و صد فیصد در نظر می گرفتیم، 99

فیصد آنرا خلیل زاد در دست داشت و یک فیصد باقی مانده از کرسی بود که در این یک فیصد، هم فهم خان و دیگر معاونینش شریک بودند. خلیل زاد حتی اعتنایی به متحدین اصلی امریکا که ناتو و اتحادیه اروپا بود، نداشت. او فکر میکرد که من ارباب افغانستان تعیین شده ام و در شورای امنیت امریکا هم هستم. فشار خلیل زاد در دولت، بالای رئیس جمهور، در محاکم و قضاء و در همه بخش ها اعمال می شد. گپ به جای رسیده بود که به شینواری قاضی القضاات هم مشوره و هدایت میداد. اینکه پروگرام های رئیس جمهور چه باشد، قانون اساسی چه قسم تدوین یابد، نظام ریاستی چطور شود، ضد جبهه متحد چه قسم تبلیغات شود، مجاهدین از صحنه سیاسی و نظامی چگونه رانده شوند، افغانها را بین هم چطور انداخته شود، سیاست قومی چگونه تطبیق شود و . . . همه و همه کار خلیل زاد بود. «

زلمی خلیل زاد، امریکایی افغانی الاصل که از لحاظ قومی پشتون و از ولایت لغمان افغانستان میباشد سال 1951 در شهر مزار شریف تولد یافته است. او تحصیلات خود را در دانشگاه امریکایی بیروت به پایان رسانید و در سال 1979 برای اخذ دکتورا وارد دانشگاه شیکاگو در ایالات متحده گردید. خلیل زاد بعد از حصول دکتورایش در علوم سیاسی که مخالف حمله نظامی شوروی و حکومت حزب دموکراتیک خلق بود به افغانستان برگشت و در سال 1984 تابعیت ایالات متحده امریکا را بدست آورد. وی هنگام تحصیل در دانشگاه شیکاگو با خانم "چریل برنارد" یک یهودی اطریشی الاصل آشنا شد و با او ازدواج کرد. خانم چریل که همچون خلیل زاد تحصیل و مطالعات اکادمیک دارد در بالا بردن و نزدیک کردن شوهرش بسوی مراکز و مراجع قدرت امریکانقش مؤثر داشته است. همچنان این خانم بر خلیل زاد سلطه و اثر فراوان دارد. با آنکه زنان در غرب نام خانوادگی شوهرانشان را بعد از ازدواج به خود انتخاب میکنند اما این خانم چنین نکرد و به دوفرزند خود نیز نام معمول در افغانستان، کشور زادگاه شوهرش خلیل زاد را برگزید. فرزندان خلیل زاد الکساندر Alexander و مکسیمیلیان Maximilian نام دارند. خلیل زاد در دهه هشتاد، دهه تجاوز نظامی شوروی در افغانستان علاوه بر اینکه به تدریس علوم سیاسی در دانشگاه کلمبیا در نیویارک پرداخت با برژنسکی مشاور امنیت ملی رئیس جمهور کارتر همکاری داشت. در واقع نقش و تأثیرات او از همان زمان در سیاست افغانی ایالات متحده آغاز شد. خلیل زاد در دوره ریاست جمهوری رونالد ریگان که دوران سیاست استخباراتی ایالات متحده در افغانستان بود بوزارت



خارج راه یافت و از 1985 تا 1989 مشاور خاص دولت درباره جنگ ایران و عراق و جنگ افغانستان بود. بعد اود را امور دفاعی با حکومت بوش پدر در جنگ با عراق کار کرد و از طرفداران سرنگونی صدام حسین بود. اود همین سالها به حیث مشاور در کمپنی بزرگ "راند" RAND بکار پرداخت. راند یک شرکت بسیار مهم محسوب می شود که برای امور و مسایل نظامی ایالات متحده امریکا پالیسی میسازد. خلیل زاد به عنوان یک دانشمند ورزیده علم سیاست در مشاوریت "راند" جذب شده بود. اود این شرکت پروژه نیروی هوایی آنرا رهبری میکرد و "مرکز مطالعات خاور میانه" را نیز در "راند" بنیان گذاشت.

خلیل زاد با خانم کوندالیزا رایس

خلیل زاد پس از پیروزی جورج بوش در انتخابات ریاست جمهوری نخست بوزارت دفاع بکار گماشته شد و سپس در می 2001 از سوی رئیس جمهور بوش در شورای امنیت ملی امریکا به حیث مشاور در امور آسیای میانه و خلیج فارس منصوب گردید. ریاست این اداره را آن زمان خانم "کوندالیزا رایس" به عهده داشت. و به این ترتیب خلیل زاد قبل از آنکه به مأموریت در افغانستان گماشته شود به عنوان یک شخصیت مهم اکادمیک و عالم سیاست مورد توجه وزارت های دفاع، خارجه، امنیت ملی، بزرگترین مراکز قدرت در امریکا بود.

زلمی خلیل زاد چند روز بعد از تشکیل اداره مؤقت بریاست حامد کرزی در آخرین روز سال 2001 از سوی جورج بوش رئیس جمهور ایالات متحده امریکا بحیث نماینده خاص او در افغانستان منصوب شد. اما کار و نقش خلیل زاد در افغانستان و تعیین سمت و سوی سیاست افغانی امریکا توسط او مدت ها قبل از آن شروع شده بود. از زمان ظهور و حاکمیت طالبان و حتی مدت ها پیشتر از آن. اگر از شروع فعالیت و نقش او در دوران ریاست جمهوری رونالد ریگان که امریکارا تشویق کرد تا به مجاهدین سلاح های پیشرفته بدهد بگذریم، زمان ظهور و حاکمیت طالبان، آغاز اثرگذاری و ایفای نقش مهم زلمی خلیل زاد بروی سیاست گزاران ایالات متحده و تصمیم هایشان در مورد افغانستان میباشد. زیرا خلیل زاد با به قدرت



حامد کرزی و زلمی خلیل زاد

رسیدن طالبان در سال 1996 در مقالات خود حکومت ایالات متحده را تشویق کرد که با طالبان رابطه برقرار کند و از بنیادگرایی آنها تشویشی نداشته باشد. با ابراز اینگونه نظریات و توصیه ها بود که شرکت نفتی یونوکال خلیل زاد را به عنوان مشاور استخدام نمود و بعداً خلیل زاد در سال 1997 نقش مهمی در روابط و مذاکرات یونوکال با طالبان ایفا کرد. نقش عمده دیگر خلیل زاد در دوران حکومت طالبان این بود که همیشه با دیدگاه و تحلیل های خاص خودش به واشنگتن مشوره میداد تا برای جبهه مقاومت علیه طالبان بر رهبری احمدشاه مسعود کمک نکند. مؤلف امریکایی " جنگ اشباح " می نویسد: « خلیل زاد با اتحاد عمیق میان امریکا و مسعود مخالف بود. او به شدت استدلال میکرد که پشتونهای تبعیدی و طرفدار شاه مثل حامد کرزی باید هسته اصلی مقاومت علیه طالبان را تشکیل بدهند. او میگفت اگر هدف کنار زدن ملا عمر از قدرت باشد، نزدیکی بیش از حد امریکا با جبهه متحد به جای اینکه در بر آورده شدن این هدف کمک کند، مانعی در برابر آن ایجاد خواهد کرد. خلیل زاد خواهان کمک به نارضایان پشتون بود تا باعث ایجاد شکاف در صفوف طالبان شود. این نظریات خلیل زاد در تضاد کامل با نظریات کوفر بلیک و مرکز بن لادن درسی. آی. ای قرار داشت. آنها مسعود را یک متحد احتمالی خوب امریکادر مقابل القاعده می دانستند و باور نداشتند که یک گروه پشتون تبعیدی که از نگاه سیاسی بسیار ضعیف بود، بتواند علیه طالبان کودتا نموده و یا در صفوف آنها ایجاد اختلاف نماید. » (153)

تقرر زلمی خلیل زاد به حیث نماینده خاص رئیس جمهور امریکا و سپس سفیر این کشور بعد از سقوط رژیم طالبان یکی از نقطه های قابل تأمل و پرسش برانگیز در مورد سیاست افغانی امریکا است. در حالیکه نظریات و دیدگاه های خلیل زاد و اطمینانهای او در مورد طالبان غلط ثابت شد و مخالفت او در کمک به احمدشاه مسعود رهبر مقاومت ضد طالبان و القاعده به تقویت و تشجیع آنها تا سرحد انجام حملات انتحاری

به خاک امریکا انجامید اماواشنگتن باز هم خلیل زاد را نایب و نماینده تام الاختیار در افغانستان تعیین کرد. و آنچه که خلیل زاد در این نمایندگی و نیابت انجام داد در واقع ادامه همان دیدگاه های قبلی اش در مورد طالبان بود. او عناصر قوم گرا و متعصب پشتون را که حامیان سیاسی طالبان بودند از ایالات متحده به عنوان رئیس و وزیر داخل حکومت افغانستان آورد و زمینه های طبیعی احیا و تقویت اعتماد و بازسازی ملی را که بعد از ربع یک قرن جنگ و کشمکش ایجاد شده بود جداً خدشه دار ساخت. دخالت خلیل زاد برای تحمیل دیدگاه ها و نظریاتش از شروع مذاکرات بن و امضای توافقنامه آغاز شد و تا روزیکه افغانستان را به عنوان سفیر ایالات متحده در عراق ترک میکرد ادامه یافت.



زندانیان افغان در تحت شکنجه و آزار سربازان امریکایی که یک زندانی را با چشمان بسته به در جنوب افغانستان به مرگ تهدید میدارند

بر خلاف آنچه که در مورد موفقیت نقش و عملکرد خلیل زاد برای سیاست ایالات متحده امریکا در افغانستان گفته می شود، آثار و پیامد نقش او پهلوه ها و ابعاد منفی سیاست امریکارا بیشتر به نمایش میگذارد. اگر مشکل ایالات متحده و موفقیت سیاست های آنرا در افغانستان با شروع ماموریت خلیل زاد و زمان ترک ماموریت او مقایسه کنیم، بصورت واضح نقش خلیل زاد را برای سیاست امریکاناکام و شکست خورده میابیم. زمانیکه خلیل زاد به حیث نماینده خاص رئیس جمهور امریکا ماموریت خود را آغاز کرد، طالبان شکست خورده بودند. القاعده در افغانستان متلاشی شده بود. فضای اعتماد برای بازسازی و وحدت ملی در داخل بمیان آمده بود. فیصدی امید واری و اطمینان مردم افغانستان در مورد نقش سازنده ایالات متحده در ثبات و پیشرفت کشورشان از سطح بالایی برخوردار بود. خصومت و جنگ در برابر امریکایی ها بسیار به ندرت وجود داشت. اما زمانیکه خلیل زاد بعد از سه سال ماموریت افغانستان را ترک میکرد اوضاع تغییر معکوس یافته بود. طالبان و القاعده دوباره فعال شدند. میزان بدبینی و خصومت علیه امریکایی ها در افغانستان افزایش یافت. جنگ در مناطق مختلف شدت گرفت. تلفات جانی نظامیان امریکایی بالا رفت. اعتماد به نقش و سیاست امریکا در مورد ثبات، عدالت و دموکراسی تضعیف شد. برای بسیاری از روشنفکران و تحصیل یافتگان اقوام غیر پشتون، سیاست امریکا بعد از سه سال در عملکرد خلیل زاد به حیث نماینده و سفیر آن کشور، سیاست غیرواقع گرایانه و غیر عادلانه ارزیابی می شود. سیاستی که در درازمدت به ایجاد ثبات، امنیت، پیشرفت و دموکراسی نمی انجامد.

برخورد امریکایی ها با دولت افغانستان و هم با مردم در دوران ماموریت و حضور خلیل زاد، برخورد متکبرانه و مملو از اشتباه بود. بمبارانها اکثراً به تلفات افراد نظامی می انجامید. عملیات نظامی نیروهای امریکایی بدون اطلاع و هماهنگی دولت انجام میگرفت. خانه های مردم از سوی سربازان امریکا در مناطق جنوب و شرق بدون ارتباط و حضور نیروهای دولت افغانستان بازرسی میگردید. نظامیان امریکا در مراکز و پایگاه های خود چون میدان هوایی بگرام و قندهار زندانهای مخصوص خود را داشتند که

اتباع افغانستان را بدون اطلاع و استیذان دولت زندانی میکردند و مورد شکنجه قرار میدادند. در مجموع این وضعیت که هنوز ادامه دارد میزان ناراضایتی و مخالفت مردم را با امریکا بی‌ها در افغانستان افزایش داد و از حیثیت و اعتبار دولت بمثابه یک دولت مستقل و آزاد کاست.

در اواخر فروری 2005 روزنامه گاردین در انگلستان و نیویارک تایمز در امریکا نوشتند که نظامیان امریکایی مستقر در افغانستان دست به همان کارهای میزنند که در عراق زدند. گاردین نوشت که نظامیان امریکا بر آنچه که در زندانهای افغانستان انجام داده اند سرپوش میگذارند تا به بیرون درزنند. عکس‌های که از زندانها در جنوب افغانستان بدست آمده سربازان امریکارا در حال شکنجه زندانیان با چشمان بسته در یک صحنه ساختگی اعدام نشان میدهند. یک افسر پولیس افغان که در بگرام زندانی بود ادعا کرد که امریکایی‌ها او را برهنه کرده و مورد تجاوز جنسی قرار دادند.

4 - امریکا و بازسازی افغانستان:

وقتی زلمی خلیل زاد افغانستان را در جولای 2005 غرض آغاز ماموریت جدیدش به حیث سفیر امریکا در عراق ترک میکرد از جلب کمک‌های هنگفت ایالات متحده امریکا برای بازسازی افغانستان در طول ماموریتش به این کشور سخن گفت. خلیل زاد با این ادعا خواست تا خود را به عنوان عامل مؤثر و اصلی در کسب کمک‌های امریکا برای بازسازی عرصه‌های مختلف افغانستان معرفی بدارد. اما آنچه که از واقعیت بازسازی و نقش ایالات متحده در این مورد به چشم میخورد با ادعای سفیر پیشین امریکا همخوانی کمتری را بنمایش میگذارد. در نخستین روزهای سقوط حکومت طالبان وقتی در کابل با یک شهروند معمولی اگر در تکسی و کنار جاده از آینده و کمک امریکا در بازسازی افغانستان صحبت می‌شد گپش سراسر امیدواری و دل‌بستن به کمک امریکا بود که کشورش به زودی آباد و پیشرفته می‌شود. اما بعد از انتخابات ریاست جمهوری و اکنون چنین حرفی از بان کمتر کسی در کوچه‌ها و خیابان شهر کابل و جاهای دیگر کشور شنیده می‌شود. از اینکه بگذریم تا چه حدی کمک ایالات متحده در دوران ماموریت خلیل زاد برای بازسازی افغانستان گسترده و سخاوتمندانه بوده است، چگونگی رعایت توازن و عدالت در بازسازی ولایات و مناطق مختلف افغانستان موضوع پرسش بر انگیز و قابل بررسی در این کمک‌ها میباشد. آیا خلیل زاد و ایالات متحده برای بازسازی ولایت قندهار و بدخشان یکسان توجه کرده‌اند؟ آیا هزینه‌های که برای بازسازی خوست و گردیز علی‌الرغم ادامه حضور و جنگ طالب و القاعده در آن مناطق پرداخته شده است با میزان هزینه‌های چغچران و دایکندی قابل مقایسه میباشد؟

ایالات متحده امریکا بعد از سقوط حکومت طالبان میلیاردها دلار را برای بازسازی افغانستان اختصاص داده است. بیشترین این پول به مصرف بازسازی ارتش افغانستان میرسد. امریکا تا ختم سال 2006 میلادی متعهد شده تا ارتش هفتاد هزار نفری افغانستان را تکمیل و آماده بسازد. این ارتش از پنج قول اردو تشکیل میشود که تمام مراکز استقرار و ساختمانهای بودوباش نظامیان این قول اردوها به مصرف امریکایی‌ها ساخته می‌شود. امریکا برای ساختن بارک‌های نظامی دو میلیارد دلار را اختصاص داده است. اینکه امریکایی‌ها تا چه زمانی در افغانستان حضور نظامی خود را حفظ خواهند داشت هنوز نا مشخص میباشد. هیچگونه سند و توافقنامه رسمی در این مورد میان دولت افغانستان و ایالات متحده که حضور نظامیان امریکا را در کشور ماقانونمند بسازد، به امضاء نرسیده است. امضای تفاهم‌نامه‌ای بنام اعلامیه مشترک امریکا و افغانستان در 24 می 2005 میان کرزی و بوش در مورد همکاری استراتژیک نمی‌تواند پاسخگوی تمام جنبه‌های این امر باشد. تعلیمات نظامی و تهیه نیازهای لوژستیک ارتش را امریکایی‌ها به عهده دارند. ارتش تا سطح تولی دارای مشاورین امریکایی است. بعضی از مشاورین نظامیان انگلیسی، فرانسوی و کانادایی نیز میباشد. تعداد ارتش ملی که تا کنون (تابستان 2005 میلادی برابر با 1384 خورشیدی) تعلیم دیده‌اند به سی هزار نفر میرسد. امریکایی‌ها از این ارتش در جنگ علیه طالبان و القاعده نیز استفاده میکنند. فرماندهی عملیات را در جنگ‌ها قوماندانان امریکایی بدوش دارند و بدون آگاهی و اجازه امریکایی‌ها ارتش افغانستان به هیچگونه عملیاتی دست زده نمی‌تواند. جذب نیرو و افراد در ارتش داوطلبانه است که در برابر آن سربازان تا معادل یکصد دلار حقوق دریافت میکنند.

باوجود آنکه این ارتش بنام ارتش ملی ساخته می شود اما افراد در ارتش براساس فیصدی های اقوام استخدام می شوند. بیشترین فیصدی افراد و افسران ارتش از پشتونها انتخاب می شوند. تا کنون هزاران نفر از ارتش ملی وظایف خود را ترک نموده فرار کرده اند. هنوز نشانی از اینکه ایالات متحده اسلحه امریکایی را به ارتش ملی افغانستان تهیه و توزیع کند وجود ندارد. برخلاف امریکایی ها سلاح و تجهیزات مروج در افغانستان را که ساخت شوروی سابق است بدون ارتباط با دولت افغانستان از دلایان و تاجران محلی اسلحه خریداری نموده بدسترس نیروهای ارتش ملی میگذارند. این کار باز ارجدید فروش سلاح و تجهیزات ساخت پاکستان و کارخانه های اسلحه سازی قبایل آنسوی دیورند را گرم ساخته و مقدار بیشماری اسلحه و مهمات تقلبی پاکستان وارد افغانستان میگردد.

نقش و کمک ایالات متحده و سایر کشورهای دنیادر سایر عرصه های بازسازی طی این سه سال بسیار مشخص ورشن نیست. شاید سه سال برای نمودار شدن آثار و نتایج میلیاردها دلار کمک جهت بازسازی، فرصت اندک باشد اما در همین فرصت کوتاه هم سنگ تهداب کدام بندبوق، کدام فابریکه کلان و اقدام دیگری که زیربنای بازسازی و انکشاف اقتصادی افغانستان در آینده محسوب شود، گذاشته نشد. مردم در شهر کابل پایتخت کشورشان سربازان ده ها کشور خارجی رابه عنوان نیروهای بین المللی امنیتی می بینند، شاهدصدها دفتر و انجیوهای خارجی اند که بنام مؤسسات بازسازی و کمک کننده به افغانستان شهر کابل رابا ایجاد دیوارهای بلند و بوری های بزرگ مملو از ریگ و خاک در کنار سرک هاو گماشتن گارد امنیتی، به شهر جنگ زده و نظامی مبدل کرده اند. وشاهد توسعه و اعمار ناتمام ساختمان سفارت امریکا هستند که از سقوط رژیم طالبان تاکنون ادامه دارد. اما در این سه سال آثار بسیار اندکی از بازسازی و نو سازی پایتخت را با کمک های میلیاردری امریکا و جامعه بین المللی مشاهده کرده اند.



ارتش ملی در حال تعلیمات

یک نشریه معتبر آلمان در بهار سال جاری میلادی (2005) تحقیقات خود را در مورد بازسازی افغانستان تحت عنوان "میلیاردهای ناپدید شده" به نشر رسانید که در آن به گوشه های حقایق این بازسازی پرداخته می شود. حقیقتی که امریکایی ها بیشتر بسوی افغانستان بمثابه مارکیتی می بینند که قبل از هر چیز دیگر از آن میتوان سود زیادی کمایی کرد. این نشریه می نویسد: «افغانستان یکی از فقیرترین کشورهای جهان است که عاید سرانه آن تقریباً به دوصد دلار میرسد. ولی خارجی ها در این کشور بهترین معاش را میگیرند: صد هادفتر مشورتی با طرح دستیابی به مبالغ بزرگ به رقابت افتیده اند. تعداد این دفاتر فعال مشورتی همین اکنون کم از کم به 3000 دفتر تخمین زده میشود. به قول یک کارمند سفارت ایالات متحده امریکا که از دوسال به این طرف در کابل کار میکند، تعداد مشاورین بصورت غیر مترقبه از تعداد مگس ها و سگ های شهر بالا رفت. قرار اظهارات یک دیپلمات آلمانی، یک چهارم پول های امدادی امریکا به

مصرف مشاورین خارجی رسانیده می شود. چنانکه ویلیم استرانگ 67 ساله که از کلیفورنیا میباشد مؤفق بدریافت قرارداد 30 ملیون دالری گردید. ویلیم استرانگ از ده هاسال به اینطرف در مناطق بحران زده جهان مصروف معامله میباشد. او اکنون با جمعی از همکاران بین المللی خویش در کابل اقامت دارد و ماهانه تنها 12000 هزار دالر کرایه خانه بی رامپیر دازد که در شمال شهر کابل قرارداد. مؤسسه او که Emerging Markets Group نام دارد به فرمایش دولت افغانستان اراضی کشور را اندازه گیری کرده و چگونگی مالکیت آنرا توضیح مینماید. ویلیم استرانگ که دلش از خوشی جوش میزند، میگوید که افغانستان بازار خیلی وسیع و بزرگ است. در کارته وزیر اکبرخان فقط پنج دقیقه راه دورتر در تعمیری که از خشت پخته آباد گردیده است، دفتر رقیب ویلیم استرانگ قرارداد. این مؤسسه که Bearing Point نام دارد، در سراسر جهان در بخش مشاورت فعالیت میکند و پولی را که در افغانستان از بابت مشاورت حاصل می کند، بیشتر از صد ملیون دالر میشود. رئیس دفتر Bearing Point در کابل آقای Ed Elrahal مؤفق گردیده است که تا حال 70 نفر مشاور خود را در درون حکومت افغانستان جا بجا نماید. به آنهم بعد از سه سال مشاورت پیهم این همه متخصصین، در کشور عملاً نه وزارت های کار بوجود آمده و نه هم افغان هایی وجود دارند که بتوانند چنین اداره بی را خود ایجاد نمایند. همکاران آقای Ed Elrahal اجازه ندارند وارد مصاحبه مطبوعاتی شوند. با آنهم یکی از این مشاورین 55 ساله در وزارت مالیه که نامش را متذکر نمی شود در این خصوص که چرا این جا آمده است میگوید: در کابل همان مقدار پول بدست می آورد که در عراق پراز خطر. وی بخاطر اوضاع ناهنجار و خطرناک، 50 فیصد بیشتر از معاش روزانه خود دریافت میکند. وقتی از سر جمع معاش او پرسیدم، بعد از یک سکوت گفت که این "سر معامله" است. ولی بر همه میرهن است که معاش کارمندان کمک های انکشافی ایالات متحده امریکا USAid روزانه حداکثر 840 دالر است. کمترین سیاستمداری در کابل میتواندست تاحال این حدس را بزند که چه معاشات گزافی برای مشاورین پرداخته می شود. مردان به اصطلاح هزار دالره (که روزانه هزار دالر معاش می گرفتند) در همه جا حاضر بودند. اینها از طرف مؤسساتی که پول تأدیه میکنند مثل بانک جهانی و بانک انکشاف آسیایی استخدام شده اند. چندی قبل برای اولین بار لیستی از معاش این مشاورین افشاشد که حکومت را به نیم لریزه انداخت. برای یک همکار دفتر مشورتی بی از انگلستان بنام Crown Agents در مقابل 180 روز کار در "دفتر هماهنگی کمک های پولی" مبلغ 207000 دالر بشمول مصارف مأكولات تأدیه گردیده بود. یکی دیگر از این همکاران در ازاء 241 روز کار مبلغ 240000 دالر دریافت کرد که این مبلغ معادل است با ده برابر معاش یا حقوق یک ساله یک وزیر افغانستان. « (154)

حقیقت تلخ دیگر در سیاست های بازسازی ایالات متحده و کشورهای کمک کننده کیفیت نادرست و خراب پروژه های بازسازی است. اگر بخشی از مقادیر قابل ملاحظه پول های بازسازی به جیب مشاورین خارجی میرود که مؤثریت کاری شان جداً مورد تردید قرار دارد، یک بخش بزرگ و هنگفت این پول ها در خرید و فروش و دست بدست گشتن پروژه هامیان انجیوهای خارجی و داخلی، دلالان و تکه داران محلی حیف و میل می شود. دقیقاً همچون حرکت توپ برفی که پیش پای توپ بازان از این سوبه آن سو غلط میخورد و توپ در پیش پای آخرین بازیگر، چند برابر حجم و کیفیت اول خود را از دست میدهد. وقتی یک پروژه بازسازی بدست آخرین انجیوویاتکه داری در افغانستان برای ساختن می رسد که نیمی از بودجه اولی و اصلی آنرا مؤسسات و انجیوهای قبلی خارجی و شرکت های کلان داخلی در پروسه خرید و فروش پروژه به جیب خود کرده اند. آنگاه پروژه با کیفیت پائین و از مواد ارزان و غیر قابل دوام ساخته میشود و گاهی هم پروژه ناتمام میماند. یکی از کارمندان با صلاحیت و آگاه سفارت امریکا در کابل که می خواهد از افشای نامش خود داری شوده نویسنده "میلاردهای ناپدید شده" در نشریه آلمانی میگوید: «یکسال قبل به سفیر امریکا از واشنگتن امرآمد مبنی بر اینکه: "معجزی بکار برده، افغانستان رایک شبه اعمار کنید". در مدت سه ماه، تاجون سال 2004 باید 700 کلینیک و مکتب اعمار گردیده و کارگاه های برق و شبکه های آب فعال گردید. آقای "پاتریک فاین" رئیس بخش افغانستان سازمان پر قدرت USAid که در بخش کمک های انکشافی سازماندهی میکند، میگوید که طبعاً آن برنامه "جنون آمیز" بود. کارمندان سفارت امریکا اضافه کرد که از آن به بعد همه امریکایی ها در این جا زیر فشار زیاد

قرار گرفتند تا موفقیت مطلوب را با ارقام و اعداد ارائه دهند. عواقب این کار فاجعه آمیز بود: "برای ما مواد با کیفیت بد در عین حال با قیمت گران می رسید، افراد بیکاره استخدام می شد و تعداد سوجدویان زیاد بود." کارمند سفارت افزود که بهتر بود این برنامه نابکار تعطیل می شد. در عوض آنکه مکتب و کلنیک آبادشود بجای آنکه مملکت باپول پوشانیده شود، بهتر است که افرادی تربیت علمی شوند تا خود بتوانند مکتب و کلنیک بسازند. زیرا: "در قفای ما ساختمانها و تعمیراتی برجامی مانند که به سرعت از هم میریزند." (155)

البته این تنها تعمیرات و ساختمانها نیستند که به اثر کیفیت بد مواد آن در قفای امریکایی ها به سرعت از هم میریزند بلکه هر ساختار ناقص، بد کیفیت و غیر عادلانه را که امریکایی ها در عرصه های مختلف سیاسی و اجتماعی برای افغانستان بسازند سرنوشتی بهتر از آن تعمیرهای فروریخته نخواهد داشت.

رویکردها:

- 1 - پاولادا، لیوان و لایلا Leon B . Poullada و Leila D. J Poullada، کشورشاهی افغانستان و ایالات متحده، مترجم به فارسی دری: پوهاند غلام صفدر پنجشیری، چاپ سال 1999 میلادی صفحات 11 تا 36
- 2 - همان مأخذ، ص 13
- 3 - هفته نامه ی پیام مجاهد چاپ کابل، شماره 391، دوم میزان سال 1383 هجری، به نقل از کتاب "جنگ اشباح"، (GHOST WARS) نوشته ی " ، ستیو کول " Steve Coll، مترجم به فارسی انجنیر محمد اسحاق
- 4 - آدمک، لودیک، روابط خارجی افغانستان در نیمه ی اول قرن بیست، مترجم: پوهاند محمد فاضل صاحبزاده، چاپ پشاور، کتاب فروشی فضل، سال 1377، ص 74
- 5 - غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، چاپ تهران سال 1374 هجری خورشیدی، ص 786
- 6 - کشورشاهی افغانستان و ایالات متحده، ص 55
- 7 - همان مأخذ، ص 59
- 8 - همان مأخذ، ص 68
- 9 - روابط خارجی افغانستان در نیمه ی اول قرن بیست ص 86
- 10 - کشورشاهی افغانستان و ایالات متحده، ص 100
- 11 - همان مأخذ، ص 104
- 12 - دهه ی قانون اساسی، ص 6
- 13 - برادرش، هنری، افغانستان تجاوزشوری و مقاومت مجاهدین، ترجمه شورای ثقافتی جهاد افغانستان، چاپ پشاور، مرکز نشراتی میوند، سال 1378، ص 13
- 14 - افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، ص 236
- 15 - افغانستان تجاوزشوری و مقاومت مجاهدین، ص 16
- 16 - اکرم، داکتر عاصم، نگاهی به شخصیت، نظریات و سیاست های محمد داود، انتشارات میزان، سال 1380 هجری، ص 83 به نقل از اسناد وزارت خارجه ایالات متحده امریکا، سند شماره 1453 - 13/9، 789، آرشیف ملی امریکا، واشنگتن
- 17 - غوث، عبدالصمد، سقوط افغانستان، ص 124
- 18 - www.jfklibrary.org

John Fitzgerald Kennedy Library -

Columbia Point - Boston, Massachusetts 02125

- 19- دهه ی قانون اساسی، ص 23
- 20- همان مأخذ، ص 190
- 21 - افغانستان و جهان، ناشر: مرکز مطالعات استراتژیک وزارت امور خارجه، چاپ کابل، سال 2004 زیر نظر عزیز آریانفر، ص 135
- 22 - افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد دوم، ص 641
- 23 - افغانستان تجاوزشوری و مقاومت مجاهدین، ص 17
- 24 - افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد دوم، ص 190
- 25 - افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، ص 221

- 26- افغانستان در پینچ قرن اخیر، جلد دوم، ص 670
- 27- همان مأخذ، ص 191
- 28- همان مأخذ، ص 777
- 29 - افغانستان، تجاوز شوروی و مقاومت مجاهدین، ص 32
- 30- افغانستان در پینچ قرن اخیر، جلد دوم، ص 779
- 31- کشور شاهی افغانستان و ایالات متحده، ص 280
- 32- همان مأخذ، ص 172
- 33- همان مأخذ، ص 179
- 34- همان مأخذ، ص 197
- 35- نگاهی به شخصیت، نظریات و سیاست محمداود، ص 103
- 36- کشور شاهی افغانستان و ایالات متحده، ص 199
- 37- افغانستان در پینچ قرن اخیر، جلد دوم، ص 698
- 38- همان مأخذ، ص 779
- 39- کشور شاهی افغانستان و ایالات متحده، ص 202
- 40- نگاهی به شخصیت، نظریات و سیاست محمداود، ص 236
- 41 - اردو و سیاست در سه دهه ی اخیر، ص 103
- 42 - سقوط افغانستان، ص 155
- 43 - همان مأخذ، ص 211
- 44 - سالنامه افغانستان، 1355 - 1356، وزارت اطلاعات و فرهنگ، چاپ مطبعه دولتی، سال 1356، ص 18
- 45 - اسناد لانه ی جاسوسی، دانشجویان پیرو خط امام، شماره 29، افغانستان جلد اول، ص 50
- 46 - همان مأخذ، ص 51
- 47 - افغانستان در پینچ قرن اخیر، جلد سوم، ص 35
- 48 - داویدف، پروفیسور آ. د. و گروهی از دانشمندان و پژوهشگران روسی و افغانی، افغانستان مسایل جنگ و صلح، ترجمه ی عزیز آریانفر، نشر اندیشه، چاپ تهران، سال 1378، ص 33
- 49 - سالنامه ی افغانستان، سال 1355، ص 84
- 50 - نگاهی به شخصیت، نظریات و سیاست محمد داود، ص 239
- 51 - سقوط افغانستان، ص 239
- 52 - آرنی، جارج، افغانستان گذرگاه کشور کشایان، مترجمان به فارسی: پوهاند دکتور سید محمدیوسف علمی و پوهاند حبیب الرحمن هاله، ناشر سبا کتابخانه، چاپ پشاور، سال 1376 ص 41
- 53 - افغانستان در پینچ قرن اخیر، جلد سوم، ص 44
- 54 - دیاگو کوردو ویزوسلیک هریسن، حقایق پشت پرده تهاجم شوروی بر افغانستان، برگردان بفارسی دری: عبدالجبار ثابت، چاپ پشاور سال 1375، ص 40
- 55 - افغانستان تجاوز شوروی و مقاومت مجاهدین، ص 16
- 56 - همان مأخذ، ص 30
- 57 - افغانستان گذرگاه کشور کشایان، ص 103
- 58 - افغانستان، تجاوز شوروی و مقاومت مجاهدین، ص 30
- 59 - افغانستان در پینچ قرن اخیر، جلد سوم، ص 166
- 60 - حقایق پشت پرده تهاجم شوروی بر افغانستان، ص 63
- 61 - همان مأخذ، ص 65
- 62 - افغانستان، تجاوز شوروی و مقاومت مجاهدین، ص 118
- 63 - افغانستان و جهان، ص 136

- 64 - میشل شوسودفسکی، جنگ وجهانی شدن، ترجمه جعفرپویا، سایت انترنیتی پیک نیت
www.peiknet.com
- 65- گروموف، جنرال بوریس، ارتش سرخ در افغانستان، ترجمه ی عزیزآریانفر، ص 61
- 66 - ودان، فقیرمحمد، دشنه های سرخ، چاپ؟ سال 1999، 230
- 67 - حقایق پشت پرده ی تهاجم شوروی به افغانستان، ص 68
- 68 - همان مأخذ، ص 66
- 69 - کالیولین، راستم، سیا در آسیا، (عملیات پنهان علیه هندوستان و افغانستان، برگردان بفارسی: دانشکده اطلاعات، چاپ تهران، انتشارات بینش، سال 1375، ص 180
- 70 - حقایق پشت پرده ی تهاجم شوروی بر افغانستان، ص 116
- 71 - همان مأخذ، ص 118
- 72 - هفته نامه پیام مجاهد چاپ کابل، 22 جوزای 1383 شماره 379، جنگ اشباح (GHOST WARS)، ترجمه وتلخیص، محمد اسحاق
- 73 - همان مأخذ
- 74 - تلک خرس، ص 120
- 75 - افغانستان گذرگاه کشورکشایان، ص 157
- 76 - حقایق پشت پرده تهاجم شوروی بر افغانستان، ص 140
- 77 - افغانستان گذرگاه کشورکشایان، ص 154
- 78 - همان مأخذ، ص 149
- 79 - انصاری، خواجه بشیراحمد، افغانستان در آتش نفت، ناشر: بنگاه نشراتی میوند، چاپ کابل، نوبت چاپ، چهارم، زمستان 1382، ص 27
- 80 - حقایق پشت پرده تهاجم شوروی بر افغانستان، ص 211
- 81 - افغانستان گذرگاه کشورکشایان، ص 151
- 82 - تلک خرس، ص 93
- 83 - افغانستان گذرگاه کشورکشایان، ص 151
- 84 - هفته نامه پیام مجاهد، شماره 379، جنگ اشباح
- 85 - افغانستان گذرگاه کشورکشایان، ص 149
- 86 - تلک خرس، ص 96
- 87 - پیام مجاهد، شماره 383، 16 سرطان 1383
- 88 - همان مأخذ، شماره 388
- 89 - همان مأخذ
- 90- روا، البویه، درسهای از جنگ افغان- شوروی، مترجم بفارسی دری: سلطان احمد بهین، چاپ سال 1373، ص 66
- 91 - اسناد توافقات ژنیو، چاپ مطبعه ی دولتی کابل، 26 حمل 1367، ص 9
- 92 - افغانستان گذرگاه کشورکشایان، ص 209
- 93 - هفته نامه ی پیام مجاهد، شماره 388، 22 اسد سال 1383 خورشیدی
- 94 - همان مأخذ
- 95 - همان مأخذ
- 96 - به این نگارنده در ششم جولای 2005 در منطقه خیرخانه واقع شهر کابل
- 97 - مصاحبه ی اختصاصی نگارنده با برهان الدین ربانی رئیس پیشین دولت مجاهدین، در هشتم مارچ 2005 میلادی برابر با هژدهم حوت 1383 هجری خورشیدی در شهر کابل
- 98 - عبدالحی ورشان خبرنگار محلی رادیو صدای امریکا این مطلب را از قول قنسل امریکا در پشاور به نگارنده در شهر کابل اظهار داشت.
- 99 - هفته نامه ی پیام مجاهد، شماره 425، 5 جوزای 1384

- 100 - احمد رشید، طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید، ترجمه ی اسدالله شفائی وصادق باقری، چاپ تهران، سال 1379، ص 258
- 101 - اندیشمند، محمداکرام، سالهای تجاوز و مقاومت، چاپ سال 1383، نشرپیمان، ص 285
- 102 - اظهارات احمدشاه مسعود را به این نگارنده صالح محمد ریگستانی یکی از فرماندهان موصوف بیان کرد که در جلسه حضور داشت. ریگستانی این مطالب را روز ششم جولای 2005 در دفتر مرکزی نهضت ملی افغانستان واقع شش درک شهر کابل به نگارنده گفت.
- 103 - پیام مجاهد، هفته نامه ی چاپ کابل، شماره 395، 30 میزان 1373
- 104 - همان مأخذ
- 105 - میلی، ویلیام، افغانستان، طالبان و سیاست های جهانی، ترجمه بفارسی دری عبدالغفار محقق چاپ مشهد، سال 1377، ص 145
- 106 - افغانستان در آتش نفت، ص 64
- 107 - هفته نامه ی پیام مجاهد، شماره 401، قوس 1383
- 108 - افغانستان در آتش جنگ نفت، ص 76
- 109 - همان مأخذ، ص 82
- 110 - "ژان - شارل بریزار" و "گیومه داسکیه"، بن لادن: حقیقت ممنوع، متجم فارسی دری، عبدالحسین نیک گهر، چاپ ایران، سال 1383، ص 36
- 111 - طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید، ص 278
- 112 - افغانستان، طالبان و سیاست جهانی، ص 150
- 113 - هفته نامه ی پیام مجاهد، شماره 401، تاریخ 13 قوس 1383
- 114 - بن لادن: حقیقت ممنوع، ص 45
- 115 - به این نگارنده در مصاحبه اختصاصی زمستان 1383 در شهر کابل
- 116 - هفته نامه ی پیام مجاهد، شماره 400، ششم قوس 1383
- 117 - به این نگارنده در جدی 1383 در شهر کابل
- 118 - به این نگارنده، انجنیر محمد عارف رستمی این مطالب را در یک گفتگوی اختصاصی به نگارنده روز نهم جولای 2005 در کارته پروان شهر کابل بیان داشت
- 119 - به این نگارنده
- 120 - هفته ی نامه ی پیام مجاهد، چاپ کابل، شماره 418، یازدهم حمل 1384
- 121 - همان مأخذ، شماره ی 422، هشتم ثور 1384
- 122 - همان مأخذ، شماره 418
- 123 - به این نگارنده در یک گفتگوی اختصاصی، روز 25 جولای 2005 در کارته پروان شهر کابل
- 124 - به این نگارنده
- 125 - سایت انترنیتی پیک نیت، به نقل از کتاب "جنگ جهانی شدن"، نوشته ی میشل شوسودفسکی
- 126 - به این نگارنده در شهر کابل
- 127 - به این نگارنده در کابل
- 128 - در گفتگوی اختصاصی به این نگارنده
- 129 - سرباز امریکایی، AMERICAN SOLDIER، نوشته جنرال تامی فرانکس، برگرفته از سایت انترنیتی نیما
- 130 - به این نگارنده
- 131 - به این نگارنده
- 132 - به این نگارنده در یک مصاحبه ی اختصاصی، زمستان 1383 در شهر کابل
- 133 - به این نگارنده در گفتگوی اختصاصی در شهر کابل، 23 جولای 2005
- 134 - به این نگارنده
- 135 - سالهای تجاوز و مقاومت، ص 271

- 136 - به این نگارنده
- 137 - به این نگارنده در کابل، زمستان 1383
- 138 - به این نگارنده
- 139 - به این نگارنده در گفتگوی اختصاصی، 8 مارچ 2005 در شهر کابل
- 140 - به این نگارنده در دفتر نهضت ملی افغانستان در شش درک شهر کابل، 6 جولای 2005
- 141 - رادیویی.بی.سی، برنامه خبری جام جهان نما، 8 عقرب 1380 برابر با 30 اکتوبر 2001
- 142 - سایت انترنیتی نیما، به نقل از کتاب "سرباز امریکایی"
- 143 - ستیف کول، جنگ اشباح، ترجمه انجنیر محمد اسحاق، پیام مجاهد، هفته نامه چاپ کابل، شماره 30 تاریخ 23 میزان 1383
- 144 - به این نگارنده
- 145 - پیام مجاهد، شماره 418، یازدهم حمل 1384
- 146 - همان مأخذ، شماره 422
- 147 - پنجشیر، ارگان نشراتی ریاست اطلاعات و فرهنگ ولایت پنجشیر، شماره هفتم 25 دلو 1383
- 148 - به این نگارنده
- 149 - به این نگارنده در خیرخانه شهر کابل، 14 فبروری 2005 برابر با 26 دلو 1383
- 150 - به این نگارنده
- 151 - در گفتگوی اختصاصی به این نگارنده، خیرخانه شهر کابل، 16 مارچ 2005 میلادی برابر با 24 حوت 1383 هجری خورشیدی
- 152 - سایت انترنیتی نیما، www.jnbish.org
- 153 - پیام مجاهد، شماره 428، 26 جوزای 1384
- 154 - شپینگل، هفته نامه چاپ آلمان، 26 مارچ 2005، ملیاردهای ناپدید شده، به قلم: "روزانی کولبل"، برگردان بفارسی دری: دکتور دهستانی
- 155 - همان مأخذ

